



FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

7785 80



M51

7785

80















37

Sandala  
27. II. 27

طب مبتدی فارسی در صورت دیگر

مطالعہ سید  
۱۰۰



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد حکیمی که در مرکبات مفاد پرسی اجزاء کیفیات عامه را با یکدیگر  
اتحاد بخشیده چون مکانی که در گردان و در نمودات عقاقر تاثیر  
ازاد مرض و استراحت و صحت بد قدرت و وحیت نهاده **رباعی حکیمی** چنین  
قادر که دیده که انسا را قدرت افزیه **مرحم** و چون کار در بر  
درد او در با گزیده و وفوت طبعی که حقیقه ایمان در از رنگ و بوی بهار  
اعمارش و حصول نصرت و صدق درین راه در تحمل و سائرین و حصول نصرت  
**رباعی محمد زکریا طیب** غیب آفاق است **مبعث** او چه ستارم که طاقم طاق  
اگر کسی استاید بر ریگی اول **سبل** بدیده او **تیا** که ستران است **بغی** گوید  
احقر امام غلام امام که این رساله الیه مسی طلب المتبندی اگر کسی بایند  
معاذ ذواته چو یاد آرد و مشتمل است **بهر دو مفاد اول در بطنی** **منع**

در آن کفایت

و آن سفت اندکی ارکان که عبارت از عصاره پوست آلس گرم و  
سب و باد که در آب سرد و تر و خاک سرد و خشک **دوم** مزاج این  
قسمت چهار مورد که گرم و سرد و تر و خشک است و چهار مرتب که گرم  
خشک و گرم و سرد و خشک سرد و تر باشد هم معتدل حقیقی که معدوم است **سوم**  
از امور طبیی احلاطت و آن چهار اندکی از آن خون است و مزاج آن گرم تر  
و طبیی آن سرخ رنگ سیرین و پی بود معتدل القوام است و اگر در یکی از این چهار  
صفت گردد و تغییر شود خون غیر طبیی است و دریم صفرا که طبع آن گرم و خشک  
و بهترین آن سرخ و زردی مایل و نیز ظلم بود و صفرا غیر طبیی جارم است  
یکی آنکه آمیزد با ن رطوبت رقیق دانرا مره صفوه گویند دوم آنکه آمیزد با ن  
رطوبت غلیظه و آنرا صفرا محمی گویند سوم آنکه سوخته شود بعضی از اجزای او  
شود و باقی آنرا صفرا گری گویند بزرگ گند ما و تولدان در صده چهارم  
یا کل سوخته شود و آنرا زنجاری گویند بی رنگ زنگارین و در سب **چهارم**  
تولدان در جگر است **دوم** بلغم و مزاج آن سرد و تر است و طبیی او آن است که در



الاشمال بود خون گردیدن و بلغم غیر طبعی با ارجح طبع است که سیرین است  
و لطف در سر و عفت است پس خلوصها را امیر اس خون و مالج از  
صواد محرقه و حامض عمل نمودن حراره ضعیفه در آن در فیه میگردد  
امیر اس اجزاء مائی و عفت از اختلاط بدتری سودا و بلغم غیر طبعی از  
قوام رقیق آزان است و غلیظ از ارجحی گویند و مختلف القوام که از  
مخاطی گویند و چهارم از خلط سودا است و مزاج آن سرد و خشک است  
طبعی آن در وی خون محمود است که سیاه رنگ و در طبع مایل تر سبی بود و غیر  
طبعی پیدا می شود از سوختن بر خلطی که ابتدا که سودا بدات خود و اجزای  
عبارت از غلیظ قوام است باید دانست که پیدا شدن این تا فیه  
است و با چه پیش ازین از تولد صواد که در معده گفته شد که گویند که تولد اختلاط  
طبعی هم می شود نیز و تولد غیر طبعی مخصوص به هم دویم ندانم من ناظره اختلاط در هم  
دویم است و هم چهارم از هم اول در معده است و از آن کبکوس نند و فیه  
از آن است و هم دویم در کبد است که خلاصه کبکوس از راه رگهای سبی که میان  
کبد و

دو کبده است خارج از ریه و از اسرار آنها مانند از غده در کبده ای است و هم  
می باید از آن کبده ها مانند و فصله آن بول است و هم سیوم در عروق است  
چهارم در اعصاب و فصله این دو هم منقطع می شود بروی روح و بعضی آن  
از ساقه نسی و گوش و چشم و غیر آن **چهارم** از امور طبیعی اعصاب و آن  
دو قسم است نمود و حرکت یکی از اعصاب مفوده استخوان است که در تمام  
بدن دو صد و چهل است از آن اساس بدن است دوم غضروف که فایده  
از حس العقل عظام با عصاره نرم است سیوم عصب و آن دو نوع است یکی  
بزر و دماغ رسته و آن هفت روح اند و حس و حرکت رو بدیهات و نوع  
دویم از نخاع رسته و آن سی و یک فرج است و یکفرد و حس و حرکت اعصاب  
کوار عقل در رو بدیهات چهارم عقل و جمله عدد عضلات بدن با عدد  
و است و نه اند پنجم و در فایده آن تحریک اعصاب است ششم رباط و دماغ  
از رباط عضوی بعضوی بود و این بر دو سینه اند بعضی در عروق است  
سریان و درید سریان یعنی گهای محو که از دل برشته اند و فایده آن را سینه



روح حیوانی نام بدن است و آورده نفسی از گویا که در جگر بسته است و در وقت  
آن رسانیدن خون بنام اعصاب است که غشا و فایده آن حفظ کل اعصاب است

و این را عقده میگویند از ریه حیوانی نام و در کسین کمانه الهی که پیدا میشود  
بابت خون و کسین مرکز از لحم و شحم است جلد اعصاب است و نور آنها که  
در میان اوست از اسام گویند و بسیار در اجتناب میدهند و از اسام

را برای ترویج و افراج از ریه و حائیه و بعضی خورد و طفرار از اعصاب میسازند  
و بعضی از فضلات دانند و اعضا مرکب است که میسازند از اجزای اعصاب

مفوفه در اعصاب رئیس است که بعضی است اندر دل و در باطن و در جگر که طعم  
نوع چهار اند سه همگروه و چهارم اعصاب کل سادسان اعصاب است

سجایه علیج مذکور **چشم** از امور طبیعی ارواح است و آن بر دو طایفه  
جسم لطیف بخاری است که پیدا میشود از لطافت اضداد **چشم** از امور طبیعی

قوی است و آن سه قسم است یکی فوه حیوانی که در دل است و دویم فوه طبیعی  
که در دو ذراع است و سوم فوه طبیعی که در جگر است پس فوه طبیعی اگر در غذا فوه

برای بقا رافع تو کرده و مصوره گویند و خادم این قوه را حافظ و حافظه  
گفته و واقعت قوه نفس نیز دو قسم است در که و محرکه و در که  
ع است سمع و بصر و غیره از این که باطن نیز است حس مرکب  
خیال و هم تصرف حافظ و غیره با باطن است تا فاعله و باطنه دو قسم  
شهواری و غشی که اول باعث تحریک میوه جنبه نفسی و دوم آن  
جهت دفع مضراتی و قوه فاعله یا مقوی در غضب و باطن  
میشود و مریخی گردد و بعضی لطبان اغشاء متحرک گویند و فاعله  
باعث است **مفهم** از امور طبیعی افعال است و آن دو قسم است مفرد  
و مرکب مفرد آنکه تمام شود بیک قوت چون جذب و دفع و غیره  
تمام شود و قوه یا زیاده همچو از در او **باب** سبب مرض بر قسم  
بسیاری است و آن امور خارجی اند و دوم بدلی پس اگر سبب در او  
باشد در میان او و مرض جای امتلا برای حی این را سبب گویند  
و اگر سبب در او شرط باشد و اعطه خوانند مثل غفوتت برای



اسباب سردی که لازم خیات اند و امر را مستقیم دریا مانند  
از آن هوست و بهترین هوست که با بخار و دعان شامی است  
میوه مراح عواد و اصول و فصل در برنج و حریف و صیف و شنا  
چهار و ششم چهارم ماه شش ربيع اول در ماه ربیع فصل سه ماه است  
بقول مخمس و نزدیک اظهار زمانه ربيع و حریف یکیم یکیم ماه است و در آن  
صیف و شتا چهارم چهار و ششم ماه کس ربيع از تحول اوقات در عمل  
ماصف ثور و صیف از صف ثور تا آخر سبده و حریف از ابریل تا تحول  
میران تا صیف عقرب و شتا از صیف عقرب تا اخوات ماعده در کس  
درین ماعا کس و چون در فصل کربال سبب گشت و شدن آب از آن  
و از گرمی هوا؛ خود ضعیف میگردد کمی در غذا فرودست و استعمال  
میز در اسباب نیز در در مکان سرد بجهت لازم و در سردی که گرمی ابرو  
بدین مپاسد و مضم قوی میورد و تقابل در غذا مناسب است در ضمنت  
و نفع و برای اشتها بهترین اصول است و در اختلاف فصل که کم نوا





ست و هرگاه استهلاک و لغوه باقی باشد موقوف علی حق و حرکت قوی  
خوردن طعام فوراً منع است و اگر غذای لطیف علی حدی که باقی است باید که اول  
لطیف خورد و عاده کوب خوردن سردی اغرض ضعف است و موت  
ست و اگر غذای خوب یا خوردن اصلاح او باشد که چیز شور نماید  
و لذا اصلاح شیرینی نه ترشی و نه دار که **لحج** برینند و **سرد** باید است  
که آب غذا میجو لب عدم بضم و عدم حصول صورت قوی و حصول  
میس است در علاج غذا و تریق و تغذیان و بهترین آب در این غذا  
که مزاج باشد جمع کنند آب دریا را با آب چاه که آنجا رساید کمی آری  
وقت شب بر تنگی صادر است و نوشیدن آب بعد توقف از خوردن  
غذا بهتر است و بعد این بود غذا در میان غذا که بهترین است که یکی که موه  
آن حار بود مزاج آن گرم است پس آن شیر لازم است که کهنه کنند  
و نوشیدن آب بر تها و درین محض بیداری و وجود کت قوی و وجود  
و بلا میوه ترش و تر بود و بعد خروج حاد و بعد غایط و بعد مسهل

نیز

منع است **سیر** خوردن خوار و بیداری و نوبت خواب و بیداری و نوبت خواب و بیداری  
و خواب موقوف بر نوبت او بیداری موقوف بر اعتدال در هر دو نوبت  
و بسیاری بیداری محدود بر ضعف و باغ و در کتب مختلف است و زیاده  
خواب است جب کند و اس که در احوال است نزله در همین صورت نوم  
است که اول بر پهلوی راست بیدار و در کتب تا بعد از بقومعه بخوابد  
یا در بعد از آن بر پهلوی چپ و میگوید مشتمل منوی جگر بر معده و غذا هم  
نام نماید پس باز بطرف راست تا جذب غذا در حلامه کلسوس است به جهت بطرف  
جگر شود و خواب بر جوع ساقط میکند قوه را و خواب است بقیه موجب خوابها  
پر است و خواب در اوقات نیز منع است **چهارم** از سه ضروریه احتیاج است  
انفراغ است و اعتدال در سن برود موجب است در امدادی احتیاج است به جهت  
که در وقت بیداری و عقوبت و ریاضتی استخوان باعث سردی مزاج و  
ضعف است **پنجم** از سه ضروریه حرکت و سکون بدنی است پس حرکت  
متعدیل نسجین و تحلیل میکند و حرکت و سکون موجب برودت میگردد و





سوم شخص صدایان در وقت مقتدر در صف پس قسم شد و جنس دوم  
از خلاصه املاکی تمیزی که معلوم بود در عرف اورطوت و در پس زرت تو  
دوم و یکصدان سوم مقتدر در آن پس سیم هموری یکی قوی که قوی  
قوی کند انا مل را و در پس قوت قوه حیوانی است دوم صنف مخالف آن  
سوم مقتدر در آن پس اولی هم از زبان حکمت سکون و این پس نوع است  
پس اگر زبان گرات کوتاه باشد سر بیع گویند و دال است شده است  
تلب هوا سازد دوم بطبی صدان و اگر زبان سکون آن کوتاه بود  
انرا متواتر مانند و بسبب آن صنف قوه است دوم بطبی صدان دوم  
مقتدر در میان هر دو جنس سوم که کیفیت و این پس نوع است یکی  
خار در پس که در پس حاره است و بار در عکس آن و صلیب در عمر کردیل  
بجویند و پس صدان و در وقت در هر دو جنس سیم از استوا  
و اختلاف و انتظام و غیر انتظام و این نیز جنس نوع است یکی متواتر  
که با کدحت اصابع متشابه و در پس حسن حال بدن است دوم مختلفه





از روی اس اندیش این معنی را می رازی ز غفالی و این همه کوا  
کس و از بر جی درین ریادت هزاره اند بر مراتب غف و مسن و دیل کو و غف  
و از جی اند علی بهم در صحت و طبقات سرخی چهار اند از صفت وی احرار  
یعنی سندان طره احرار هم معنی سرخی که مایل باشد بسیار ای اینهمه دال بر علی  
از بر مراتب غف و طبقات سرخی چهارند کوا که مل بر روی که دیل کو در  
صفاوی است نواد مایل سرخی که دیل صفاوی دموی است و نواد مایل  
بسیاری که این دیل کو در بلغمی است و نواد مایل سبزی و بلغمی که این  
دیل کو در طبقات سفیدی دو اند یکی رقیق شفاف مثل بلور و دوم سفید  
غلظت غیر شفاف مثل شیر و کاغذ و بر دو دیل بلغم رقیق و غلیظ اند و طبقات  
غروت که بعضی آنرا از رنگ مرکت یا زردیچ اند قستی که رنگ است با  
که بر دو دیل سردی میدانند و بعضی دیل حراره و اسما گونی و بلغمی که دیل  
بروده اند و گران و زنجاری که دیل حراره و اسما گونی اند جنس دوم از  
همه دم و آن قسم است رقیق و غلیظ و معتدل پس رقیق از عدم زنجاری است



مادس کرده ما کرت شرب اسباب مزاج شود بر ارد و غلط دال  
بر عدم نفیج با بر نفیج طوطا غلط القوام ارمار اور کم عرض که وقت  
غلط در در پس عدم نفیج اند و نفیج تابع اعتدال قوام است پس  
ضفا و کدوره پس تابع اعتدال قوام است و کدوال بر نفیج وقت  
جنس چهارم را پس اگر مانند در بول و پس است بر سردی نفیج و  
اخلط و اگر باشد بوی بد است و پس غفوت اخلط است پس غم  
س کثرت می دال است بر سرد و حب اخلط و روح **مستقیم** غلظت است  
بول پس بول و پس المقدر و پس صغف قوت با بر خلیس کثیر و نادر طول  
بخته زیاد می حراره یا بر سهال و کمر المقدر و پس در زمان و با ارتفاع  
فصول ما بر جنس مهم از رسوب و آن چیزی است غلظت القوام را با  
و متمیز از حوازه در تب بول با یا بالا یا در وسط داین و دم است طبیع  
طبیع پس طبیع مفید متصل البغز و در است با بجه بول را اگر کمر در نزد  
کمر و بعد مفید شرح است پس زرد و غیر طبیع الواع است حاطی بول بودی

قوان

و در وی پس اگر سفید باشد از خلل شانه است و سرخ از خلل طبعی و در  
که دلیل در وی اینست و مدی که دلیل انفجار قزح است و مخاطی که دلیل خلط  
حام است چرا که دلیل ضعف معده است و در وی در یادنی که دلیل حفا  
و علتی و محلی که دلیل ضعف کبد است **در مذکور** از بر طبیعت است که باشد  
مجموع متشابه الاخر امینو حط در وقت و غلظت و سهل الخروج فی نوع  
که بسیار بد بود و فی تن سینه و قرو و تقابق با او باشد و با  
خروج او در وقت معیاد و زیادنی بر از مطوم اکثرت اخلاط  
یا از سود که هم با برش نزلت یا با فصل چو رطب و بر زربنی و سل  
ایریح و یکس دلیل ریاضتی کل اکثرت او را رویان یا بر کرمی یا پوست  
مطوم و اعمال رنگ را برش اعمال رنگ لول است و بوی بر از زیادیه  
زنیاد و دلیل عفونت اخلاط **در بیان** عرق فصد هم را بر کرمی و در  
عرق بسیار آید پس انحصار ضعیف است اکثرت عرق را در حفا  
چو میریج است بر نضدت طریقی و انست م اکثرت عرق با  
در حال مدی است و علت عرق عرق بر پوست مر جبت و عرق سلفی



دال برجات عصمه و عرق که در حیات سلامت برادر عرق باروت و  
عرق و قیحه مدح کنند در در می کنند و اگر برک تا یکم قطع باید و

استدلال عرق از رنگ پس از هر یکی که از بدین غلبه الحظ **تدبیر**  
**صفت** ریاضت که بر عام تخم بدن از جمله حرکت بدنی است و کیمیا بدن

بیات اعصار و درستی و دفع امراض و محل و صلاحت و خوب  
برای و نسمن بدن و موع منام و حافظ صحت بدن است و وقت

ز قار و بدن است از بول و برار و بعد مضم غذا و ریاضت خاص است  
که باشد موجب قوه و نسمن الوضوت لیکن این شرط در

نه در افراد و در کف است همی از ریاضت بدن است محل و حصول و در  
کثیر **مهمترین معتدل** **مهمترین احوال جماع** که سر از جمله حرکات بدنی است

بهترین قوه جسمانی پس جماع بعد از اعتدال و بعد از زرع و در وقت  
قوت است و آن است و واقع شود در وقت خواب

بام که باید بی تکلف و بی فکر در حسن و به نظر کردن بوزن معقول  
باین سهوه و ثمرت می باشد **مهمترین** و در اطراف این

10  
که از میان فم سردن است لیکن مردم بسبب کثرت لذت در جوانی التماس  
این امری نماید و در وقت پیری که از کثرت آن برده و نماید مگر  
اومی باید و بکترین طبع آن است که بی غم طبع و تکلف و ناپوت بود  
و جماع صغیر و پیر و خالص و بزرگ و بیمار و در **نی الحام** منافع حمام میوم  
و تفتیح و تبخیر و حرارت حمام گرم هوا و مرطوب است باز اول سرد در  
ست و خانه دوم گرم و خانه سوم گرم و خشک و باید که داخل شود در  
تدریج و کجا فروغ ارزان و بعد حمام غذا خوردن گشمن بدست و ضرورت  
برهیز از اصل و سرب حمام و کثرت جلوس در آن موجب ریسک  
انفول است با بعضا ضعیف و کرمی مواد ساکن **در پیرستان** باید دانست  
که انسان چهار اندکی سن نخواستی سال دوم سن شصت شصت و پنج سال  
و گویند تا چهل سال و غالبی اید جزیره درین سن میوم سن کهن  
انسان و غلبه میکند روی درین سن چهارم سن شصت و شصت  
پیری تا آخر عمر و غلبه میکند روی و پوست درین سن و نیز  
باید طوطی عمر نزدین سن از پنج عمر کدماهی سال الی فرقه باید دانست



انچه از اسنان گذشت بسیار گرفته و اقالیم معتدله است و الا در بعضی  
در سی سال سن شوخت میوفد و در بعضی دیگر در سی سال منساب میزد  
پس برگاه انسان سن شوخت برسد لازم است که اسهال کند چنانکه  
که فرساید در یافتن و آنک مناسبت و خوردن ماده انجمه و اطراف  
و در او اسهال گرم گاه گاه و در سن روغن بامیه و زرد کس بر گاه گاه  
است و از سردی و اسهال باریه و جاع تمرز باشد و عادت کند  
موسیدن آب و ضد در سن شوخت ضررگی دارد و در سی سالها  
بسیار موافقت و لازم گرداندغذیه کثیره تقویه مثل مرنج و کما  
زرده مصلح **مسهل** واجب است مسهل استعمال مصلح و این  
عبارتست که مصلح با عدال قوام آید و مسهل است ماله را از خوردن  
و اعصار بخند و خواهر و ملین بلکه آنچه در فضا معده و امعاء  
ان پس پرون آید و در مسهل اول مصلح و اول شرط است  
قبولی راه مصلح هم نمی پسند خلاف ملین بلکه در آن مصلح  
و مسهل در یک در باید داد و لازم است مصلح را پسند مسهل

امی نار بوی او خورت نیاید و موحث نکند و استنبرد و بازو محکم  
 و ششم خوشبو و خوردن سهل و بودینه و با بزرگ نافع می آید و خوردن  
 بزرگ اصل آن گل مسهل و خوارک در مسهل منع است و مسهل را باید که بسیار  
 شیرین سازند و آب برای استخفافا تر باید و هرگاه مسهل قوی داده  
 باشند و عمل نکند و خفقان غشی بدید که فرود می فرماید بسیار  
 بکار برسد و مسهل ناقص ضرر دارد چنانچه قصد ناقص پس اگر نوه قوی باشد  
 مسهل پروری دهند و اگر ضعیف باشد بکار خرد در میان داده یابد  
 و نیز یاد گرفت استخوان در حال شود و زور مسهل محبوب است  
 و خاصیت عرق بادامین با خرباب مکرر برای سرد استخوان بسیار است  
 و بالای تقوع و مطبوخ عرق بادامین یا عرق غنیمت شعلت سردند  
 و در بعضی ایندویمه مثل شربت در دیگر و در هر دو در حب الملک با  
 است که در شربت که آب گرم درین مثل عمل است و بعد مزاج  
 مسهل مکرر مزاج خرد قطونا و لبر و مزاج مثل تخم زحمان و بالنگو  
 و در هر دو مزاج بلعاق بسیار است و غلبه ریش خرد و شربت غنیمت و گل قند



دادن مناسب و روح دوستی بگویند خلط دیگر از خلط  
پسرون نیارد و آنچه مخصوصی کرده اند با فراج صفا یا بلغم یا یوه و انبات  
که وی سینه آن جاد را می برارد از دیگر و بد آنکه بعضی از فراج  
بر قدم صحت بی ضرورت عادت میکنند که رضی مسهل بر سال و بعضی بعد  
شش ماه عادت خود میکنند و این عادت مگر برای ضرورت و منع  
مرض از مسهل گرفتن امریست تا اگر یزد اگر عادی باشند لازم که تدریج  
ترک نمایند که عادت حکم طبیعت ثانی بهم میرساند و نیز باید است که جمع  
مسهلات مضعف معده اند پس بعد از آن مسهل تقویت معده  
دانند و آنحال مقویات معده حسب مزاج حار و بار و نمایند و بعد از آن  
مسهل دادن باید مری نهایی با جلیقن حسب مزاج ضرورت چرا که بعد  
مربی تقویت معده فراج میکنند هم تقویت معده نمایند و ادویه  
صفوانیج کانیس منبوز بر سیاد کسب خصلت عم خصلت عم جلیقن  
حکم کانیس شاهزاد و صفوا در سه روز بجهت مسهل معده صفوا  
و در خالص در پنج روز و ادویه میضه بلغم پنج بادیان بادیان

و التعلیل

اغلب اشعلب پرسیادسان کا دربان کا اور خوبہ بیج کرش  
اصل لوس بیج اذخ بیج کبریم کرش انیسون کاعی اطو خود  
اب دبلغم اگر نہ روز رنج میساید و بلغم عظیم زیادہ ازین و بلغم  
در بیج روز و ادویه منجم لودا با در خوبه کا و زبان سپستان  
بیج کاسی بادمان شاهره غلاب اطو کوروس پرسیادسان  
الوس انجر لجاج است و نو داد بر با پرده روز رنج میساید و باد  
که قدم و ناخو کند و ادویه مسهل صفراویست بلیدہ روز نمزند  
الوجار انستین لعمو یا کلنج ترنجبین حرث و نفونار انعموی  
کردن بعمل نباید آورد و ادویه مسهلہ بلغم خصل با شرج عار لعمو  
حب النسل خیار نینار کانت و مسکات علیان خون بیج کاسی  
خم خیار غلاب انجار کادی اب بند وانه منجم نمزندی بر طرف  
کانت خم کاسی شاهره **باید** اگر ملوس خیار نینار لعمو در  
کلاب با عرق بادمان یا عرق کاسی یا عرق غلب یا عرق  
کافی یا مانند و صاف نموده لعموی زد عمل با دانه پشیره نمزند



مفتره والادبر و عن کا و ادراحت بقدری طقصد میسر نیست تا بحین  
بایست که بیشترین کرده دهند اکثر امراض ظاهره و باطنه مقید در این  
است حتی که زنان حامله و طفلان و پیران و ضعیفان را میسند  
و در پنهانها و در باطنی بسیت نافع است و طفل شیرخواره را جاس  
بروغن است و در قونج دوزخ جاس است **در بی** بقراط  
امر کرده برای حفظ صحت در پرمایه دور و زهر زهر یکبارگی کرد  
لیکن درین زمان کم رایج دارد و بسبب کراهت و نیز برای آنکه  
صحیح مزاج نفع را در ریح اندازد و مرکب کوبه قبی کردن مکرر در  
فردیة مثل مرض تخمه و ساد طعام در معده برای معده قدرت  
غرضیکه فی اختیاری برای حفظ صحت و این زمان کم رایج است و از  
اضطرابی ناچاری ناچار اند و در حالت می رگم و خشم را میسند  
و بعد می تا که استهلاک صادق بدید نباید چیزی نخورند و کس که در این  
علت بودنی مفترت و بعد می اگر نورش در معده با فرقه  
دهند و اگر فواق بعد می ظاهر شود آب گرم اندک اندک میسند و

اورند





کامله

و منع خوردن خواب نمودن و بعد فصد در روز تقصیر و مطلق غذا  
 و برهیز از اسهال تقصید و حریم لازم و روز فصد غذا غلبه برهیز و فصد  
 فصد تبرید دادن بگرم فرج آب نه برود و منع بل سرد و منع براد و آب  
 مفتوی با بل نه گرمی باید داد و در حق است هیچ نهند و گاه بسیار فصد  
 کنند و خون کمتر گردند و بدان سبب که در حرکت آید و تر آید و در سوختن  
 نشینند فصد اسهال مسکنات خون فرزند است و آنرا که بعد فصد غمی افتد  
 بهترین تدبیر فصد است پیر مزاج در صلی انداختن و پیش از فصد  
 سرت بپوشد و سرت آواز را خوراید بگردد و فصد فقیال و اصل الزام  
 منع و گردن است و فصد کحل معنی تمام بدن و فصد سلطوق و الطبی دفع  
 بکند از تیز بدن و از فضل بدن و با سببش را با جیاد و کند که از  
 آن شرمان است و استیم شعبه با سلین است ممکن اند برای عمل کبد از  
 دست است و بر اسرار طحال و کبد از در حب و خون اند و سبب  
 بگرد و بعد کاندون و دست در آب گرم گذارند و فصد سبب است  
 در دست از ارض غنض و فصد چادر کرم و رفع اند و در دست

برای اینها

برباطن اینها یکسانند برای قروح و دمان و مگس زبیر زبان نافع خاق  
است و قند رنگ فامین که برستانگ واقع است و باقی که زیر انوشه است  
ادرا طمست هم بوا سیر و نوش و دوانی نافع اند و قند عرق انس که گلی است  
گره دار است بن با سلوم می شود اگر بر ساق یا پند پترو الایم خضر و نمبر است  
باکش میزد و نافع و بر صافین است لیکن قند باد در تضعیف قوه شدید است  
از قندوت و قند که برای روده خون نمایند نظر کنند هر گاه رنگ خون  
بگردند نمایند و اگر قندک میزد و خون نمیدارد هیچ عکسوت یا گو  
گاد خام بران نهاده میزد و اگر انار و روم ظاهر شود اطلیب سرد  
مثل قندل و قند بران گوارند **ضماد** برای دردی که بعد قند و  
گل خرد و زرد چوب و یابا سائیده میگردم ضامد نمایند **حمامت زرد**  
کو دکا را بجای قندت و پیش از دو سال و بعد از صحت سال منع  
است که حمامت برد و سست یکی می شرط که برای خوب است بخلاف  
طرف با برای لیکن عضو برای امراض ورم عا بر لیل است از درد و حیات  
مانند برای تنقیدات عضو و بواسی جلوه خوب است و حمامت ساین



حلقه باسلیق و صافی است و بر عود یعنی استخوان کس کردن خلیفه اکل ممکن  
 مورث بیان است و استعمال علق تبه است در امراض علقه که علی حور جان  
 از عود عصور ریاده از حجامت میکند و در امراض صلابه مزمنه کثیر الاثر از آن  
 استعمال بسیار گرم بعد حجامت و علی منعت و کدانه بر روی **صداع** یعنی در  
 بدانکه در جمیع انواع در و گرم خوردن و کم نوشیدن آب و آرام گرفتن  
 ذرک حرکات و پیرنیز از غذیه غلیظه و عاده و نسخه لازم است و ذرک  
 تدبیر و کف با مفید صداع حار و بار دست و استن بدم و کف با آب  
 بیکرم و ماییدن کف با راسک با نهادن محج نوسه طایف صداع مطلق  
 است و شیخ الیسوی نوشته که اکثر رحم آب گرم بر اطراف صاحب صداع  
 و الواب نوشته که غسل با آب بیکرم بافع در دست خاری است و با آب  
 بافع صداع حار سادج **پانویه** بافع صداع مطلق غلک شور و دوام  
 بسوس کندم است برگ که بازرگی خطمی یا کل آن یا تخم آن  
 و برگ عنب الشعاب یا تخم آن هر یک بخورم در آب جوش داده که  
 این صفت با بند بیکرم با ثوبه کنند و اگر همه ادویه بهم زید بچند

کافی

کافوریت و اگر هیچ بهم نرسد آب گرم و نمک شور و سوس گندم یا سوس  
جو هم کافوریت دارد و باید دانست که در دروس اهل سراسر باید گفت  
اگر چه فوراً گوید و میگوید و فرزند را سازد و اگر سر را صاف نماید بی بالید  
و کوشش پاک نیست و بتدقیق سر هیچ فرزند دارد و در صداع که باشد  
پس با و بعضی و بصیان در استعمال سکه که مخرب است که فرزند را  
میرساند خاصه بر موی سر و صداع اگر باشد از غلبه خون **مغزنی**  
سرخ و چشم و شیرینی دندان و استلا در کما **سلج** فصد فیعال و  
جانت سابقین و از اسهال استعمال شراب غماق شراب احاس  
و شراب تمر هندی بوق شاهتره و طلا از آرد جو و کثیر تراب  
برگ خرفه و ضدل سایده بر سرد عداس مغز و عدس و تمر هندی  
**دو** مانع درد سر کار کثیر تخم کامور یک مقال نبت درم باب  
سیره بر آورده یا بوق شاهتره بقدری شکر سیرین ساخته بکنود  
آبغول سیره مذکور و زورده نموشند و گاهی عوص کرده میوه شکر  
را البتت سلو فرما البتت الوخار یا البتت تمر هندی که در اول



باشد و در بوسه اگر باشد از صفوا **معالج** لخمی دندان و در زردی رنگ رو و  
 و لخمی و دندان و خشکی آن در یاد **معالج** خشکی و سرعت نفس **علاج** نفوس **علاج** ناصع  
 حار صفوادی و منصف آن **معمل** آرنج **ص** سبب گلکس با لوز در یک دوم  
 عجبیت دانه شانه هم کمانی هر یک کنیم درم شربت در آب شانه  
 صحراف کوه گلکس در دانه اضافه نموده بموشد و زور استعمال نماید  
 بعد سهیل در دانه نفوس **معمل** است درم الویجا را بهفت دانه  
 غارت دانه سببمان **معمل** در یک مازده عدد گلکس  
**مقال** گلکس گل لوز در یک مقال فلوس جابر شریح دام برین  
 درم او و سبب در آب شانه صحراف نموده فلوس جابر شریح  
 مالیده مار صاف نمایند و طوری روغن با و ام اضافه کرده بموشند  
 در روز دوم سهیل شریح در دانه **معمل** دو اشبه مؤرخ کدو سرخ  
 مؤرخ نموده هر یک مقال شریح شرف مال شریح نیلوفر در یک  
 توپ اسپغول نموده شیره دارم از آب آلوده شریح  
 اسپغول درست نموده بلع نمایند و بعد فراع سهیل و شریح مال

**نماز چاکل** سریع النفع برای صداع و سرسام حار کل نفع کلک سرخ گل  
نیلو فر گل خطمی سائیده لب سورت یا برنا گلک خاک نماید **نماز اوراق**  
نافع صداعی گرم برگ عنب اشک برگ خطمی برگ کاسنی تازه برگ  
برزق طونا برگ فرفه برگ نمش برگ سیر تازه بر چه از اینها هم سرد  
همه بعضی سائیده نماذ نماید و دمن بر روغن کافور نافع صدای حار و سرد  
احراقی است و نسجه آن در حیات بند کور شود **نماز لوس** نافع صداع حار  
و دفع بیوت مومخ خارین مومخ بند و مومخ کدوسین تخم کاهو  
تخم سحاحن سیدانه مومخ برابر گرفته بشیر در خیار سائیده نماذ یا **نماز**  
تدینا نافع است بدر سرد حار و درق کلک سرخ تازه در روغن کنجد انداخته  
در آفتاب بسید و بعضی سه بار بجدید کند و بعضی پنجمه و بعضی هفت  
بها و هم فروج لبر که مالیدن بر سر مفید صداع گرم است و نزدیک  
سولف عطر کلاب خالص بهتر از روغن گلست جنبه دمن در عصب که  
گهو و فروج حار **نماز اعلی** استعمال آن نافع صداع گرم است  
نصفه کلک سرخ هر یک چاه انتقال استخوان و الودس مقال الوجار یا زده شود



رخصه چند نفوسم آورند خوراک دو نوله و اگر الو بخار باشد نفس آن  
 تمرندی داخل نمایند سبب ترمزالت **سبب بلبله** رملین طبع فایده  
 صداع صفوا اولت بوبت بلبله زرده عنده باب طرف چینی کرده  
 سه روز در اوقات خورند و بعد سه روز صاف نمایند یازده عدد  
 بوزن بلبله رزق نمیکوفند بر سر کسند و بعد از سه روز صاف نموده  
 سیوم ده عدد بوزن بلبله زرده سه روز در اوقات سه مایه  
 صاف نموده بایکصد و پنجاه مثقال شکر نفوسم آورند و اگر کجا  
 شکر زخمین باشد در رملین قوی تاثیر میکند **سبب بلبله** فایده  
 است اگر تبقیه در دست بود سهیل ماند استعجال نمایند خشک  
 درم گلبرگ با زرده درم کبیر مقصر هفت درم شکر سفید برابر  
 کوفته نیمه شکر سفید برابر نیمه بر صبح موافق مبلع مایه در کتوله  
 با سه در خورند **سبب بلبله** که مفید در دست حار موم تخم حیار موم  
 کبود شیرین تخم فوفه تخم کبیر منادی شکر سفید برابر کف  
 بر صبح خورند **سبب بلبله** فایده صداع حار و مفید امراض سینه

و حال است گل سفید که در قند و دوزخ و با هم چوب مالند و گله دارند  
خبر بقیه نیز گویند که **گل سفید** در معده صراع عارضت بطریق گل سفید سازد  
و اگر این را همراه نیلوفرا نمایند نیز میتواند و در سر اگر آب از بلغم **عسل** در آن  
سرد و غلبه خواب و سفیدی زنگ و در اس و بول و کمی کنگی و بی مری که  
و کل حرکات و غلظت قاروره **عسل** منفع بلغم و بند میان مطبوخ نماید  
نیکوتره در مریخ بادیان نیکوتره خار دریم اسطوخودوس سه درم و زینم  
انار آب بجز شامند هر گاه سهیم حصه باشد صاف کرده دو قوطه کفشدن  
شده شریف با سربت با در جنوبی اینجه نبوشند تا پنج زور بعد تقیه  
بلغم نمایند بجز ایارج که مذکور خواهد شد و روزی سه مرتبه غرق بادیان  
و تخم زیمان و کفشدن نبوشند من بعد سه مرتبه استعمال ضادات نماید **ضماد**  
**اس سید** اینچ نافع صراع بار دست پوست پنج میداخر زینچین صدل  
صدا و می گویند بجهت آب استه پنج سرخ که مشهور است ایست مروج  
مخوره صماد نماید و کاهی طلعه موده میبود بر چمن سوده بروغن سید انجر  
و صماد و نجان باب سائده نیم گرم نمودن نیز نافع است و کذا صماد حریف



یعنی خرابی اسهال با آب پیده و هم چنین جماد کونیز با آب پیده نیم گرم  
نمودن و مرکب الکره سائیده طلا و سود و مندیست و ماخوآه و صبر مسکوی  
باب سوده صداع بارد **سود** نافع صداع عارض و دیگر امراض دماغی  
سرد و فضل دار فضل در فضل بر باد و یک بر چه مناسب با سبق نادبا  
حکمرده در پستی چکاند **سود** نافع درد سرد و بزرگ کالی زنجبیل رنگ  
مرکب قدری و قند سیاه مثل سرد و باب سخن نموده در پستی چکاند  
و در دسر که از طوطی سوداوی بود **عده** آن خشکی بینی و تیرگی رنگ  
و کرم ناسد و لاغری بدن و ترشی دهان **علاج** منفع و مندیست  
مطبوع گل زلفه گا و زبان اصل السوس مقشره نمک گرفته بر یک سه درم  
جوش داده صاف نموده سرت با در بخوبی سه توله داخل کرده  
نبوستند **مطبوع** دیگر منفع سوداوی از اول منقب تا بر بخوبی  
اصل السوس بر یک و درم السوط و السوس انقیومین گا و زبان  
سه درم عصاره دانه سبب تا با زرده دانه مونز منقی و دونه  
گلفند و توله و منقیه این حب نماید انقیومین غار یقون از بر یک درم

لقد

بصالح سکه دو درم ایارج فقرا هفت درم نمک سندی دو درم  
بلبله سیاه محذرم لاجورد و محمول دو درم کوفته بجنه حب سازد

شربت دو درم **اطرفیل سیل** معنی دماغ از اخلاط ملنه پوست  
بلبله زرد و کابلی و بلبله و آمله و بلبله سیاه گل سرخ سناری کی

سرمد خوف خراشیده هر یک دو درم انصیمون اینطور خود درش  
بصالح غاد یقون هر یک دو درم ایارج فقرا حار دو درم کوفته بجنه

بلبله مات بروغن بادام بار و عن کار و چوب کرده لبه چند  
عل لب رسد لبربت معنی خوراک حرمک ج و دای طب **اطرفیل**

**بلبله** طبع نرم کند و اخلاط از دماغ بر آرد و مفید در سردی طین

وروی است پوست بلبله زرد و کابلی و بلبله و آمله هر یک سه درم  
گل سرخ ششکابی ترید خوف خراشیده هر یک دو درم زینبل سوزم

کوفته بجنه بروغن چوب کرده لبه چند سل با کرم مقدم رسد

**کرم خورده** کما فاع صداع و دیگر امراض سوداوی و بلبنی بعد

اگر بقیه در دسریانی باشد او است نماید و مقوی حافظه است **ص**



پوست بلبله زرد و کابلی و بلبله سیاه و پوست بلبله و المله و گلسرخ  
 و بسفاج و اسطوخودوس و انیسون و کشمش هر واحد یک  
 عمل است جدا و به کوفته چغته بروغن با دوام چوب نموده یا  
 بروغن کابول بسند خوراکی یا چار شقال **اطرافین** نافع از  
 دماغ و غصن و مانع بخار و سفید حار و بار در مزاج سرد است  
 بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله المله اسطوخودوس کسیر  
 گلسرخ گاوزبان هر واحد دو درم مزخ کدو سیرین هم بخار  
 سفید بر یک سه درم نموده و در دانه سفید **فایده** باید داد  
 که اصل اطرافین صورت است که فقط بلبله زرد و کابلی و پوست بلبله و المله  
 را ساخته بروغن چوب کرده معین است که سفید بسند  
 و در آن کسیر امیزند اطرافین کشیری نامند و هر گاه بان ادویه سهله  
 داخل سازند اطرافین مسهل خوانند و هر گاه مقل امیزند **اطرافین**  
 مقل گویند و اکثر معاصن اند که در آن بلبله و بلبله و المله و **اطرافین**  
 اطرافین می نامند **فایده** نافع صداع است پوست بلبله زرد و پوست بلبله

المه پوست

ابله پوست بلیله کاملی بلیله سیاه اسطوخودوس گل سرخ بر یک درم  
 کوفته بچینه بزغن با دوام چوب کرده نمک نعطی یکیم درم ابارج  
 فیرا دار که درم سه غسل بر بند شربت چار درم **ادوم**  
**با دوام** نافع صداع و حرمان افن و وجع کلبه و ذات الحجاب درود  
 سعال بالسن و دافع حنوت فصفه ریه و با او میسهل نافع تثبت  
 اسهال مسهله با معاد کاسه خده او میسهله است مفید و نافع  
 با دوام سی و بود سفید جوده صلابه کرده چند قطره آب گرم  
 برو پاشند در طبع مسی که بر روی آتش گذاشته باشند آن خسته  
 بدست چوب مال بندار و عن بر آید **دوغ نوزم** معوی ذیاع و دم  
 نافع بود کسیر و درین زمان عطاران از نوزم بلیله روغن بطریقی  
 روغن با دوام می برارند و در سهلات و غیره بجای از روغن با دوام  
 میسر و میسند حالیکه از روغن از در حق ذیاع بهتر باشد **ادوم**  
**ادوم** نافع صداع بار دست اسپند چار درم در نیم سیر روغن کعبه  
 بزبان کشند تا خوب کوزد بعد حله کرده بکندارند و هر روز بر سر



دسر را در دو رساں گرم کنند من بعد باب گرم لبونید و گاهی مباد  
 صداع کبرکت معده و این اکثر حالت میجوید و در فصل معده قطران  
 اول لام اوست و در اکثر مباد در صفرا و یا از بلغم و کمر از برج  
 سودا و در صفراوی تلخی دهان و عسنان لا بدست و در بلغمی کز  
 رزاق و اخراج رطوبت از دهان با کرانی معده و نفع و گاهی از اسهال  
 معده بعد از آنکه فاسد شده یا از اسهال و هم و نیز صفراوی معده اکثر  
 بر سنواد میکند در جوع و بلغمی بعد از فصل و علاج آن قیاس ککبین  
 سکری و آب گرم در صفراوی و ککبین عا و آب گرم در بلغمی  
 و بعد تنقیه معده استوار است سریه مثل شراب ارد و سوسن در صفراوی  
 و جوارشات در بلغمی من بعد تقویت دماغ و معده با قبول میکند  
 مواد را ضعیف خود را **بلا فصل ککبین** نافع در سرد و در دام ارضی  
 جسم نافع صفو و خا رات بدماغ است پوست بلبله زرد و گاهی  
 پوست بلبله و پیدیه سیاه و امله و کینز مقدر سردا حد توله کوفته چغندر  
 پروغن جرب نموده بهوام روند بعمل با یک سفید خوراک و توله

و گاهی بلبه سپاه را بجهت زیادت عمومی موقوف نموده می شود  
 بدون سیراگزشت از مذا افاضل صغیر است چنانچه سابق هم ذکر شد  
 و در و سر که باشت در صفت گرمی افتاب تا در آتشس با خوردن اود  
 و بگذرد حاره **ملا** است آن گرمی حلد سرد و سوزش آن و نبودن کرد  
 و دفع مایتن بمرادات و ضرر عیجات **علاج** این در و سر محتاج  
 به تقویت و سنانند در نفس به در مکان بار و و سوزش است  
 به سردی در کاه و با نمور کم و سیرین با تخم هندوانه یا تخم فوفه یا تخم  
 خایین لبریت نیلوفز یا بقیه لبریت حاصل با نمیر مندی و او پوسول  
 در است و تعاب بهیانه بگلزار و اجازت مانند از حرکات و شنا کردن  
**نقوع** ماض صداع حار و صاوح غنا بقیه در لانه الو بکار آمدند و در  
 نوعی مزاج ده وانه گیرند در عرق سلو فرکت و پنج مغان بخش است  
 و صحت است نقوع گرفته در آن سوره تخم خیسول سفید و سیره تخم  
 کله بود تخم فوفه و خایین که بر یک عاری است باشد بر از عرق و سوزش  
 بهت موفو توله داخل کرده بوسند و اگر در و سوزش است



خشک است عوص شراب بنفشه مانند اگر قبض خواهند کماست طایر سفید  
 ساییده بر آن پسند و بنوشانند و این نقوع نفع میکند در صداع  
 و عوی نیز **نقوع قزندی** نفع میکند در صداع حار ساوج و در صورت  
 شیر قندی دو نوبه در آب تر نمایند و آب صاف مالیدن گرفته باید  
 شکر با سیرت یلو فرسین کرده بنوشند و شمش طوبی برده مثل  
 و کافور نمایند و یا بکلاب ساییده سقوط فرایند **سود** نافع صداع  
 حار و سرسام گرم آب کدو آب کامو آب نیز نازه و آب گاهی  
 نازه و عصاره برگ عنب الثعلب این هر چه موقع و مزاج  
 باشد آب صاف گرفته چند قطره در بینی چکانند و سوط امر گویند  
 که از رسم سال در بینی چکانند و عنب باشد **آب کاد** نافع  
 صداع حار آرد جو کل خلی در قندی کسر که مخلوط کرده بوشی  
 نیم گرم کاد نمایند و اگر خواهند قندی ضدل سوده بخرند **کاد**  
 دیگر نافع صداع حار سمور افود حصه کرده بر نازه گرم نهند و یکی از آن  
 برده است بر شپ کاد نمایند گاه سرد شود دوم را بزنند و سرد شود  
 گرم نهند

کرم سینه نیک گری عمل آرد **شما** و نافع صداع خاد کم کسر حک بر این نموده  
سند که دروغن گل لبانید و بر سب طلا نمایند **شما** و سهیل نافع و زرد کرم  
اسجول بگونه در آب است کرده بر سر خاد نمایند و گاهی لعاب اسجول  
و لعاب حطی طلا نمایند و سر نافع اند **شما** و نافع صداع حار بر کرم حطی  
و کثیر و گریو سائیده بر سر و سب خاد نمایند **شما** و سفید صداع حار گل خا  
سائیده با طلا نمایند **شما** و نافع صداع گرم کم کما مورگ نخل و نایب سائیده  
بر سب خاد نمایند **شما** و نافع صداع گرم بر ک درخت کهنه که اگر باشد  
بهر و الا با سائیده خاد نمایند **شما** و نافع در و سر حار ساک خرد لبر که  
یا با سائیده خاد نمایند **دیگر** جنل کلاب یا با سائیده خاد سازند  
**دیگر** کثیر سائیده ب سفیده تخم مرغ امیحه خاد نمایند **دیگر** اردو لسته  
خاد نمایند **دیگر** سبستان لعاب آن بر سر طلا سازند **دیگر** سیاح  
که آنرا همال گویند جراب یا با سائیده بر سر خاد نمایند **دیگر** ایون  
هم قدری بر زغن گل حله کرده بر سر خاد نمایند **دیگر** تخم کاسته ب گلاب اگر باشد  
بهر و الا با سائیده خاد نمایند **دیگر** برگ خاد و نافع صداع گرم است



**طول** دفع خار سطرین معده یعنی گریز و تروغن گل حله کرده بر سطرین نماید  
و اگر روغن گل بهم رسد بروغن کنجد هم کفایت **نایبه** اخضر را حاکم کرده  
گل بهم هم رسد که کفایت خود در کینه در کینه و روغن کنجد هم در کینه و روغن  
جوشانند که کلاب سحخته روغن باقی ماند پس تمام مقام روغن گل میماند و گل  
می آرد **طول** دفع صداع گرم گل تفهیم گل مخلوط تخم خجاری پوست خجاری  
عنب الثعلب اجزا برابر جوش داده صاف نموده **طول** سارین **طول** دفع  
صداع خار و قفسه حاده که در تخم کاه و تخم تخم حله و روغن جوش داده  
صاف نموده **طول** سارین **نایبه** انچه از نامحبات بر طاس برین جوش ناز  
فایده بی توقف **طول** نایب و سکوت آنکه خیزی سائل از فایده **طول**  
بدن بریزند متوقف اندک اندک و در دوسر که باشد از سر وی بخورد  
بآب سرد با جودن او و به فواید بارده **علا** آن سردی حله سرد و علم  
سورشی و گری و گل و ضرر یافتن باشد سرد و دفع بخرای گیم **عین** این در روغن  
هم احاطه بنقیه ندارد و تعدیل فرج فرمایند از نوشیدن شیر بادام و این  
و حکم کف کفید و بر سر باز آید سرد و در بین نماید بروغن و گل که در کف

و صافی کند

و صداد نمایند از قضا و عا و و حاق و نفل و جز بود و شمشک نافع است لطف سازند  
از طبع با بوننه و نسبت باد میان و اکلیل الملك و صقر **لطفول** نافع صداع باردیم  
حام بپزند تا قهقه شود سه بخارا آن داشته بعد باب آن لطفول نمایند و صداد  
که نذگوراند در صداع بلغمی عمل آرد **کادو** نافع صداع بارد و سقیقه بار و گل با کوب  
کوننه در عجب تخم حله اینجه در پارچه مستخفی است که نمید نمایند **طللا** دافع درد  
خواه بار و با سخواه حار نموده ام و دعد و همراه روزی یک کف ساخته بر سر کنند  
**خاد** نافع صداع حار و بار و سیخه باب بوده صداد سازند **طللا** دافع درد  
رزنا و باب بوده در کف با مثل خا **طللا** نمایند **طللا** دافع درد سرد که از رزله  
بارد است و نفل دو عدد و افیون دو سرح باب ساخته نیم گرم صاوی **طللا**  
نافع درد سرد که از بوننه است با مسکه بر سر مالند **نایب** باید داشت که در صداع  
مادی یعنی خطمی عمل اطباء نیست که تا تنقیه نکنند دیگر دوا استخوان نمایند که بعد  
سقیقه بخورند عوام اناس که به تنقیه رجوع نکرده تجدیل از حاد و **طللا** <sup>دارد</sup>  
چون اگر تجدیل رفع نمودن چاره تنقیه میگویند و صداع که باید از ریح **طللا** <sup>ست</sup>  
ان اشتغال در وقت از موضع موضع و طین کوش علدج آن مثل صداع



و سیاق

بارد است که مذکور شد در لفظ اول و خواهد که ما و منوم و منقه و کما بی عارضه

صداع بسبب ضعف و ماغ بسیار اندکی کثرت میداری و درم کثرت خوابیدن

کثرت جماع چهارم کثرت سگر خاصه جماع معمولی در عین کثرت کثرت کثرت کثرت

منه و ماغ باشد از او و به او بخوریم منجره اگر استعمال آوردن و بعضی کثرت

غسل را که آب سرد باشد نیز از این صنف و ماغ شمرده اند پس باید که از این امور

محرز باشد تا بافت قوی نه انجامد و تقویته و ماغ سازند ما و به و اعدیه

و منوم عطر و طلحه و نعل سائیده بکلاب برین چنان مفید است **درم**

که ضعف و ماغ و درن را فایده دارد و گاو زبان باور بخورید اسطوخودوس  
صدل سفید بر یک و درم عود هندی و درم فلفل بوته سبزه کما بی بر یک و درم  
ابر لیم خام بخوریم مثل الطیب و درم موز سفید و موز طلقد سفید نیم طل  
کوئچیم کوفته در آب سیاه نمیده ترید و صاف نموده بخوریم آوردند کثرت  
تا در **درم** معوی و ماغ بارد است عود و پودر نیم نعل مثل الطیب  
چینی بر واحد کنیم و درم سفید نیم طل بکلاب بخوریم آوردند و او و به  
و در حقه بسته اما ما سائیده باشد و او که در یک مشک غیر نموده داخل نماید و این

ای کثرت

برای تقویت معده نیز مفید است **حما** یعنی حرره نقوی دماغ خود بریان  
نه درم دانه خشک سفید شده قند سفید جا دردم بجا کرده حرره در سر با گاو  
نماید بعد نه درم روغن گاو دیگر انداخته بخته تا اول نماید **حما** یعنی  
و نمونست دانه خشک سفید نیم با اول بسته شد ام آرد میده مده  
بر دورا در روغن گاو خاص بریان سازند چون بریان و نسج شود  
سیره دانه خشک در آب بر آورده سکر سفید نیم با و داخل کرده  
نموده در آن امیر بندد جلوا بر بندد وقت فرود آوردن گاو زبان درم  
و نقل زعفران بر یک غیرم مشک یک است امیر بندد **ابرسیم** نقوی دماغ  
و دل است ابرسیم خام دو توله اسطوخودوس سادج منبل الطیب بر یک  
توله در کلاب اگر باشد بهتر و الا در آب جو شده صاف نموده با  
کنیم با و قند لغویم آورده این ادویه امیر بندد کل گاو زبان کنیم **ابرسیم**  
مفوض دانه بیل گاو زبان همین گل سرخ بر یک مثقال عود عربی بر یک  
بر یک درم و نقل نیم مثقال مشک غیر بر یک مثقال و رقیق نموده دو درم  
دو مثقال چهار درم راج حلی مفید است **سوف** نقوی دماغ گل سرخ سفید نمون



بادام مغز کثیر مغز بر یک درخت است طوی خوالد و سنبل الطرب و اجود  
 کافور بخت کفوف سازند و مغزی برابر امیخته خوراک مکتوبه بکتاب **مغز**  
**صفا** مغزی دماغ است تخم خاشاغال سائیده بمسل امیخته مغز کفوف کند **مغز اول**  
 که برای تقویت دماغ مفید است پوست همد روز دیم آثار پوست عینیه الله  
 بر یک یکبار و مویز مغزی یکیم با و گاو زبان کثیر از سطوخ و دوس بر یکیم  
 گل سرخ گل نرین بر یکیم سرخ نوله سنبل الطرب چار دام او و به دور در  
 در آب تر کرده بخورد مطبوخ مغزی دماغ و دل و جگر و معده بار دانت  
 پنج عدد قوئل و گاو زبان درم هر دو را در یکیم با و آب بچوش مانند نگاه  
 سیوم حصه مانند صاف نموده بکتوبه مغزی امیخته بموسند و کای غرض مغز  
 میسود مغزی بر آن کفوف نرین **۶** برای تقویت دماغ بار و دل مفید  
 کلای است یا قوت سرخ مردارید بر یک دو درم کلای علامه نماید **۷**  
 مویز با و کبویه گاو زبان گل نرین بر یک مثقال زعفران بخورد غرض  
 الطرب ز ناب و گل سرخ بر یک درم مشک غیر حدود در حضای بر یکیم  
 و برق طلا نیم مثقال رب سبب رب بر یک چار نوله مراد و اوله صلابه کرده

مدت کوله مراب و پیلید و برون بهار و عرق می پست که چند فنند تقوا آورند  
و بدستور معمول سازند **ناید** جمیع عطوبات بارده معوی و دماغ خاراند  
و عطرای حاره سما معوی دماغ بار و دکامی حادث می شود در سوراخ  
فرا بل و مستفقات جلو و بود و اعیان و علاج عمل کردن کردن آب  
نیکم و بوئیدن سرکه و شمشاد و خوشبوست و گاهی می پند در سر سبب  
از قاون در مقدم دماغ که در ریت میگرد و در ج گرم اجانا و بد بو  
بسی و حله در دماغ **علاج** تنقیه دماغ است و استعمال ایارج فیوا کلد  
و سوطا و عصاره برگ کفالتو با صبر آمیخته و بطور در زنی نمودن و یا است  
برگ نیب بار و عن شیرین انیخته سوط نمودن و در سرکه با سبب  
بهترین علاج او پانویست و چسپانیدن شامخ بی شرط و من بعد استعمال  
اطلیه بار و در سرکه عارض سوسه سبب غم بهترین علاج او خوردن نمودن  
است و گاهی خلوت می شود در و بعد پداری از خواب **علاج** آن خوردن  
تفول کردن است و طلا و خاکستر که یا خاکستر خوب اینر که یا آب است  
و صداع و خوری که پیدا می شود بعد از شراب **علاج** میوه و انار و گلاب و عرق صندل



و عرق نیوزیت و عمل آب فایز مفید و گذارم ضدل مسخوق بکلاب در نعل  
مفرد است که بر سر مالند و با لویه نمودن نیز مفید است **فایز** گاهی جاش  
میوه صداع بعد از قح سمیت گردن مار و علاج آن است که بکتونه موم  
نیم در آب سیره بر آورده بپوشند و خاموش نمایند **فایز** در زخم است  
**علا** آن غزاین شدیم است و کون آوردن صمغ اسیرین و اکثر باشد  
ذات ادوای **علا** غلبه خلط دریافته شقیه نماید و باید که در علاج شقیه استعمال  
کنند چرا که اگر زمین خود بپواری می رود و در شقیه نیز نگاه زمین مینویسد  
میکند است آن منحل میگرد و مریخ مار و اگر چه در امتداد است عارض است  
شقیه مومته از استعمال ادویه نیز نباید ترسید طلا باشد یا قطره یا نفوخ **سوط**  
نافع صداع و شقیه بارد و نوساد و نونیز یکد و سرخ باب سائیده در  
گاو آمیخته مسوط کنند **سوط** نافع در شقیه بیخ قطره بزرگ بمال در نوزاد  
سوط کنند اگر در بطون باشد و عکس **سوط** نافع در شقیه فلفله  
بکعبه پس افکنده مکن بر بر شیر زنی که سرد است یا سائیده در شقیه  
**سوط** برای درد کوب است ضدق مبدی که از ار سیه گویند در این ممالند

چون کف آرد آنها در او ندر کم نموده دو قطره در سرد و نورانی  
بسی مفید نماید **سوط** که دماغ را از رطوبات پاک کند کلی همین سه عدد  
در روغن کبکد نمانده در زینتی چنانکه **شوم** نافع تحقیق بار و نوسا در  
افسوسام سائیده آینه در پارچه نازک بسته بپوشند **ضاد** نافع تحقیق  
مزن زبل گوزن صوای مابدری حودن سائیده ضاد نماید **طلس**  
نافع در تحقیق حلالین در آب سائیده بر صدغ نوعی تحقیق  
مخالف در دطلاع نماید همچنین که نوزش معلوم شود آب نیگرم گویند  
در تحقیق دور ریخته **شفت** نافع در تحقیق و صدغ گرد گزیز  
ایله کم کا نوز نخل بر واحد و درم افیون بزر انج کثیر ابرو  
درم زم کل مثلث کوفه نیمه بسیار نذ و غدا حاجت باب  
نیگرم طلا سازند **سوط** خپریرا گویند که حضورا بدان بنیادیند **طلس**  
در تحقیق مرئی کل مروری یک درم بزر انج کثیر ابرو یک دو دانگ  
نیز ابک کوفه نیمه ابرو که آینه بر کاغذ طلا کرده بر تحقیق گذارند  
**سالم** درم دماغ این یاد رجور دماغ باشد ماوریک از



برو و غشایین و مانع در سرد و حجاب جوهر و مانع جمیعاً **علا** مطلق است  
تربلازم دندان و در سرد و نقل راس و سرسام که از غلبه خون بود  
در ایستگ گویند صفراوی را قرص طیفلس و بلغمی را ایسروس و سرسام  
بوداوی را نام است و آنچه از صفرا و خون رفیق بود عاقلان گویند  
و اگر از دم غلیظ باشد سفاقلوس است و نوز و عیال که از خون باشد  
حمه و حمه خوانند و شان چغلط باشد بران است لیکن در صفراوی  
ترب نیز بود و در بلغمی و سوداوی که در صفراوی ترس رود در ایستگ  
رود و در بلغمی استمی و سفیدی رنگ و در موی خنده و سرخی از  
و در سوداوی کموده و وحشت و بکا اکثر باشد و سرسام بوداوی  
که عارض منبوه و اعراض سفاقلوس زیاد از سرسام و موی با بود  
غانوانا سخنان در ولادت و قتی و کون در وقت و نکر و در حمه  
جره نورس سر اعلیایات دیگر زیاده بود **علا** و دین مرض فضیل  
تمام باید کرد و خاص در موی و صفراوی از انتقال و تبین طبع و بلغم  
بیطخ فواکه و شراب جام و تمر بندهی دکای مدرم و مانع و پنهان کرد

باز به

بکار جانبی و مایع صمد کند ندان و در دروسر می شود و اینجاست زار سلام  
غیر حقیقی گویند و در موقت نیز ضد فقیان و حجاب است ساقین لاسر در  
دموی و در سراط در دیگر و با شوی باید نمود و بهرید نوسانند و شوی  
سود کند و بر سر و در سراط اگر سیر زن باشد برای بر سر سخن  
و بر کف با بالیدن در سراط حار شیر نیم کافی است و غذا با  
الشیر با مالش **نوع** منفع مایع سرام دموی و صفاوی عا  
پنج عدد و بلور زعفران گل سرخ غلبه شکر تخم خاژی شیره  
تخم کاسنی بر یک دو درم سپستان منقده دانه زرد کبک  
نوع سازند صاب آن بگنجد و در توله شیرین کرده  
جوشند و در سهل خلوس خا شیر و عمرندی و اجاص بقدر  
مناسب خورد که سهل و **باید با لوبه** مایع سرام حار گل خرد و گل  
آرد که در هر دو هر نیم با و بسوس جو شست در آب جوش داده  
بگیرم با لوبه نماید و باقی علاج تریب صداع سازند **نوع** مایع  
انعام سرام ارد و ماس که عبارت از موندگ است با و آمار آنچه

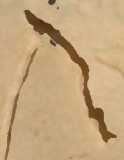


در سیر باد گاو چیر کشند و از آن نان بسیارند و به پزند و از طرف خام کرده  
گل چوب کرده و سر را نیز روغن گل چوب ساخته از طرف خام تر کشند  
**روغن کبک** و ماییدن آن بر سر باغ صداع گرم و سرسام حار است آب کدو  
بر آورده صاف نموده بروغن کبک بر سر خود بمالدند و روغن مایند و بعضی  
از موزخم آن بطریق روغن بادام می برارند و **روغن بنفشه** باغ صداع گرم  
حار است گل بنفشه گرفته بدست روغن گل سازند **سودا** نافع سرسام  
حار آب برگ کاهو مندل سوده کافور سائیده اینجه سوط نمایند  
**لحظه** نافع سرسام گرم آب کاهو آب نیر تر آب خیار تقدیر می کشند  
در شبیه کرده بویند **لحظه** دیگر مندل بجلاب سوده آب کاشنه تازه  
آب هندوانه هر یک قدری و قدری کافور اینجه در شبیه کرده بویند  
**لحظه** دیگر مندل سوده آب نیر تر بجلاب سرد کرده سائیده در شبیه کرده  
بویند **سواد** نافع سرسام حار گل بنفشه گل خیار سترخ گل بنفشه و  
چون مندل سوده باب عنب اشعلب کشته مواد نمایند و عملدج  
بسیار غش بعد بوی زرنج با دیان و کرفس و آیسون در اطو خود

و پنج اذخر و زرب بگفتند استغوا عن بلغم نماید که ساخته باشند  
از ترید و صبر و هم حطل و غار بقون و مصطکی آب باد این و  
وس سر بر دغن گل و سر که روز اول در دوم در در سوم ما مرش  
خندید تر و غار سلو امید نند مذ و اگر مد را بود وقت نماید  
موار اجامت نماید ز فانی سر و اگر بول مکتب طول نماید با و می  
مثل با بونه و اکلیم و منق و علاج سر سام بود اوی صبح و نند از  
گاد زبان و لبخاج و اسطوخودوس و هم کثوت و ز تخمین  
و بعد نصیح استغواغ نماید از اویه مثل اضمیون و لبخاج و  
غار بقون و ششم حطل و لا جور و منقول و ندین نماید برای ار  
بر دغن که و مخلوط بر دغن با بونه یا بر دغن با دام **مع** و اگر  
عارض شود و بسیار ام الصیان گویند و هر عارض منوی با طحال  
و کاسمی می مانند که الی و سبب آن سده غنامه است در بطون  
و ناع و نحاری اعصاب که مانع میگردد و روح نفس را از خود  
در غصارت و اکثر شد از بلغم و وقتیکه عارض منوی اقتد با بر



زمین و حرکات مضطربه از بی اختیاری می نماید و دست و پا بچ می کند  
 و گرامی و سری زبان از زنده ایمنش است و بویوت حدیث و کف  
 و مان بی آید و اگر بویوت زور زود آید مملکت است **علی** در **صالح**  
 نگه دارند اعضا و مروج را بر حالت طبعی و اطاعت بندند و مثل  
 و زنجیر و صرود از فضل و بر سر او دستم خط و کوفت و فرنگی مود  
 ارس سائیده در سنی و مذوق و زفاقت سرت اصول است  
 اطلو خود و س صبح داده کت اناره نقیه و سائید و علیج دومی کند  
 ما علیا دم فصد فیقال است و علیج صواوی که حدیث آن نادر است  
 بعد فصح بنقیه صواد و اجبت پر سزا گوشت چار پاره کنار در  
 و میوه های سرد در سیر و سیاه و عدس و دیگر میوه است که در بویوت  
 کرانه و از بویوتی موطو در غسل با سیر در از خوار است یکم تری در از کرد  
 در اوقات و از بلران و او از نه نساک از مو آسیر و بویوتی  
 و در صرع اطفال اگر بشاید شد استعمال گرمی مفوظ با بیدکو و سیر  
 نیز منع است و اگر قبض بود کتساب با بیدکو و اصلاح ان **علی** در **صالح**  
 ان با بیدکو



این باید نمود و علامت آنکه برکت معده با حدوث غشیا و نوبت  
و از تخم صرع سبک شود وقت امتلا و تخمه صرع را بونی نماید علاج <sup>ان</sup>  
تقیه معده است بی در سهال بعد از تقویه معده و آنکه حادث شود در مع  
علاج آن نازل ترین است و گاهی سبک صرع بسبب در میان و علامت آن  
درد شدید است وقت صرع او احساس حرکت و غنچه دندان در  
وقت صرع علاج قتل و اخراج آن با دویه که نرگور شود در آب آن  
و حاله ذکر کنم آنچه چند که مفید صرع اند **سوم** مافع صرع در وقت نوبت  
خود سائیده در پارچه تمخل بسته بویانند **سوم** دیگر مفید صرع  
سائیده در مره بسته وقت نوبت **نوع** مافع صرع که در وقت  
نوبت و غروب استعمال آرند صدق مندی مع بوس سائیده بکار آید  
و بطریق نامش **سوم** مافع صرع در وقت نوبت نونیز خود سازد  
پیم بر هر قطره در ربع هر دو در روغن بجز سائیده چند قطره در پی  
چکانند **سوم** مافع صرع منفع مواد بلغمی دماغی و منفع سبزه  
ان از طوطی و دوس ده درم بفعال گاو زبان بر شیاو سال با در پیوسته





۱  
عود صلیب بر یکده درم سنبل الطیب استمون دار چینی اسطوخودوس  
سلاج عاقوق خا هر یک سه درم زعفران زنجبیل مصطکی هر یک دو درم  
مویز منقح مساوی ادویه گرفته صلابه کرده ادریه سائیده بسند  
و گاهی اصاده کرده و درین سه درم خند سید سهره **تخم سبزه**  
دیگر مزاج کسبکه با صرع خفقان کسبک مزاج در سینه با پوسته  
نورس که الله بنده سیاه پوست که کالی کوفته نیمه بردغن با و ام جو  
کرده اسطوخودوس پروا حد دو نیم درم عود صلیب دار چینی صغیر  
نارسی زعفران پروا حد دو درم عاقوق خا حد دو تخم کسبک لا جو در منول  
گاوزبان گل گاوزبان پروا حد دو درم مویز منقح یکمید غسل و خند  
ادویه **دوا** برای صرع صبا ن رازی پوسته که بیدارند این  
دوا را سهیل که منت نظیر این بکنند شو نیز ول با مید لبر که دیما نمزند  
تخل و بیدند لعل بقدر مزاج **دوا** نافع صرع صبا ن حد دو درم  
در سر ماورس سائیده پوشتاند **دیگر** مجرب برای صرع صبا ن  
ماس خا عنس و اع دهند بمره مر جان بعضی به لک گو سفد گرم کرده





30  
ملوس حار شمر از یک مشتة مقال کل ثقیفه باد میان پیر سیا و سنان بابونه  
را حل کرده صاف نموده روغن مادام دو مشتقال داخل کرده هم گرم حقنه  
کنند و کمید سر نمایند باره بمدکم که در مالیدن استین دست و پیا مقید است  
**دور نافع** اگر کتک کوبیده خلطیت و قدری شهد در عرق بادبان حل کرده  
در حل مسکوت چکانند و وجود یعنی دوا که در حل چکانند **سور نافع**  
سکنه کدش بوره از منی صبر لستو طری در آب صبح سلق حل کرده صاف  
نموده چند قطره در بینی چکانند **دوا نافع** سکنه اگر بر مارک سر شتر داده  
پیش مالول انسان سائیده مالند و بعضی سماق کای مس نوشته اند و  
کنامیدن اولی است بادخال ریش که بلوت باشد یا اراج فیقو ادر حل  
عیس و عطش آرد از صوح منقل و چند پسته در بینی **طلد نافع** سکنه  
خودل با شتر حل مسادی لبر که سائیده بعد حل موسه طلدا نمایند در نگاه  
مشت روزنگرد و موسس آید منضج داده ثقیفه دماغ نماید خوب  
نویس من خب مس و خب فریون و در دومی ثقیفه کتک معنه نماید  
و در بینی جاری بر گاه دم زدن محمود بود علیع پذیرد و ای که در روی



نفس نمایان با سیرت علیج پذیرد در حق و در سکت که در راه است  
 سکت عکس در چشم دیده می شود **جمود** و انرا شخص نیز گویند عنایت و تفکیک  
 عارض شود با آن باقی مانده بر حالتی که قبل ازین حال بود اگر سکت است  
 و اگر خوابیده است خوابیده و اگر سکت است سکت است آن شده  
 مخرج دماغ است از حلقه و در وی از نسبت سکت است ظهور میکند در عکس  
 اجزاء دماغ و مطلقاً حس حرکت لازم است و کن داده می آید چشم  
 و ساد حرکت ارادی و کای باطل میبویزد و با سکت مثل سکت حس دارد  
 نه حرکت و تنفس **علاج** استعمال حقه است برای تنقیه دماغ که با سکت است  
 آن مثل آستیمون و اسطوخودوس و برفاج و هله کبابی و غار بقون  
 و ما و کماله و دین حل اگر حس و حرکت نمود کینه خوب محرم بود آید  
 نفع استفراغ نمایند و تریج با دمان حاره مخرج دماغ فریند و عوض آب  
 اصل دهند اگر بود حرکت و حس قوه قوی باشد و طاعت و حور  
 مسهل نیز با اعلام حقه نمایند باز دیگر و غذا خورد آب **نسیان** مشهور است  
 است و آن بنام ذکر بود با فساد مکر باقی و حمل حادث می شود در سن  
 بیانی

بسیاری اکثر از کثرت بلغم با علامات آن که محل سردی و کثرت خوردن است  
و اگر عارض شود در جوانی مندرست نام او **دماغی علاج** این بعد تصفیه  
بلغم و بعد تصفیه استعمال مخون بلاد در جوارشات و معاصر دیگر  
و غذا خوردن و اجتناب از شیباء سرد **و القود** نافع بسیار و امر این  
دماغی مارد پویشید رز و بویست به اندر و واحد چ مثقال <sup>الطیب</sup> **سینه**  
سینه سجد کوفی و ح اطون و الدوس و واحد مثقال فلفل سفید بر سر  
و واحد نیم مثقال غسل بلاد در و مثقال غسل **جوارش** نافع بسیار  
حفظ پیواید و کثیر انفع است گویند پویشید که کالی بر یک تخم زخم  
یا خواه بر یک در و تخم سفید و چند ادویه شربت **مثقال دوا** <sup>السنة</sup>  
که آنرا جوارش الملوک میگویند و جوارش اسکدریم خوانند و نوشته  
اند که اسکدریم که در دست که با این دوا <sup>السنة</sup> برای آن گویند  
که استعمال این بسیار کنند و بعضی نوشته اند که اگر با یکسان بخورند  
نفع آن ظاهر می شود و شیخ الرئیس نوشته که اگر یکسان استعمال نماید  
تمام عمر محفوظ باشد از علل نافع در سردی مارد و دوا و لغوه و



در صرع و فالج و ضعف معده و اضعاف سردی اعطای آب نافع است و در  
و خدام و نار فاسی و بواسیر و اوجاع معال مقوی ماه معده امراض  
بلغنی من طبعه سیاه پوست بلید زرد پوست طبعه کالی بوی بوک طبعه  
بریک استی و شش متقال شویند و در ریحی بریک شش متقال باز  
سک استی سود کبابه فلفلموره در فلان زخیل سادج بریک و متقال  
مویز متقی بریک هفت متقال شکر سفید شش خد متقال بقوام آورند  
شربت از متقال باد و متقال باب سرد و در متقال این از تری  
و بادی و لیسات و عوالات بر سر خورد است **نفوف** نافع است  
موجب استیج الرئس منقول از قانون فلفل ریح هر کس در ریح  
تا اول کند هر روز بر بنهار متقال **نفوف** و یا از ریح مد کور فلفل دو  
کمون مثل کس که در او هر دو **نفوف** مفید است این کس در ریح  
کوفی مساوی نفوف سازند و صفت دانند و کس که بر سر او ریح  
صفت مزاج خوردند **محمون** نافع است این ریح کندر سعد بریک  
در ریح فلفل گرد بریک بمیدوم مد و در ریح عمل است **نفوف**

کتب دین ادویه برابر نوشته اند شربت **مخون** نافع لسان  
 کند روح ریحل بزرگ پانزده درم سعد کوفی ساوج دار چینی نقل  
 هند درم شکر طرد بوزن مجموع عمل دو حد مجموع ادویه شربت درم  
**مخون** نافع لسان کس اعصاب کمر سفید پا و انار لغوام آورده <sup>مقال</sup>  
 وح مسائده انداخته مخون سازد و یکتوره میخوردند **مخون** نافع لسان  
 و امراض قماعی بارد مغزی اعصاب ضم طعام نافع غسل لبل و اوجاع  
 معاصر و زرع بلغم موافق نساج مغزی کمر و طهر فایم مقام **مخون** نافع لسان  
 گل بابونه سعد کوفی کند بر و احدی <sup>مقال</sup> پنج بابونه و کس نقل دار  
 نقل خولجان آله بوست بلبله در زماند کور بخان سیرین شربت مغزی  
 بادام معرندق مهدی مرکب <sup>مقال</sup> در ارض سائده و صبح صاف  
 کرده نوره شکر کس کرده بنوشند و در غرض و اجبت پر هزار حوالی  
 و در کس آب سببند و شراب کثرت شراب استعمال کنند محاصره  
 لسان است و جوارش ریحل مفید و غیره است مذکور خواهد شد  
**بنا** کوفی مرضیت که انسان در خواب خیال کند که کسی تقیل بایستد

مویز مغزی مقال غل آرد شراب درم **مخون** نافع لسان کند شراب



بر دوا ده وی اشارت در ش نکت بود و لغوی حرکت از دست این  
 بخار خلطی ابراج خلط از ریه است و این مرض عالی میباشد از  
 دماغ و اکثر عارض می شود این مرض از دو بوی که لیب سیدین برسد بر  
 دوم برست خواهدین که موجب دیرین خواهد بود **علاج** بعد  
 نفع تقیه خلط غالب است و تقویتیه دماغ و اگر غلبه خون باشد **دوا**  
 عبارت از دوران است که اشیا که دنده نماید و سردی را که  
 چشم بوقت بر کاشتن عادت می یوزد از مجاری احتلاط و ضعف  
 دماغ **علاج** و غلبت به مرض لا بد است از تقیه خلط موجب نفع بود  
 تقیه اطراف خور دن نافع است که مذکور شد در صداع و در آن که در  
 حالت تقیه سودا غلبه کثیر التعدیه لطیفه و موغات و مرما و انکه در  
 هلد خورند **موج** نافع سرد و دوار که باشد از گرمی کثیر کلیمه خالی بود  
 بر یک سه درم شب در آب تر کرده صباح آرد و تقیه در شب کثیر  
 باشد در نیمه نوبت **دوا** نافع دوران است که باشد از عوارض  
 خفایس دو درم موخیم کلو سرین شده کثیر درم باب سیره بر دور **علاج**

بکین

شیرین کرده باشند که بعد از میل به پسته خوردند **نحوه** مافع سرد و در  
از تخم و شکر سفید هم کثیر تر پسته و از آن مغز بادام مساوی نبات بر  
ادویه کوفته بجز شکر و دو درم بکباب اگر باشد بهتر و الا با آب  
**سبات** خواب مغز بادام و قیاس با حاد است بگردانند و اگر از خواب  
خام و غلبه آن بدماغ خواهد بود و اگر با **علاج** تنقیه و مافع است  
از بجز از بلغم در بادام کوبیده بلغم و بجز مغز بادام مثل دود  
السیک گرم در سادج و اگر غلبه دم بود و ضد نمایند و از خوردن سبزه  
بارده پرهیزند و بوسیدن که در مافع است و اطراف ملت خوردن مافع  
**نحوه** که منع خواب کند فلفل گرد و عود و صوف نیک بر سبزه  
کوفته بجز کفوف سازند و چند روز متواتر خوردند **ششم** در مافع است  
که در فلفل شونیز بر یک و در خربزه بادام عمل بر یک و کوفته بجز در  
بر بادام می تخم نماند بر بنید **فایده** اطباء نوشته اند **ان** سیه رو که نام آن  
کوه است مافع النوم و قاطع الشهوة **اکثر** رواج است که برای بیداری **سهم**  
نموده نمایند و آنچه نوشته اند قاطع الشهوة نیز و بعضی از شهوة مراد **سهم**



طعام است و فرزند بعضی شهوت باه و بعضی گوشت خرد مطعم از شهوت پس مصلحت  
 قانع شهوت و بیان که باشد از رطوبت حبس کی خود خون مزاج من مرد  
 خشک است سیات که بسبب غلبه دم باشد البته مفید است **کمزب سردار**  
 شب بسبب آن میوت دماغ است بسا درج بدخوره باقی که آن صفا  
 و بود است و گاهی از بلغم لور باشد **رطوبت دماغ** و ساد و بود در او  
 و صفا و بی تنقیه دماغ و سیر ز بر کف با مالیدن مفید است در اندام  
 پا و با فوج بر دهن کمال و طریقی بر آوردن آن بدستور در دهن با دام  
 و بوییدن انیسون موم است و طلا کردن بر حدس نیز و بوییدن گل کباب  
 بکلا باشد که در او در زیر مالین نهادن است و آهسته بجا صند خواب  
 آرد **دوا** دافع کله و بویست دماغ موم کاه موم فرا دام موم کله  
 تخم کشمش سفید بر یک دو درم سائیده قرص نموده بر او موم بندد **دوا**  
 نافع بجز آنچه تخم کشمش دو درم کاه موم کله شیره در آن است آورد  
 شیره زنجبیل شربین کرده بپوشد **دوا** دافع کله و صداد که با  
 بویست دماغ و نفید کسام صفا و بی تخم کاه موم کله کله و کله  
 موم کله

خیم و سسک سفید بچسبند مساوی بترتیب بر روغن بادام برارند و بر سر  
و سوسول نمایند **روغن بادام** در صبح هر صنداع حار کل نصف با  
برگ نمنه نازه پاره شده بمقال در صد مقال روغن بادام در شب که در جمل روز  
در اوقات و از یک تا کل نصف یک نیم مرت در یک ساله آب خوب سازند تا  
باید صاف نموده ماسه مایه روغن بادام آمیخته چیست مذاب روغن نماید **روغن**  
**کامو** بر سر مالیدن خواب آورد آن برگ کامو بود و خورد روغن کند کوفه  
بام خوب سازد روغن نماید و اگر استخوان ازین روغن مذکوره در سیرا  
در گوش مطهر نماید **سعدیه** مسکوم سخاس سفیده در دم تخم کامو  
مدرم عود و درم کندر سفید و درم زعفران و یک نبات سفید و درم جوز  
خوب مزاج **دود** ماضع سهرنگ قدری بسیر زنبق خام ساییده بر سر روغن  
با طلاء رقیق نماید روغن قنبر کف با مالند و طین آهسته و روغن  
سبزه است که رنگ قنبر در سیر زنبق ساییده قرص نموده در روغن بوزند  
که در سینه سبز گردد و صاف نموده بکار برند و اگر سبب پداری در سینه  
بود که از ابتدا نموده یا از جمع قنبر طعام یا کثرت آن مالند مگر کسی که مایه لویسی از آن



آن نمایند و اگر بنزد اطراف موج وضع کنند آن محاسن و بکدر از مدراج  
پیش او در جج شوند مردم و بگویند حکایات ما آنکه ماده بود علیل نسیم  
اطراف و سکت شوند معتد و بر دارند سراج از برین و این پس این تدبیر بود  
سینکد بر آمدن خوار و او را که سواد ادا بظاری و او از حرکت در خان  
از مواد غماز لذیذ رفیق خواب می آرد و در مع سر بر زمین کدو و از خاک کی داغ  
و عمل بعد بضم غلاما باب فخر شب خواب در گاه بزرگ است بچوایی بودند  
تدبیر آن ما بشوید نمودن است و باد ما بود و اخوردن **نصف** و اضع سهر تقوی  
مانع شدت گزیده بر این منفرتح کامو حکم خشماس کفید بر این بر یک دو نیم  
سکر سفید دوازده مثقال کوفته پنجه شربت دو مثقال **نظول** مانع بچوایی بود  
خشماس بر یک کامو فخور خشماس صاع ساسموم شو مقطر کرده رطبه چو شده  
نظول سازند از سانس نیز **سوموم** که خواب آوردیم حاصل بچوایی که خوشک  
تخم نسبت برابر همه را اندک نصف داده در حره بسته بودند **سوموم**  
آورد آب که تا نوازده گرفته صحت نموده نسیم عورت آمیخته در سیمی بود  
**مانع ستر حاد** مانع مرضیت که نصف بدن در طول عین حرکت کرد و اگر در بدن

کی در کله





ص ایاریج قیو است درم بر پستله زرد و چند گرم ترید چار و درم سبلی  
دو درم سیم خطل معل بر واحد درم مک مندی نیم درم کوفته چینه سبلی

ایاریج قیو است تا خیزن اسار و ن سبلی الی سبلی مصدق دار ص  
اسطوخودوس رازیانه کل سرنج هر واحد درم صبر سقوطی دو خند

ادویه و بعد فزاع سهیل معدلث فزاع و تدسین بروغن گرم سازند  
و مسهلث درین امراض کز بعد اخری باید انجا که با باج تب سبلی ادویه

گرم نباید و اول علیق پ نموده بعد بمعالجه باج باید پرداخت و ادویه مط  
الروده را نیز استعمال نمایند بل ادویه معتدله با بل به بروده استعمال سازند

القریای باغ فالج و لقوه و امراض دماغی دارد و تنقیه بعد سنن و سبلی  
سبلی الطیب بعد فلفل سیاه عاقره حاشونیز قسط بل عمل ملاد در

واحد و هر دو حلتیت عدل سطح دج دار فلفل بر یک کوفته چینه  
بروغن بادام چرب کرده بر خند عمل سبلی و بعد سبلی کوفته چینه

نمایند سبلی از درم تا مثقال **القریای** مسی دیگر فلفل دار عمل  
بلخ دج حاشونیز از هر یک ده مثقال بروغن کردگان چار درم سبلی ملاد





بجوشانند و صره را تا نماند مالیده بکنند تا بقوام آید صاف نموده درازند  
و کوفته خوراک نمایند **مجموع** نافع فایح و لقیه و ج لنت درم زنجبیل زبره  
سیاه هر یک نصف درم تا چند مثقال عمل کنند و هر روز بقیه سال اوست  
نماند و در استعمال این کوشیدن با دایم عمل مناسب است **نسخه دیگر** درم  
فلفل گرد و نفع زبره سیاه کونیز هر یک درم عمل نیم ظل مد شور  
**مجموع** که در فواید عمل فلفل و زبره سیاه در نفع زنجبیل و سیاه  
شطح هندی گل بابونه هر واحد عا درم عمل نیم تا **نسخه دیگر** یعنی فلفل  
امراض و باغی مثل فایح و لقیه و امراض و باغی باره و نفع در درم عمل  
امراض باره متشکل بعد نفعه کجکه باره عد و باره زرد در آب کهنه  
بعد سه روز از کجکه بکنند و بعد باره زرد که نرم شود پوست مالند  
خاک نموده در آتش بپزند تا که دو در برابر آتش دارند و کجکه  
رفع گردد و کجکه از نفع کجکه سرد شود ساییده برابر کجکه فلفل  
حب مقدار فلفل بسته دارند و کجکه صبح و یکی شام خورند **نسخه دیگر**  
فایح و لقیه بعد نفعه عمل می آید و ج زنجبیل برابر کجکه نفعه نفعه

گرد

بگردگان حب بنوده هر روز روزه خورند و او امس است از زود مار  
العسل نوشیدن در استعمال این لازم است **میش** نافع فایح و تقوه  
جته تعین مزاج بعد تقیه بکاری آید عاقر قره حافل گردد و فلفل دار  
از هر یک شش ماشه ریحل سه سیاه از هر یک نوله بقدر سیاه و  
رودغن زرد بقدر حاجت بسزند و جها مفرد زرد رنگ سازند  
حرکت از ریج یا دو **سوط** نافع فایح و تقوه و مرع منعی دماغ  
از رطوبت بگردانند و قدری مرل در آب سح ملل و سح  
خط سائده صاف کرد چند قطره در بینی چکانند و سوط کنند  
بقدر عدس جته امراض دماغی مازد نافع است **دوک** که بزبان  
مابین نافع برای فایح است و در عاقر قره سائده عمل میخند  
بزبان آید **دوغن** که در سن آن بعد تقیه نافع فایح و تقوه است  
در سح و در سقند عمون الیک سفید مفسر رگ با نوره سیاه  
دو دام جله را کوفته نیمه قرص سازند و در یک پا و رودغن بخند  
بزند که قرص کوفته خود ملکه نگه دارند چون در و آن بنشینند



روغن گلاب که گفته مالیده باشند این روغن که در کمالین منبر مقوی است  
**روغن قسط** مقوی اعصاب نافع فالج و لقوه و استرخا در محل ریاح قسط و در دم  
سنبلیطی است بسیار در عاقر قرقر با نخل سرخ و در دم ادویه نیکو کند در  
خیساند و معج کویا نندازد یک پیوسته مانند مالیده صاف نموده روغن  
سیرین نیم رطل انداخته بار کویا نندازد یک پیوسته در روغن مانند **روغن نافع**  
جمیع امراض بلغمی و ریخی کویا نندازد عاقر قرقر اسفندان نمک کورساک  
نیکو کند در نسبت جذبات تر کرده معج کویا نندازد ریاح با صاف نموده  
گنجد و وزن ادویه داخل کرده بار کویا نندازد روغن مانند **روغن نافع**  
در استرخا در اعصاب تنها اسباب تازه اچار کرم روغن کبک کویا نند  
نما در روغن مانند اچار روم سداب خشک و رگنیم طاب آب پزند تا نیمه اد  
صاف نموده نیکو کند روغن کبک انداخته کویا نندازد روغن مانند طبرک اسباب  
تازه در روغن کبک در نسبت کرده در اقیاب در نند و در نند چهار روز  
**روغن بادام** نافع امراض داغی بار و نند تمام کل با بونه تازه و در روغن کبک  
نند روغن کبک در نسبت کرده چهار روز در اقیاب در نند و بعضی کل با بونه در

نوزاد

بوزن کس طوره در دهه جو آب بکوش تا نصف با نذر و من بطور  
ایمنه بار بکوش تا نذر و من با نذر و من **در روز جمعه** فایح و لقوه تنها صبح  
مفسر حار و ام دج قروح بر یک دوام دار سغان تخم نوره بر یک چار  
باشد کوفته پنجه باب زص ساخته در دو چندان روغن کنجد سوخته صفت  
نموده مانند و دین لغار بروغن خردوغ نفع میکند نایح و جالیوس نوشته  
اگر فضل را با یک ساخته بار روغن کنجد ایمنه مانند و طلا کنند صبح دو ابر  
باب برای این است دینش عضوشیم کوسار مفید است و نایح و بکوش  
که قلیل الوقوع است علاج آن دور و رفاقه داده آب جو با نیکو کل  
دهند و سبط قوت و زیادتی خون نصد اکل از رس مخالف مانند و خون  
کمر گرند استعمال با الوصول بارد نموده شقیه باد فواکه سازند **زینا**  
بسی درین گنج است و مرتبه یا بنویس چون زیاده گردد خون خواست  
بسی که بیج اندوه بود یا با گوشت و اگر با جنده و با زنی دیدار و دار  
بسی که با گوشت و اگر با زنی دیدار و دار  
در هر گاه با زنی نفع یک بموجب غم و فکر و خوف و سهر و بهبودی گوشت



علامت پیدا شدن بالیو نیاست باید دانست که تعجب در علاج بالیو  
جائز نیست و در هر حال بعد از اکل از غذا کنند و اگر مریض نسوی است  
بپوشد سانه در نایع است بعد از آن که سانه در اگر عورت باشد و بعض  
سند بود بعد از آن که سانه زیر را که در اول علاج سهیل است و در او  
وقت آن حکام و لازم است در هر حال تفریح صاحب این طبع است  
در موضع معتدل و خوراکی از غذای غریب و خوابانیدن اکثر بهترین  
علاج است و واجب است تحقیق نمودن مسمومیت بکرات مصلحت دارد  
و تقویت و دماغ و مشغول داشتن صاحب بالیو نیاست بهر خبر که باشد  
اگر چه باشد بسامع مطرب احفار کسی که محتشم دارد او را فرود است  
و کد آن کسی که خوش میگردد با و و مشغول است او را خلوت و وحده  
و وقتیکه نکایت کند صاحب بالیو نیاست از کثرت الفاظ امر و نهی  
معتدل و منع از افراط و اجتناب از بهترین غذاها استغناء  
که طبعی دادن در کتب مطول و طبیی مفصل مذکور است در آنجا  
در قیقترا سهیل او بیشتر و بر قدر محس تر طبیب آن زمانه  
برای بالیو

مغز

برای بالیو

برای مایه الجبن شیر شیر است و اگر هم برسد شیر باد کاف است  
فرز در باید که شیر را در ظرف قلعی دراز بانش نرم جوش داده ارش  
فرود آرند و سرکه صد آنگ بپسوانند از نند که پاره شود و در چوب سید  
شیر سلوی ظرف از پارچه ترک کرده صاف بکرده باشند تا مانع از  
شود پس صاف کرده قدری نمک داخل کرده باز بکوبند و داده با  
مانسبه و مسکچین اختیمونی نوشتانند و بعضی بی نمک طبر دارند  
افل خوراک مایه الجبن مفاد درم است و نهایت مایه بطل و او بویک  
رطل و بصیف المراج باید که شروع از رشی درم کنند و هر روز ده  
درم افزایند و در ایام بوسیدن مایه الجبن از نیات و منعظت  
و شد بد الحوضه و حلوبات پرهیز و از جماع و عوارضات نفی  
نموز بر این تقویته آفر روز صبح و یا قوتی خوراند و غذا بعد استعمال  
بسیار باید که رعایت بهر است گوته یا قلیه و برنج پلا و زمان حیر  
بسیار با بر کرده جایز است در روزیکه مسهل نخورد پیش از یک روز غذا  
بیدیم خود تودور و مسهل حال مریض مغز خیار شیر و شیر خشک در



لاجرود صاف نموده بصفت لاجرود و **مغز بادام**

لاجرود لاجرود مغز انجمن غار لوقن سفید و واحد و واحد

بویسید زرد سناری گی گل سرخ بر واحد واحد در شربت بر واحد

طبیب و احوال ماریت **نمونه** محلاجرود انجمن و شربت کابا

الطوف و دوس بسید سیاه بر یک **نمونه** ماشه نکل اموری با نکل

کیم ماشه **نمونه** مغز بادام صفت امراض نو و اوی بسید سیاه

شکندی بر واحد مغز انجمن نیم مغز در سر که نمیشد و از آن که

سکچین سازند و نمکوفه در در و در **نمونه** چو شیده رکنه بریم بر نمک

چون سیزاره شود از اش بر در از دوصاف نموده موافق مزاج خورد

**نمونه** مایع امراض سوداوی انجمن مغز مغز مغز شانه کادریان

بر واحد چار مغز قند سفید سه قند خلث از آن **نمونه** قند لعل آفریند

**نمونه** الطوف و دوس بادام شانه بر یک **نمونه** مغز انجمن

بر یک **نمونه** سناری بو طبیب کابا بر یک درم سرکه بجا آمد

قند نیم من و مایه میدهد در شربت قند و اگر نموده **نمونه** بر سر

لوی

40  
لبوی او عقل در تنه شود بان قوه پس بسبب الم و اگر بارخو کند  
عقل یا زاعاد نماید ضرب او نیز علاج اوست عزرا سیدن ایون  
ابتدا کند از نصف دانگ تا پرت در نصف درم و کمی با فوج نیز علاج  
نافع است و در ساله یوسفی دو ام ضرب غمزدیدن رقص نبرد در علاج  
مرفوم است **سحوط** نافع جنون بجا صیغه موی سران آن سوخته باروغن گل  
حل کرده سحوط نمایند **سحوط** زبانی رنگی برای اراده جنون خوب گفته  
نویساییده دماغ بوم یکدانگ بگذارد و آب کشد و عند از ندر آن  
بجمله کافور و سحر نماید اما قراج باید و داخل کشد و بن یکدانگ از خون  
عزازب و مخزرج کرده سحوط نمایند بقدر دو جو یا چند قطره آب سرد  
که صحت میدهد جنون را بجا صیغه و تقطیر روغن کدو و کاهو برای خشک  
دماغ نیز منید است و صفت آن در سهر و اسام مذکور است در زبده  
سوی که کبیر و خرقیت کرده بر سر بالیدن مفید است که مرض بالنجو کباب  
از صفرا باشد شخصی را ابتدا به پیورایه و پیورسه قلب و حب و حده و در  
شروع نیز چون انور مقدور علاج کم حرارت اول نقد اکل نمودم



عده بنوشیدن شیر یا خاک که گفته چنان جدیدی اداست که در باید  
بافت **سرمه** و دفع خفقان و عمل همراه با البهون اضمون حار  
گسج بقیه گا در زبان گل گا در زبان گل غلوه فرج کاسنی هم حار  
نیکو نمرد در احد توله الو بخارا البهون پنج عدد قند حشده و اگر الو بخارا  
نباشد عوض آن عمرندی هم مفیدست با نود قند حشده **سرمه**  
**ایمنون** مانع خفقان مضموم و مفید البهون یا اضمون گا در زبان گل گا در زبان  
هر یک دو درم هم حشک منور هم معصف البهون یک حار درم اضمون  
در هر لسته دو توله گل سرخ یک توله قند **سرمه**  
**ایمنون** نسبی دیگر گا در زبان بقیه اسطوخودوس گل سرخ بادبان  
توله اضمون نونم معصف بوز منعی هر یک دو توله در وزن شش توله او در وزن  
جمع و شش داده بدستور **سرمه** باغ امراض سوداوی سرد جان و حشک  
بیت گل سرخ بقیه مقال گا در زبان با در نجوبه بقیه اسطوخودوس  
بادبان هم گوشت هر یک مقال گل سرخ شش توله یکی بر داده مقال گل سرخ  
بسیستان غنای یک استی و انه اضمون در هر لسته چهار مقال غاریون

دفعه باغ و صند اسطوخودوس

باز

ترید محو ف بر ششیده شیره قهضم بر یک سحمان **مصطی** سبل الطیب  
بر یک و ثقال الوجاریت و از نند و بر چمن بر یک صد ثقال و دو  
یک بار روز و را خبیا مده بهی چون داده که چهار دام اب نماید  
تقد و بر چمن فوام نموده خوراک است چمنقال داده ثقال **مصطی** **افتمون** منبج سودا  
نافع بالجو یا و صداع سوداوی نیز **افتمون** در هر لسته بلبه سیاه کادو  
بفایح میگویند شانه سوج کاسنی میگویند اسطوخودوس بادرنخویه اصل  
منور میگویند بر یک درم بونیز منقی کهنس بر یک نوله مسپستان است و آن  
کفند است نوله در مطبوخ اندازند و بعد از رفع سودا همچون کاج حاج  
افتمون تقیه فرامید **بجون کاج** مهمل سودا و اخلاط علیط بویست بر در  
بویست بلبه ایله بلبه سیاه **افتمون** بر یک سدرم برید سفید محو ف  
بر چمن یا دام چرب کرده شمار کالی **بفایح** اسطوخودوس طسرح بر یک  
سه دام غار یقون گاد زبان بر یک و درم لا جو رد کسته چورانی  
مقول بر یک کینیم درم یا کساد درم قند کسند شربت زنج  
ثقال یا شفت درم **کوز** **بجونی** نافع خوش و خفقان سفید امراض سودا



گاو زبان گل گاو زبان بر یک بی بر طل میل سفید طوطی و کوسن بادام  
گلبرج گلهای بر یک درم گلاب بر یک یک درم طل مشک و غیر  
در هر سه بر یک بندیم روغن سیاه و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
باز درم و درم و سی از اینها میسوی بر آبی پدید آید و از غلط گرم بود آید  
که در سده یاد رسایین یاد بر طحال یاد بر مرق جمع آید و بر خیزد از آن کار  
و بس این مواد اگر می حرکت پس علم احراق یاد کرد و بود که  
نفع و بر ارق در راج و در و نورش و کوه کی با لوس و در روع  
و ضعف تبضع و خفقان **علاج** لازم است در برابر بعضی قصدها  
غلبه خون در استعمال عرق بر گنج خورش در نیمه صنفیت خار توت  
ما قدری نبات صبح می نوشند **مخون** که مفید است با بر آبی است پدید آید  
امه گاو زبان باد بر چوبه گلبرج کثیر مساوی در سبب بر سینه  
**مخون** نافع است با بر آبی باغ صمود و خره مرانی از جمله مزایا  
پدید بر واحد و عدد گلبرج تخم کثیر متغیر در شکم آید بر یک دو درم  
و از این در سترج مصطکی خود در غنی مساوی جنس الطیب گاو زبان گلبرج این

ابو...

اگرچه متوضی از هر مهره بوده در هر یک بود و نه هر یک در هر مهره  
و در نوبه شربت انار پس چهار نوبه که سفید باد انار بدستور سازند  
و قسی از انجور بیست که اگر کهنه گویند علاج این مشغول کردن بکار  
دیگر است و بهترین علاج وصال است اگر چه بر وجه شرعی هند و پاک ترا  
بکارند که بزرگ نفع است و قیاحات او آنرا بتغض در آرزو جماع  
غیر محسوب منقض است **فقد** آفت است تا قص گردد اما مال  
شود پس اگر ضعیف بود بیاید گاهی بار عشته و اگر قوی بیاید  
با ترغاب و محسوس مکتب انان اول در عضو شنبه بدست عمل با  
حرکت و سبب آن منع قوه است پس اگر سبب **ضعف**  
یا ربط را آن که عارض شود **علاج** منع حفاظت و کثرت  
الطعام سبب آن شده است که واضح شود در عصب از خلط غلیظ  
بلقی **علاج** آن مثل در جوارش و بر طوبه دماغ و علاج آن مثل **علاج**  
بالج و گاهی میاید سبب خون **علاج** آن استمداد و اتقاق و  
در خن ریختن و علاج آن فصد و تقطیل غذا و گاهی میاید از بیوت



و علاج آن اندم است و باقی علاج لیسج پارس و گاهی سمدارسم با زرد  
مثل انیون با چاره مثل سوسن عقیق و لیسج و در علاج آن تریاق  
و خدر اگر آب دغام در غام بدن قائل است و صدر هر گاه ویرمانه یاد  
میکرد و استر فار **عشبه** یعنی از زردین می خورد این مرض در پس سری علاج  
اگر از ماده بلغم اخذ ما علامات آن علاج نقیه و باغ است بعد از نفیج  
از بلغم بعد تبدیل مزاج و تخریب با دمان که مذکور شد در فایج  
عشبه که بسبب کثرت جماع اخذ علاج آن ترک جماع است و در  
جماعی نوسیدن بر و خوردن زرده بفضه سفید و اگر بسبب کثرت  
شراب اخذ علاج ترک آن لاقم **شبیج** در هم کشیدن **عصوا**  
و عدد در است مانند آن در لیسج عمل اگر از زردین و سبب این زرد  
یا که است یا غیره و در اکثرهاست بلغمی دمی یا مده از تراشیدن  
**علاج** آن استر فار عصبیت و نفس و کس چکات و عدد و بلغم **علاج**  
آن مثل علاج باج است به نقیه برات بعد از لیسج لیسج بالندین رو عصاره  
و دغام پارس باضت و لیسج که باشد از مویست با مضمون آب است خفته مثل

چشمهجات بگویند از اینج استوائی و مثل کهر و جوع و موت و غیره  
**علاج** آن برطقت مومسند شیر و آب السور و عمام و روغن بادام  
و مالیدن روغن کنجد هر یک با سر و شیر بالین روغن گل که مخلوط  
باشد مرغ ساق کاه و بیه مزاج و کوم نمیدت از آن اورا می معده  
سج سسی و رزق حطی و رزق کلدت و رزق خاری و رزق نفسیه و رزق  
که در ورق غنث الشعث یک قدری بجزش مانند و صاف کرده در  
آب آن استند و اگر با نیرند درین روغن بادام افوی میگرد  
و احباب از حرکت کمالی افزاید مثل سرکه و عدس و غیره و وقت خانه  
که در کین ساد نماید نسبت به کوره در آن است و بدین نایان کرم کاه  
و اگر نسج بسبب کرده بر عصب رسد چون سس مودی یا از خوردن ادویه  
سخته یا از وقوع فزعه بر عصب با کرم اعصاب سردتر زرع فزعه و دفع زهر  
و اینها از آن نماید و نسج که در صرع می افتد چون صرع بر این کوه  
نسج نیز زرع میگرد و اگر با وجود رفع صرع باقی یا غیر بدین نایان کاه  
**عصا** بهر وجهی است بر پرده حاجت دگامی باشد در جان فاحد کسب کوه



مخرج حار متولد در اصداع و چشم ریشی کثیر در افتاب معده کشاد  
سرور هوا بار دو یا سه روزی بخارات حاره لبوی این موضع و اختقان در  
آنها و در رسیدن لحم و عصبان عشا را آنچه در عظم حاجت **بجاست** ان شروع  
عمل در وقت طلوع سخن در ریحان او او با ریحان اما که در وقت  
زوال آن **سلاج** سرد است و در سردی سرکه و کافور و دوکاس من و قدین  
پای ثویه و اگر زوره افتد ضد نقیال نمایند **رض** مرضی است که دماغ خاک  
کنند در دویب این باد ضواوت **سلاج** سرد و طریقه تنقیه مغز  
غلبه خون ضد نقیال **اختلاج** یعنی پریدن غصه سبب آن ریح است و کثرت  
پریدن دوزر عضو که باشد مستعد بر مرض دیگر است **سلاج** نملک گرم و سوسن ملکی  
نمانند و بر و غنما که در فاج مذکور شد تدبیر سازند و ضاد باد و به گرم فایده  
دارد و اگر در سردی منفع داده تنقیه بلغم نمایند **ارض** من چشم که است از  
هفت طبقه و سه رطوبت و در آن اعصاب و شریان و از زده موفی  
شده طبقه اول که ماس هو است ملته گویند و طبقه دوم و نوبه سوم  
که رنگ آن مختلف است در بعضی سیاه و در بعضی آبی و در بعضی از رنگ و بعد

رطوبت

رطوبت بطنه چهارم طبقه عینه و بعد از این رطوبت جلیدیه و بعد از این رطوبت  
زجاجی و طبقه پنجم شکیله و ششم شیمه و هفتم سلیبه است باید دانست که چشم  
افضل ترین اعضاست و بر هر موی که در او افتد اعمال در علاج نماید و چشم را  
از بخار و دخان و هوا که خارج از حد اعتدال بود بگنهدارند و کثرت گویند  
اکثر جماع زیادتی مسکرات و بولات منوعین از دنیا که سه سد در آن  
ابتداء رسد نگرند و در او استخوان نمایند چو دامت نظر در دقایق مسع است  
گر بر پیل ریاضت و دمام بر سیره نظر کردن جامع نور بصیرت **بهر**  
درست در ملتحمه خارج باشد باید در او اطلاق این نظر بر در چشم است  
که باشد بسرخ **علاج** درد موی زیادتی سرخی و خروشان و کثرت نمود  
و آن صورتی است که شدید و محسوس و زیادتی درد و علامت بلغم  
کمی سرخی و کثرت آن که چسبندگی وقت خوار و شل و آن سوداوی  
ست است اتفاق و کمی و سرخی بایل کمبودت و علامت ریاحی عمدتاً در شل  
و عدم سیلان و مسع و قلت حمزه **علاج** قصد مقیال است که مفید اکثر  
الواغ بر دست خاصه درد موی و در آن سهال مبطون مبله و در ملتحمه



محبوب در رود اوی ترطیب و نافع با عذیه مرطبه در ریاضی تکمید و تین بلع و  
رلودر موی فایده مند و لازم است بر شیر از لکوم و حلاوات و حوفاست  
و آب سرد در استبداد استعمال کردن **چشم** است و در بین اس فرس میکند  
بصاحب بد و خواب کردن در روز و در **سنگ** است و لازم است تعلیق فرود  
یا زرد که از زرد چوبه رنگین کرده باشند و در گوشتیم جدا و به نافع **مرد**  
برای یاد که بهترین علاج است شبیانی بریان دو دام تخته زرد چوبه است  
اگر خام تپد و الا بریان ایون پنجاه در یکا و تخته آب لیمو در کفان است  
انداخته با شکر نرم پزند و حل سازند که طبعش **سنگ** است و در **سنگ** است  
و طلا در فتنه **الاب** چشم نماید و اندک چشم کند و اخضر در چشم دو دم  
حفظ اضافی کرده ساخته و در فایده سرخ آتشگیر کرده **سیاه** نافع در  
بعد نقیه و نافع قروح گوش قطور او قروح مجاری بول را با این **سنگ** است  
استعداج **سنگ** است در **سنگ** است پیرامون عینی بر واحد کنیم در کم کلوز **سنگ**  
ایون بر واحد **سنگ** است شاید **سنگ** است که بدل **سنگ** است  
او زام حاره گیر و گل **سنگ** است ضد **سنگ** است بر یک دو دم وضع عینی در کم **سنگ**  
**سنگ** است

سنگ است

سبب سازند **دوا** نافع رسو گو کنار عود افیون کسیرج در فصل دو عود  
شب یانی بر این چاره‌ها رسو جو ب مقدار نصف برگ نمند  
قدی بطریق نوینی ساخته که سبب برگ کرده مالای چشم بگردانند  
در چشم نیز قطور سازند **دوا** نافع در چشم شب یانی بر این روش  
افیون یکماتسه برگ تمندی سیزده ماشه همه را خوب آمیخته کرده  
نموده در بوشلی سینه چشم بگردانند **طله** برای سرجی چشم اطفال  
آب لیمو بر این سائیده در چشم کشند و بالاد چشم نیز طلا نمایند **طله**  
نافع رسو اطفال خفص شیر عورت حل کرده در چشم اطفال تقطیر کنند  
و طلا سازند **قطور** نافع در چشم حار لعاب سمبول در چشم  
تقطیر نمایند **قطور** نافع رسو در ابتدا مسکن بعد دست بیاض برین  
رقم قطور سازند **قطور** نافع رسو گرم لعاب هندو آب سیر عورت  
که در او داشته باشد که آب شیر ترابیم آمیخته صاف نموده در چشم  
چکانند **دوا** نافع رسو اطفال و غیر آن چشمیج متوال و متقال  
اندزوت نبات هر واحد متقال بار یک کوفته چخته در ور سازند



و بعضی عوص اندر وقت نامیزان اندازند **الله** برای رسد صفوادی **الله**  
سلس ماشه کافور و دوسرخ زغوان سرخ لکلاب تپیده طلا سازند  
**الله** نافع در چشم پوشتند زر گیسو در صورت پهلپه رنگی **الله**  
حوالی جسم طلا سازند **الله** نافع رسد تمرندی خاک وانه برادر  
در آب نرسازند بعد مالیده آفتاب کرده افنون قدر سرخ  
شب عالی بریان قدر پنج سرخ در آب تمرندی انداخته در  
آبی **الله** غلیظ کرد در آنرا در صدف نگه دارند و طلا میگرد  
باشند در تمرندی بدست آید آب برگ تمرندی گرفته بدستور **الله**  
سازند **الله** نافع زرد چوبی صغ عربی بر یک درم طین مغزه **الله** افنون  
نمیدرم کوفته نخته آب حل نموده سیاوت ساخته نگه دارند و طلا میگرد  
**الله** نافع در چشم زرد چوب نخل شب یا بریان افنون  
طین مغزه پوشتند زرد سیاوی آب جلگه ضاد نمایند و اگر  
از آب ک نیب حل سازند یک **الله** نافع در چشم و باض موخ  
پهنه موخ بید موخ انده فلفل گرد تو شیار سینه یک **الله** موخ سیب یا بریان

پزند  
در

الله

کسیر بادگاو حلاکه شده شاید از نزد و در چشم **محل** نافع مارش  
چشم آتوک که از بوی نعل بهم رسد زهره مانی خشک نموده بخورد  
شوره نامی نیم رطل خوب ریاضت کساریده بکار بریزد **نافع** رطوبت  
حلبه معونه با قدری کثیر اسکن در دست **دوا** که سرخی چشم دور کند  
اصل الوسم کوفته در قدری آب که دو ساعتی بنده بدان سر  
کرده بر جفن چشم درازد **عسل** که منع بخارات چشم و عارضش را  
نافع است و مقدوره رسد که بگذرد و در سازد بوی سبزه زرد  
بسیار اندک میگذرد آب تر نمایند و مع از خوارب میخانه از آب  
ندکوری بویزد **دروغ** اسم اعظم است که بپند درین درم منجآور  
ارضه و علاج آن عسلج رسته خام است پس سرور لوبز ناگوش  
چسبانندن معید و نوعی از رسته سسی به **کنه** و آن دوزخ  
سبیل است وقت بیداری از خواب که مثل ریل در چشم است سبب آن  
بخارات غلیظ است و **علاج** آن استفراغ بدن و تنقیه دماغ و استعمال  
کحل که در معه آورد **المنقح** بعد از حادثه میگوید سبب آن نقصان تنقیه



ماده ریه است **علاج** آن هذبت از قیصال و استفرغ بدن بعد از  
مزاج و استعمال شایب این **ضعف** و سبب آن بسیار اند و اکثر آن  
میگردد این **ضعف** دماغ و ضعف **علاج** غری در پیران و این **ضعف**  
ت لیکن از تیر دست بر بندار تیر با دقتی نکند **علاج** تقویت دماغ  
و تقیه اوست محل الجوار در چشم کشیدن و خوردن شکر خام  
منوی مقوی بصرت و استعمال شانه بر سر نافع **ضعف** مساج و دوا  
که استعمال نمایند در روز چند بار با جزی تا بد بخار را بوی فوق سر زدن  
کافال الشیح و سناوری در آب خالص و کثرت چشم در آن نماند  
دارد در قی **ضعف** نافع **ضعف** بصرت و عین موه در ناصبت  
اصیل و دنگ آنها نافع و آنچه فرمیکند بصرت کثرت کریت و ج **ضعف**  
و جوع کثیر و کثرت فصد و کثرت خوارب و نوم بر امتداد و کثرت  
و طول نظر سعی شرفات و کثرت جامع و شبت و عین **ضعف**  
بصرت بر موه نافع **علاج** نافع **ضعف** بصرت عفران از آمدن **ضعف**  
نوده در چینی **ضعف** کافور فلفل دراز ساوج با بزرگ می **ضعف**  
بصرت

بها سازند

سببها سازند و از آب سرد سائیده در چشم **جرب سین** مضعف  
لبارت بگیرند غنچه گل یا سین و قمع معنی دسی دور کرده نبات برابر  
آمیخته کهن نموده مایعات شود **جرب** نگهدارند و سائیده در چشم  
باشند **جرب** مضعف لبارت موزخم بندد زرد و دوازده عدد  
فلفل دراز بیخ عدد و فلفل سیاه عدد در اش انده سائیده حل نماید مجدداً  
سیاه شود **جرب** نگهدارند و در آب سائیده **جرب** چشم کشند  
مضعف لبارت معنی بنفشه هندی در آب لیمو کهن کرده **جرب**  
نگهدارند و مع بلباب دهن سائیده در چشم کشند **جرب** مضعف  
لبارت و سرخی عین مبد زنگی مهری مسادی با رنگ سائیده **جرب** نگهدارند  
و در چشم کشیده **دوا** که برای اکثر امراض عین مفید است و احاطت  
بر آن حافظ صحت عین و قویک از خواب بیدار شود و مجرب در بیماری  
دهن خود و در چشم کشیده **دوا** مضعف لبارت  
و مفید با تباد و نزول المپار آب پاز و شهد آمیخته وقت خفتن در  
چشم کشند **دوا** مضعف لبارت و سرخی عین و ضعف لبارت لیکن باید که چند



مدت اداست سازند پس ازنگی نهایت خورد و در عدد و افسوس  
خالص چای سبز طین مغیره در سنج و نقل از طرف کل نصف در آن  
سایده در صدف همدا رند و مالای چشم طلا سازند و اگر احوال  
چشم رود و مصافحه نیست **نور** مانع ضعف بصارت نقوی در مع الد  
زاد شیر و پاشند که شیر خوب شود و حرک نماید پس سفوف ساخته و  
سات آمیخته و در هفته سازن نماید **نور** مانع ضعف بصارت منقول از  
کتاب دار اسکوی ایش و در رم باد بیان کوفته باد در رم شکر  
آمیخته حوزنه بشند و فستق خراب مدادست نماید و عطر باد بیان  
عرق باد بیان بند گرفته بشند و در چشم کشیدن خیلی مفید است **نور**  
مانع امراض عین است و هر که برین در جواتی اداست نماید در سن سحر  
بصارت او را عارض شود پوست بلیه زرد پوست بلیه کبابی پوست  
اندک شیر مرک که باد بیان پنج کوفته نیمه بر روغن بادام چرب نموده  
باشد مقوم لبه خوراک و در ثوبه و اگر روغن بادام سات مکتوبه  
افزایند **کل** **نور** مانع ضعف بصارت کشمیری بقدر نیم فلس در نوره هر که

دارد

در آید و سه آب لیمو تر نمایند و در ظرف گماناده ملکمت نموده بپاچک  
دستی آتش دهند و بر آورده ساییده در چشم کشیده باشند **کحل** نافع  
صوف عبارت نفل سیاه **کحل** زرد عدس فاضل در از صفت عدد و پنجه  
کحل با سمن بجا عدد کحل کشید سواد عدس یکجا صلابه کرده کحل سازند **کحل**  
دافع صوف عبارت نفل دراز یکا شسته سه سه پوست بیلید زرد هر دو عدد  
دو تا عدد و ن اصفو صفت شسته با شکر کحل اگر باشد بهتر و الا آب کحل کرده  
صلابه نموده کحل سازند و در چشم کشند **کحل** نافع صوف عبارت نفل  
از کتاب بوختر جو زنجی اخروط دو عدد شسته بیلید زرد سی عدد هر دو  
بروخته دستی نمایند و چار باشد نفل گرد مسحوق با رب یک انجینه با صلابه کرده  
کحل سازند **کحل** حکاک بیلید زرد و باد در د مفید کبی است و اد است الحال  
خفیف نماید و در **کحل** نافع صوف عبارت زعفران نفل مراره **کحل**  
بلیغ نموده بیلید دارند و کحل نموده باشند **کحل** یعنی شبکوری و سبب ان  
و غلظ روح است **کحل** کحل قنیل در چشم کشند قنیل نفل در نفل صلابه  
باریک ساییده در چشم کشند **کحل** دیگر بیلید سیاه بر چمن نفل گرد با رب یک



گلهارند و در چشم کنند **کلیه** نافع عشا شکر انگ ساج ما میرا  
پلید بدر یک دم سائیده عمل آرنده **کلیه** نافع شکو بوی و ظلمت لوزن  
گل بملو فرشته شکر و دار فلفل پنجاه سرمه بوزن همه سائیده  
بکار برند **دوا** مویز شخ الریش از جگر زرباب آرنده در آن تک لاسور  
و دار فلفل سائیده بپاشند و اگر از کباب جگه در چشم کنند و بعضی دار  
فلفل درشت در میان جگر میخلانند در آن شکر نهند که نجبه لوس در فلفل  
نذکور بر آورده سائیده شهاد آمیخته در چشم میکنند و این اولی است **دگر** آب  
بیار در چشم کنند **دگر** ملک موری سائیده در چشم کنند **دگر** فلفل دراز است  
جنوات سائیده در چشم کنند و اگر آب جنوات سبک بکشد آن خود **دگر**  
زنجبیل ترغنی آردر کوفته دو کله قطره اران در چشم کنند و اگر زنجبیل  
سبک خشک آب سائیده در چشم کنند **دگر** فلفل گرد و بلعاب بن است  
سائیده در چشم کنند **دگر** بوساد در سائیده عمل آمیخته در چشم کنند فلفل  
کرد در زهره ماهی تر کنند بر گاه آب زهره خشک و فلفل سائیده در چشم  
و اگر ازین ادویه فایده نیابند نشسته را آن از بلغم و رطوبت فرساید **دگر**

همی روزگوری است این کمی روح با بهره در شمت اوست **علاج**  
ترطیب و باغ نمایند و تغلیظ روح با بهره بخوردن روغن نعنی کله با نیک  
و غوطه زدن در آب سرد و کس در چشم در آن با فاع این مضمون است  
و نوشیدن لؤلؤ است عذاب بیدارند با عذاب است چون لیسرت  
بشیرت شلوار با شیرت عذاب با فاع است **سلاق** و آن غلط است  
سنت و خارش و سرخی آن در کشتن مرگمان سبب آن ماده مرطوبه  
با جوت **سلاق** فصد قیفان با عرق جنبه و حجامت را فاع است و من بعد  
استعمال دوا در عین **کحل** نافع سلاق و شور باید یعنی نپزد آن در خاک  
و در مورد سرخی بگرد حمت بعد در دام در ظرف آبی با شش عسل  
نموده است لعل قطف یعنی ساک بهوه اندک اندک بر آن کجاند  
تا خاکستر شود و بر کز در با سفید شود بر آورده با یک ساییده در چشم  
کشد **کحل** نافع سلاق صدف بوزند و با یک ساییده در چشم  
کشد **کحل** نافع سلاق کدو را بوزانند و خاکستر کرده ساییده  
مثل سر به در چشم کشد **سلاق** سنگبری پدید آید تو با کافور است



مسادی گوشته بخته باب کبرل کرده حرب از دو بوقت حاجت  
سایده در چشم کنند **فصل** نافع سلق سپاری چایه سایده  
در شیر بکشد و افیون خالص سه سرخ و نعل کلدر همیده کلکن برود  
دو عدد الاچی خورد و سه پوست دو عدد او در براد شیر ز سیاہ سایده  
صعد کرده **فصل** نه بنگد از دو در چشم کنند و طلا نماید شیر زرد دو  
آرام میوه و نافع سلق از روت مارچک بطریق امثال خنجر  
روغن کنند و از آن روغن بر یک مالند **دیگر** امکان کند چینه جلوه  
و زرد چینه روغن شکر در آن دو معده و سلق و عرب و حکم آن نافع  
است خصوص معمل و کدو دغان آن پس جامیت دارد و طایف گشن  
و خان کند آن است که گند را در چراغ از خسته طرف معکوس  
بشعله دارند **فصل** چینه رو مانندن موی نره که از چهارم برشته باشد  
بکشد زنگی و مار ز بوزانند و لبر که طلا سازند **فصل** مار و آن  
طوبت از دماغ و در طبقه عین مانند در شان رطوبت معده  
قره سب آن مایه است که واقع شود بر باره موی است

ببین علی

در آن میلی شود که از آن رطوبات که میسوییم بجای چشم اندوختن از اجزاء  
 هر دو با همی خدا کرد و در صورت غالب آید صورت بخار به صورت رطوبت غلیظه  
 مسوکه و در بعضی موارد با آب که نسبت الی می مویس که و کات و در بعضی  
 موجب علاج بیماری شود و قدری از رطوبت بسوی چشم اندوختن بعد از  
 بیرون رفتن آن که با مضموف سرد مزاج است با ابتلا بدین از رطوبت  
 با صیقل شدید که غلبان آرد و بخلط را و قدری از رطوبت مانده چاب  
 چشم **باید بماند** آن در ابتدا مثل آب و کمر چشم تا چشم نمایان نشود و زود روز  
 می آید و جزاع مضموف نظری آید و بعد از آن از نور مردمک و بطلان بصیرت  
 منت **موجب** و در ابتدای نزول الماء احسان نماید از نسبت فر و اگر رطوبت  
 و نامی استلا و فرات جاع و کوم غلیظه و مرطبات و اگر کثرت شود و در  
 و اقتصار کند بر شویات و بعد نفع تنقیه و باغ نماید و گل دادن بر تنقیه  
 که و احسان و کلالان با هر دو اندام مرفول است و هر سال علق بر حد  
 بفع تکبید در ابتدا و مرگانه تا اکل فرود آید بعد تنقیه و باغ نماید و لازم  
 پیش از قدح تنقیه **در** و باغ **موجب** استعمال آن در ابتدا باغ مرفول است



بعد منقده و مانع روح انگوزه رحل نادان مصادی سل مصفی شند خوردن  
صح **سبب** مانع نزول آب استخوان کند بعد منقده منقل کف دریا فضل گرد و غبار  
ساوی سائیده شمایست از **کحل با زبان** مانع نزول المادها از فرود آمدن  
گرفته آب او سرد شده صاف کرده در ظرف سفید یا سفید گدازند که خاک شود و بار  
سائیده در چشم کند **کحل زین** مانع آب از نزول ورق گل زین کند مصادی  
در شب بچیده روغن بنجد فروزند و دو دان گرفته بمقدارند و در چشم کنند  
برای خالات و ظلمت لعل و ورق انصاف میزدیم کافور فضل گرد از هر یک درم  
سرمه یکسره طلعه سائیده و در چشم کند **کحل** مانع نزول المادها از فرود آمدن  
شم خطل متقال فزیون نوساد بر یک نیم متقال یکسره و دو دام بترق بادان  
حاد با آب کبرل کرده خاک ساخته کحل سازند **دوا** مانع نزول الماد  
اکحال نوساد مانع نزول است **دوا** آب زین در چشم کشیدن نزول  
مانع است **دوا** کافور ریاحی در سرانی که بسرد شده با حله کرده در چشم  
**دوا** برای نزول آب مفید است شهد چار تولد در آب حله کرده با آب طاربه  
مفضل صح میسند تا فایده طاربه **دوا** برای نزول الماد که از فرود آمدن

در مکره

نمیدارد در ابتدا و در هر استعمال نمایند که گاو چار توله آب لیمو کاغذ  
دو عدد بر آورده در مسکه حل کنند و بالا بر مسکه آب انداخته دو شبانه روز  
نگهدارند پس مسکه را با آب سرشته آب دوز نمایند باز همین دستور را دو عدد  
لیمو آب گرفته در مسکه حل نمایند و آب اندازند و دو شبانه روز داشته از  
آب بالا بویند که آب است و پنجم تبس در طرف تبس یا چینی نگهدارند و بر سر  
دانه خشماس در چشم کشند **دوا** برای ابتدا و زدن مایع است صابون  
لاهوری بچدام خام حل شود و نیم ماسه را از مایه صابون را از کنار  
ریزه ریزه کرده در طرف آبی را از کنار و نیمه ته ته را با یک سایه  
در صابون اندازند و تا که صابون و نیمه ته ته مثل آب شود بعد از آن انداخته  
از دست آبی حل کنند و در زیر آبی کشند تا که رنگ را سیاه شود  
دو عدد بر آورده نگهدارند و وقت حاجت مثل دانه خشماس گرفته در صدف  
قدری آب انداخته و در خوب حل کرده در چشم کشند و بعد سه روز با  
دو روز در میان **دوا** که در چشم موجب مان است از زدن  
آب **دوا** چون گوشت انسان و انگوزه مادی در سینه کوزه نگهدارند و در



چشم کینه شد **علاج** نظر آمدن کلها پیش چشم چون سپید گریز و غیر آن

این با مسدود مقدمه زوال الما و اما مسدود از کار صوره و مبارز و طبقات

در طبقات پس در زوال الما بی بر روی او ناید اکثر در چشم واحد بود

بخار صودی از قوت و کثرت ضلال در جلو و پشت مدوده دریافت مسدود و علاج

فنا و طبقات و رطوبات از تلون چشم و بعد م امر ارض عن طایر **علاج**

تنقیه ماله است اگر آرد گاو و شش بود برایش و دگره و یا کج خورند **علاج**

با ماله سیرت و یا کج با بخارات اخلاط داده عقصه یا خون فایز را داده بود

**علاج** فصد قیفال بعد استعمال بطح بلید یا قرض نقره و اجاب از عباد و جان

و طول سحر و بعد تنقیه برود تنقیح استعمال نماید و طلا لیساف اینض نافع است

و در سوداوی اشغاع نماید بمطبوخ افیتمون و کاسنی کوفته بر دهن گل

نما کردن نافع که افاق و احقان است و مار و دهمید ریخته شده استعمال نماید

ممودن نافع در پوست تخم مرغ بوزند و مار یک ساییده در چشم کینه **علاج**

مخصوص کرب صبر کوفته بود و نسا در نیم هر دو کوفته تخم بوج کینه است

**علاج** نافع حله و خمره و کورس عن و سح اسرب در چشم کشند و در سح اسرب

از این

از آن است که اگر در کف یا برنی مانند سبزی یا پسته و آن سبزی گرفته  
از یک انگشت و در چشم کشند **از آن است که** اگر در گوش شعله عبرت است  
منه مگرد و نور و آن ساعت و سبزی که درین صفته محفوظه با آن ادکی صدقه و سبزی  
از خارج مثل حریر و لطمه و از داخل خلط غلیظ یا کبابات غلیظه که در  
در آمد و غلیظه نماید از آن حد و در این عقب صداع شدید است با سرسام و با  
لب کثرت رطوبت بیهوشی و غشیت است **علاج** این بیماری **علاج** در اول قصد  
قیح است و تقیه و باغ کثرت فواید استعمال سیاق مرارات و کاس باید  
الساع لیب بویست عینه و علاج آن بزنجبیل حشمت طبقات قطره سیر  
در و عن بینه **صفت** و آن کشیدن تقیه غشیت اگر اصل است محمود  
و اگر عارض است نفخ نماید که از غلبه میو است یا رطوبت در عینه **علاج**  
ترطیب در اول و تقیه رطوبت در زمانی و اگر نسبت رطوبت بیهوشی بود  
بتر علاج ترطیب **تذوق** حاد است مینوه در سایر طبقات نسبت ماله  
ملوکه که در رگ کشند بوی طبقات **صفت** آن ضربان و خس و در درد  
پس اگر باشد در **صفت** است از آنکه باید در دیگر طبقات **علاج** قصد است





و فتنه نخته بلعاب لعلوار کحل سازند  
و به بند دور چشم نرسند **قرن**  
بباریک سائیده همراه آب لیمو خوب  
و بوقت حاجت رستق که دریم  
و جلور و راب لیمو فرغند  
سازند

از دانه یمن که آب لیمو بخورد  
بباریک سائیده در آن اینخته  
از زرد و وقت حاجت آب دانه  
بنافع بس و نظره و حوسل  
سیاق سازند و حکم نمک سازند  
و سهند همراه بر اینخته بگردانند  
می رود باض را با اینطریق که  
فرز زبان باض و بعضی گویند که

مورد  
بباریک سائیده  
بباریک سائیده  
بباریک سائیده  
بباریک سائیده  
بباریک سائیده

بباریک سائیده  
بباریک سائیده  
بباریک سائیده  
بباریک سائیده





فقدان صبح نوله شب یا بریان شعله کوفته نیمه بلعاب لنگوار که در آن  
در چشم گندارند و آب ساییده طلا نموده بمانند و در چشم نیکر کنند **قرن**  
**اب** نافع گل چشم شام کوزن بسوزند و بار یک ساییده همراه آب بسوزند  
سخن نموه بقدر قفل حب نموند و گندارند و بوقت حاجت حق که در دم  
**سپ** نافع رسو بس و بیاض بگریزد تو بیا و چهار در آب بسوزند فایده  
بسیار آورده قفل گرد گل گنداره مسامی آن کوفته نیمه امیخته سیاه سازند  
و در چشم گند **سپ** مفید امراض مذکوره اند تازه کیمین طبع آب بسوزند  
بام جو بسازند غلیظ شود قفل سیاه ده عده بار یک ساییده در آن امیخته  
در ظرف چینی گندارند تا خشک شود سیاه سازند و وقت حاجت آب در  
یا آب سپیده ساییده در چشم گند **سپ** نافع بس و ظفره و در چشم زنگار  
مع غبی سفیده کاسوی مسامی یا آب ساییده سیاه سازند و حکم نموده گندارند  
و بار یک ساییده قدری در چشم گند **رو** نافع ظفره سفید میراره بر آن نموده گندارند  
و در چشم گند **م** معص از زبان بوقت بیماری بر و بیاض را با بیاض که  
زبان نگر نماید یا بویست پذیرد پس بسند و ز زبان بیاض و بعضی گویند که



قادیده بزبان بکشند و او برای نظره بگرند زرد چوب و زردون دی مسطح  
کرده شب بخار و عنکبوت چوب کرده بپزند پس دو نان گندم سازد و زرد  
چوب در میان برد و گذارند و صل کنند و بر تابه بالمش نرم بزد خاکه سوخته بگرد  
حاجت زرد چوب شب با سائیده بگندارند و در چشم کشند **دوا** مانع نظره  
مازنگ لاجوردی مثل ساخته در روز چند بار بر نظره کشند **دگر** اصل او گل  
در چشم کشیدن مانع تب سیاه و نظره **دوا** دفع سسل زبل ماکیان در عرق **دوا**  
در آذنه کسی بگندارند و وقت حاجت در چشم اندازند **دوا** دفع مایه مسطح  
گوشت شیر صورت سائیده و در چشم کشند **دوا** مانع سیاه زبل کبوتر یا کبک مارک  
سائیده در چشم کشند **دگر** کف ز ما مارک سائیده و در چشم کشند و بعضی در زنج  
دانه سائیده کحل کردن نوشته اند و بعضی نوشته مکنند کند زبانه و سکه طرز  
دو جزو دو بار یک سائیده در چشم فرو نمایند **دوا** مانع سیاه کحل لاله لعل ماکیان  
سائیده و در چشم کشند **دوا** مانع کل چشم اطغان نبات در سیر زنی که کبر است  
مانند سائیده و در چشم کشند **دوا** مانع سیاه بوست سفید شرح در در که سائیده  
خاک نمخ ما مارک سائیده و در چشم کشند **دگر** کحل چشم که در عرق **دوا**

نافع بیدوست **دوا** نافع طوفه آب یاز در چشم کشند خرد روز **دگر** کج  
هندی بار یک سینه در چشم کشند نافع ظلمت لبر و طوفه و سلاقی **دوا**  
که با مره راقوت در و طوفه و باض عین و اکثر علل عین را نافع است شوره  
قلمی بسیار سفید بار یک می آید و روز و چوب قدری امینت کار بر بند **دور**  
نافع بیل تخم پیدا بخر عدد نبات شقال اندر دست شقال بار یک می آید **دور**  
در نماید **قطره** نافع باض عین بگریزد و در دم آینه بکوبه نبات تا دوست  
بجو شاند و صاف کرده بگذارند در روز سه نوبت در چشم بچکانند  
روز عین **کحل** نافع باض و نافع ابتداء نزول و فضل سه عدد و نمبره روز  
عدد و پنجال کوبند بوزن نمبره سفیدی بجان نجک بوزن و فضل در سحر عورت  
سایده صلابه کرده خشک نموده بکار بر بند **کحل** نافع بیل و باض و در هر کف دست  
عین فضل کرده بکاشد در زره بزرگ کرده خشک نموده با رباب لیمو تر کرده خشک کنند  
لس سفیدی باب لیمو چهار بار سرد کرده بخوبی با سیمین بر یک بندرم بسایند و بکار بر بند  
**کحل** نافع بیکسار و کحل سه درم پوست بندر روز در عین بر یک بندرم  
بفضل سفید و درم نوساد در دم بندر سوره سایده بکار بر بند **کحل** دیگر



طرز دشب مانی بریان ریخسل مسادی با یک سایده بر روز در چشم کشید  
**کل سنت** موی دو و نمک لاجوردی او را با هم سایده سره ساهوده استعمال  
نمایند مفید طوره است **کل** دفع میل و خاص و شکوری و ضعف ابرو نوسار  
شب با برین مسادی کوفته بخت کهن نموده کار بر **طرز** نقطه شرح بر بزرگ  
خون در طبعی **علاج** آن است که دو کدرمان رسانند و بر زبان گویا کشند و چون  
آزاد در چشم نظیر نماید و اثر از آن در چشم می لازم و اگر زرد و صفی  
کن نماید و عورت که در آن کند و محلول است با یک چکانند **عبارت** از  
سیلان از یک چشم و ام رطب یا به سبب آن است و در اس از راده و ضعف  
ماست خصوص در سن **علاج** اول نقره و باغ بعد دفع شرط بود  
استعمال او در **حب** که خارش و دوسه را نافع است و موخم غده سه حصه و موخم  
پلیله زرد و دو حصه و مزاجیکه سایده **حب** سینه مکه در زرد و با یک سایده در  
کشد **حب** نافع دوسه و سله زگی باز و سبل الطیب و پسته پلیله زرد و مسادی  
سایده **حب** سازند و در چشم کشند و هوای چشم طلاء از **علاج** نافع در  
دوسه و سرخی عین کفدر یا کات سفید مانی بودت بعد از در صورت افزون

انبار

آب انیسون سردی باب اسامیده ثبوت سازند و در چشم کشند **تنبلیات** **مغزین**  
نافع سیلان بر طوبه و خارش عین و مسکون حراره المصلح زرد زنجبیل  
هر یک مخدرم محض ده دهم شمای سازند **کحل** **توتیا** نافع دموه سنگبری بکوبه  
فلفل سیاه شش عدد در ظرف روغن اریش کاره روغن جویبار  
در چشم کشند **کحل** **شده** نافع دموه و مائف طوبت عین مقوی چشم نافع  
خیالات و پاف سردم کشند درم استخوان خرما سوخته درم سادج بخیرم  
دو درم صلابه کرده در چشم کشند **کحل** **اشمه** دیگر نافع دموه که بن از روغن  
در طوبت سرده پانزده درم دار فلفل دو درم فلفل تلک هندو یک درم  
زرد بجزیم درم بدستور سازند **کحل** نافع دموه بلند زرد برمان آب در صورت  
هر یک جزوی دار فلفل نیم خود در عخوان ثلث خود مسابده عمل آرند  
**کحل** نافع دموه بلند سوخته درم مار و نمک اندر هر یک کنیم درم کوبه  
بجه استعمال نماید در بعضی کتب عوض استخوان بلبله بلند سیاه محرق و  
**در** نافع دموه کند زبور اند و در کلاب آمیخته چشم را بویزد و اگر کلاب  
بماند ریاب آنها نماید **و** نافع دموه چوب انیسون سیاه در چشم کشند



**در دریاغ** و معده پوست پلید زرد اندر وی و بی بار یک سائیده ذرد و پند

**از قه** یعنی گریه جسمی اگر خستگی است لا علاج است لکن نوشته اند که اگر طفل از روق

باید که شیر از دانه که سیاه رنگ بود نموشاند فایده میکند بگریه بی و بیخ از شیر

در قانون نوشته که داخل کنند نیل در حنظل و در الحان کنند بان و کذا و غیره

محقق بار یک کمال مفیدست و عصاره غش اشعه صد قدر سیاه میکند **غوب**

ماهوریت که پیدا نمود فرنگی که چاک جابن بود و بر می آید از آن

وقت **غمر علاج** قوه را در رخ پاک کرده استعمال مرا هم **تند سیاه** غوب در اللها

کنند چاکش با بریان اندر دست مردار سنگ یک گرم از کار نمودم

مره با نموه قید بان الوده در ماضور نهند **دوا** نافع غوب در باره ننگ

گرفته بار و عن پیدا نمیشد چون غلط بود بقصد الوده در ماضور نهند **دیگر**

حار و جسیانند **دک** اطفا را الطب مره مرادی سائیده بر غش استعمال

**دیگر** عدس تنقیر نور را با کوفه حبه ساند **فیه** نافع غوب سهند حالش

کدر اند ما عیظ لوه قدری کف ز یا با او انچه قیدر خسته در ماضور نهند **ضاد**

که غریب مفسر ساف پرتیا و شان موضع که مالک نماید و در گاه ماضور گویند

بند نمود و درم نماید بر مرد و سیر زمان بچینه ز غفوان قدری امنیت بر آن گذارند  
ناسر و آنگذ **مخوط سینه** بیرون آمدن چشم و درم و ز یادتی انتحاج بلغم و نقل  
امثال آن از ماده رگه **مخوط سینه** و طبعه **علاج** آن بودن عظیم است در جم غفیره  
**علاج** تنقیه و باغ عصبه و فصد کسب ماکه و لازم است قوت حرکت و حرکت و جابجا  
نافع است و گذرد و در متن با قلا و گسرخ به ماضی نفس ضما و نماید و سر حاد و بوی  
نفس الطیب مفید است **بعضی از سبب** آن که بی روح و استعال و نه تنق اذ  
و دلیل وجود ماده حار در رماغ **علاج** رطوبت و سردی است **سبب** زیادتی است  
از ماده شحمیه که حادث میشود در جفن از جلد و نقل منجمه جفن از الفصاح و با شکر  
سبب آن رطوبت غلیظه است **علاج** فصد است اگر در جبهه بود و نوسیدن  
نفس و کمکیابی که در آن چشمی محله مثل ما نوبه و اکلیل و غیره جوید و با  
**غده** و آن زیادتی لحم مان را که است **علاج** تنقیه بدن از خلط غالی استعال  
شباب الحار که مذکور شد در سبب **خفش** و آن ضعیف شدن البصار است  
از رویشانی امان و قوی شدن وقت غروب **علاج** استفرغ بدن و کحل  
بدنجان روغن بنفشه **علاج** و آن و سواری حرکت چشم است و در کشادن



کردن ماورد و درخی من **علاج** کمیدت با فحی که در آب گرم تر کرده بماند و  
بیا من نبض بر و عن گل وقت خرابت چشم بند و موطا از دهن کبر و نفیست  
**علاج** اگر چشم قرب برسد و بسبب آن سرخ چشم و دموع در دم بود  
اگر نالی باشد اول فصد قفان با حجامت پس سرخ نماید و طبع نرم دارد  
تعبه این طلا سازند آرد ماش یعنی نوک و دو جز در زرد چوب و حبیب  
بامیان زعفران مصطکی مرکب براده نبض مرغ و دروغن گل شستیم  
گرم مواد نمایند **قدی** یعنی دحل حیوان در چشم بس سنج میگرد و عن **علاج**  
عسل چشم ماب گرم و شیر زمان در چشم قطره نمایند و نشانه باریک  
در چشم کنند با طین فارسی بعد ازین سید در چشم کشند تا باریک **علاج** و این با  
در مندی گمانی کاف فارسی گویند **علاج** حفض طین مغز بلند رنگی باب  
گویند سایده مواد نمایند **دیگر** ففضل زرد چوب سایده مواد نمایند **دیگر** حقیقت  
سکه حکر فنیگم طلا نمایند **سیر** در آن درم مستطیل است سخت بر حفض **علاج**  
**علاج** فصد قفان و تقیه با ابرج و قلت فدا در کشت و طلا ففضل سنج و  
و حفض و گل ارغنی ماب کاسنی و موم گرم مکر نمایند **علاج** و از آن زمان

در ۱۰۱





کجور با هم بچوین مذجون روغن مانند صاف کرده در گوش چکانند **روغن بادام**  
**تلخ** نافع سده اذن است بدستور روغن بادام شیرین بر آرد که  
آن در صداع کوئت **روغن** نافع در و باره قسط تلخ زنجبیل هر من بر آرد  
در روغن برف نیند قرص او دیده نموده تا که قرص سوخته شود صاف کرده  
نگهدارند و چند قطره بگرم در گوش چکانند **قطر** نافع در گوش مارد و کوی اذن  
توم یعنی سر کوفته آب دی گرفته صاف کرده بگیرم در گوش چکانند و بعضی گویند  
اند که باز بزه گویند اسهال میزند و بگیرم در گوش چکانند **قطر** نافع در  
گوش چار و باره عصاره برگ قنب گزنده صاف کرده بگیرم در گوش چکانند  
بیکر اسامبه در روغن بچوین مانند صاف کرده و قطره در گوش چکانند  
بافتید شهید سیالیند و با عصاره برگ قنب مخلوط کرده در گوش نشاند **قطر** نافع  
در گوش صبر تقوی در روغن گاد کهنه حل کرده نیم گرم چکانند **قطر** نافع در و باره  
در یکی در بول گاد و عرذج کرده در گوش بگیرم چکانند **دگر** بقطر عصاره قصبه بگیرم  
در گوش مکن در دست **قطر** که برای در دست است اینون بقدر سنج لوزند  
و خاکستر آن بقدر چار سنج در روغن حل کرده بگیرم در گوش چکانند **دگر** زره  
گاد

نیزه گاو سنگرم کرده در گوش چکاند ممکن در دبار دو ایست **دیگر** قطره  
بوره ارمنی مخلوک رات سنگرم ممکن در گوش است **دیگر** آب انار ترش با  
زنب در دحار است **دیگر** عصاره برکنه بار و کل ممکن در گوش حار است  
**ناید** باید است که علامت در گوش حار از سوزش از شده در دو  
در استراحت بمواد دحمه موضع پوشیده نمیشد **طراش** و در و صمغ  
عبادت از کری گوش است و در سن پیری یا علاج و در غیر آن اگر در  
اندانمقیه دماغ نماید مرض مزمن کوفی رود پس لازم است جلد  
در مرض تنقیه دماغ بعد تصحیح بحب ایارج که مذکور شد نماید اگر کند  
سب آن ماده غلیظه بلغمی و گواهی میدد بر آن نقل سرد و نفع بلغمی از  
خاره و گواهی میکند در امراض فکله منقادیه وقت صعود کرات دماغ  
و علاج تنورات از مطبوخ بلغمی و شیرین در حن و تقطیر  
گل سرکه در گوش استعمال اطریض کشیزی مافع صعود بخارات دماغ است  
و کند استعمال ایارج فقیرا یا اطریض و گواهی میکند بسبب اجتماع و تنج در  
گوش پس اخراج آن نماید تبدیلین محض چون بوی غیر منجسین در تنقیه



دوا در گوش چکانند و **حفظ** نافع نقل کوش و دوی حنظل تازه را در ریو عکند  
بجوشانند و صاف کرده بکهدارند و دست قطره تقطیر کنند و زعفران  
میفکری و دافع درد گوش با در دست و مثل روغن باورام می برارند  
روغن عقرب گوش چکانند نافع طرش و میفکد درد اذن است که باشد از  
سردی و در مرض کله نگو کورعه و آب بصل در گوش چکانند در رو باد  
و نقل اذن را مفید است **نوع** نافع کری گوش و دعدو و نقل کرد سائیده در  
انبوبه کرده در گوش و میزد هر روز یکبار و شنیدن او را بلبلد و ضرب طبل در  
دورب غره مفید طرش است زیرا که از ریافته محله است برای اذن **قطر**  
نافع کری گوش بوجه اذنی در کرکه ترخل کرده صاف نموده بگرم در گوش چکانند  
**قطر** اگر تاد در گوش برشته باشد مقدار عدس انگوزه در شیر عورت حل کرده  
بگرم در گوش چکانند هم نافع گرانیت **قره اذنی** عدمت آن خروج کرده است  
و در **علاج** هر گاه در گوش بریم آهولانم نیست که جلدی در انداختن دوا  
خسک نامند و اگر بوج در دین و بلکه اول جوی گوش از ادویه میفکد  
بعده دوا خشکی نماند اندازند و چکانند پس بعد در گوش و دوا

بهر از آن پس بر سر

**فتیله** نافع قرصه گوش ضرر زید البجر کندر طبعین مغزه بر یک سببی بر وزن گل  
تدری سرکه سرسهند در گوش نهند **قطره** نافع قرصه گوش در بول صبی بوی است  
انار چسباده صاف نموده در گوش چکانند **فتیله** نافع قروح گوش  
شب یا میان مکی بر یک بر سر سازند و در گوش اندازند و بالاین  
خند قطره آب نیم چکانند **فتیله** نافع درد گوش و قرصه آن اندر دست  
زیدانجو کندر صبر مکی دم الاچون سادی پهل کشته فتیله آلوده در گوش  
نهند **قطره** نافع حارس و سیلان دم گوش حله در سر کت و کلاب  
وصاف کرده میگردم در گوش چکانند و بهترین سرکه برای در گوش  
زنان است **قطره** نافع ریش و کرم آذن عصاره صبی الزاعی نوعی لال است  
در گوش قطور سازند **فتیله** که بواسطه گوش را مفیدست قرصه را از نیم  
پاک کند سرکه سفید شکر شکر هم بچوب سازند یا بقوام آید و در دم رها  
سوده بر آن اندازند و مردم سازند و فتیله آن آلوده در گوش نهند **طنین**  
**بوی** آواز است که شود از آن بدم از خارج بسبب علل **عدت**  
ان تمدد است بوی فصل خلاف آنکه از اخلاط بود که آن باقیست **باصلاح**



دناع در مادی و الکلیات بود و به طبعه من است و به بوی و مزه و رنگ  
صغیر و با بوی دیگر از زعفران است و در کله پاکی و در کله باغی و در کله باغی و در کله باغی  
و بیوت است از بسیاری فایده کسی علاج این استعمال اغذیه مرطبه و در  
گل در گوش چکانیدن و از همین فصل است طبعی که حاد است و باقیهاست  
دناع کوشیدن در زعفران است **درم گوش** پیدا شود در اصل دندان  
خارج علاج و گاهی با در داخل گوش پس خطر دارد و علامت می  
نشان سرخی دندان صفراوی التهاب و علامت بلغمی قلت حمزه در می  
دندان و مادی صلابت و نرم است یا کمی درد و در نهایت و آب  
نصفه میماند اگر مانعی از نصفه سازد و حساسیت و قطعه صلبه نیم مرغ  
درم و در در حاد است که در حاد است و در حاد است و در حاد است  
و نسیه که حاد در دیگر نمایند **ضاد** نافع صلابت گوش که با جاره بود  
و در حاد است که حاد است **ضاد** که درم گوش را نسیه که در حاد است  
یعنی کمان و اسفول مخلوط کرده میگردانند **ضاد** محصل درم دندان  
که با حاد است که در حاد است و در حاد است و در حاد است

الکلیات

۶۵  
هم ادویه اگر کوهانی پسندند نباید کرد و در غیر کوهانی ماز و نمکوفه را لبر که  
جوشانند و مالیده صاف نموده انوک کاخو آمیخته در گوش چکانند <sup>تقطیر</sup>  
حفظ و افیون نافع است و اگر مایند بسبب غم که کند و محمول در سر تقطیر  
نمایند و اگر از امثال و خون بود علاج فصد قیاس است **قطور** که خون  
بسته بگذارد آب کرب که بار یکند تا لبر که نیگرم قطور ساند  
**دودان** گاهی بسبب جراحت گرم در گوش می افتد **علاج** صبر مویز  
در آب حل کرده یا در سر که در گوش اندازند که بر نود بعد از آن  
و اگر گوش کند که گرم ببرد آب صبر مویز رود و تقطیر روغن کند  
نیگرم قاتل هوا غم است که در گوش رود و کد آب سازد و همچنین آب  
حفظ و شراب تند در گوش چکانند نافع دودان است و شیر  
برگ نعنا و بر آورده صاف کرده نیگرم در گوش چکانند **مغذی**  
**ان** علاج روغن گل و سرکه با هم جوشانند و صاف نموده در گوش تقطیر  
نمایند **حفظ** شیر سائیده نیگرم در گوش چکانند **دودان** در روغن  
یاسمین قدری صبر حل کرده در گوش نیگرم چکانند **دودان** **مغذی**



آنرا عطر کرده و درون و سرفه و مایل است بر جاسی که در آن گویند  
و چون بادمان با بونزه در گوش نهادند بکند و تقطیر روغن که تخم نیکم فایده دارد  
یا بنه کف در سوراخ گوش بر یک پای ستاده بچند و مایل درازند بر اینجاست  
که آب در دست و اگر در دستة کند ضا و نماید با کلین و مابونزه و فرفر  
در وقت حکم و آرد و جو تخم گمان شیر و خزان یا شیر **فطاع** و آن است  
که باشد در اصل اذن سبب آن خلط اکال است **علاج** که استن محج این تقنین  
بعده استعمال فرکت و قبل **امراض الف** الف مخلوق است از عظم غروفی و بود که  
سوراخ نبی چین بالایی منی رسیده بدو تجویف منقسم شده یکی با بقا  
و آن منتهی می شود چینه تنفس استنشاق بود و دم بوقلام مضطرب و خسته  
و ماغی و رسامیدن رواج بدان در عصبه که سبب بود در استخوان اندود  
رواج بدان حاصل می شود **خشم** و آن فقدان است و بود وی لا علاج  
بسیار است بلخی شد علاج این بقیه و باغ بعد از من بعد نفوح و کارد  
**ششم** و این انواع است یکی آنکه حاسه شامه جمع رواج را بکند که گویند  
دویم آنکه از چیز یک بسیار مختلف در مایه کند سوم آنکه بعضی بورا و باد

بعضی

و بعضی را نه پس با موی خوش محسوس کند بدوی بدویا با عکس استدلال است  
نوع خلط و لطیف است یعنی اگر حس کند از جمیع را که بوی فلفل و سیب از حدی حار  
و اگر حس کند راجحه غفرت پس خلط اعصاب است و اگر حس کند بوی نذارت پس آن  
خلط بارد است و اگر در یاد بوی خالص پس خلط سرد است **علاج** تنقیه دماغ  
بسرمدیل مزاج بسوی طایفه **الف** سبب آن بخارات و رطوبات فاسده است  
**علاج** لازم است تنقیه دماغ من بعد استعمال و اینم اگر باشد قروح و طبعه و علاج  
قروح با روغن خشک است بدین روغن تنقیه یا کثیرا یا استعمال است بلکه روغن عقیق  
یا روغن منگوستا **الف** گاهی پیدا می شود بخور در بینی و سخت میگذرد سبب آن  
فصل طبعی و سودا و است **علاج** اول تنقیه دماغ بعد پلین شور بر زنجبیل و مرکب  
و نیز نفع میکند بسوق از نار حار و در از آنکه اینم در غایت است و اندازند اما با صبر  
تا بخار در **ج** اگر حادث شود در تپها و در سام روز چهارم یا پنجم یا یازدهم  
یا چهاردهم بندن سازند چرا که از دفع طبیعت یعنی مجاری است که وقت افراط  
و در غیر آن بلا آسمان بند نمایند پس اگر باشد سبب حده خون انسان آن خون قوی  
اندازه که آنست و اگر غلبه خون بود علامت آن اول صداع توید و سستی بود



و چشم بود و خون سرخ و گرم بود علاج برای سگین آن شراب باره مثل شراب  
و شراب بود استعمال نماید اگر با وصف استعمال جانب رفاق بند بود پس قصد  
نماید و شتر و سیخ برزند بلکه درین امر قصد میکند نماید برای میل ماه جانب دیگر  
خون کمتر گردند و من بعد آن جانب که بشرط برتقا نماید که خون فوراً بند می شود و در  
ران و هر دو بار و حکم استن رفاق باز دارد آب و دیگر بریزند و امر اطباء استعمال  
تا خون منقذ گردد و غرغره آب در آن نیز مفید **نفع** نافع رعایت  
نعم کثیر یک در مثال غاب نهصدانه است و آب نیز نماید صحت آن گرفته نم  
کامو تخم خوزه یک چهارم در آب مذکور بریزد بر آورده شراب سیلیفر و در آن  
حاکمی غنیان پدید نیوسانند **دوا** قاطع خون رفاق مثل سرخ سائیده ماه کافور  
و گلاب حل کرده همه چند روز بنوشند **طله** قاطع رفاق کل سر و آمله اگر اس  
الوزن بر سر گردن طلا نماید خون نکند بار اعاده نمود و بعضی فقط سر  
حل کرده ها و میسازند **دیگر** اسپنول که که در سر طلا یا **دیگر** سروده قیاسی که کرده  
بر سر طلا سازند **دیگر** آله باب تر کرده هرگاه نرم شود سائیده قوس کلان  
نموده بریافتند **دیگر** نافع آرد جو کل سر و کثیر اسپنول اطین نوره ساقی

بر سر طلا سازند

که پیش خدا نماند **دیگر** است که که آمیخته بر قدم سر گذارند **دیگر** قند بفضیده  
نم مرغ غشته بر آن کافور ساییده پسته در مغز سائل الدم گذارند **نوخ** قاطع  
رعاف مار و مار یک ساییده پسته نفوخ کنند خصوص **نوخ** خاکستر نموده ساییده زینجا  
دند کاغذ **نوخ** در پنی و دند پوست پسته **نوخ** سایه شده را با نمویه در مغز عرف  
دند مغز مهره **نوخ** شاخ گاو با شاخ بز و مویز و زبل گویم واحد **نوخ** در پنی دند  
و پنی گاو و حنک ساییده در پنی دند گرسن چار **نوخ** خاکستر آن در پنی دند کند را یک  
ساییده در پنی دند خانه غلبوت **نوخ** در پنی دند یا خانه غلبوت در سبانی کره  
بعبار سایه آلوده در پنی دند **قطر** نافع رعاف کافور در آب سیرتر حلا کرده در پنی  
چکاند **قطر** نافع رعاف کند را فیون کافور بر یک حصه بعباره عصبی الایعی اگر باشد  
والا آب ساییده در پنی چکاند **دیگر** مسکه بی نمک را با آب حوض بگردسته کافور آن آمیخته لوط  
نماند **فایده** غذای غلبوت رعاف از عدس و برنج و لیمو و دانه نمک و ساکنه و عصبی اگر  
سازد **فایده** سبب آن عوارضه و پسته بدست با خط سنج که بجهت پسته در اول  
سوطا و عصب پسته در مغز که در دست در دو دم بلبلن جلا سنج با دانه جلا طابا لویه البیان **کام**  
فضله که از دماغ از راه بینی فرود آید بطریق مرضی کام گویند و اگر کتب فرود نماند



پس این چهارچوب شود اگر باشد بالذبح و زردی و زردی چشم اگر می است و الا اگر **مطبوخ** اگر  
ما در قیق بود و با حق عرف بر سرش با عصاره دیگر است بمقبط او کوشند بر این است  
خمس آن و اگر ماده غلیظ و سحرقت بود پس در است لطیف آن نمایند بوسیدن سر زردی  
که مذکور خواهد شد در حال آن که **مطبوخ** نافع زکام و زله بادمان منقش بر سیاه  
افضل المومنین سحر عفو که در زبان بر یک مثال سبستان موزی بر یکای ده عدد است  
در یکیم با آب بچوشاند هر گاه سیوم حمد نماید صاف موده بوشند و اگر بر دوزخ است  
و کثرت بغم پس درین مطبوخ مثل پنج بادمان و دو ماد پنج کوسن و اچر بر صفت مذکور  
و اگر زکام و زله با حاره تب بود درین مطبوخ مثل عصاره و سیدانه و سیتون و تخم  
تخم خابری افزایند بحسب موقع و کاشی بود درم در مطبوخ آمیخته بوشند و اگر بر سرش  
شسته بود بر حسب خاش بود درین مطبوخ عوض نبات نماید بکوزه یا قوزه موم است  
خمس آن سازند و اگر حادث شود تب بجز زکام بر تب است از آنکه حادث زکام بود پس  
نمایند از جاع و بر تب خواهد بود در شیمی نبات بالین است که از زکام یکد و روز در کاه  
طعام واجب در تب در باید که زکام طار باشد یا بار و سر را بر نه نماید و بلین است از زکام  
بنامید و اگر بر سر است آن نیز مرغی سازند و یکد یکد پس یا خاله منجن بر سرش یا که گرمی

شود و در بار و سراج که بی تب است نافع است و در کتاب ریاض العواید مرقوم است که اگر  
چاره پس در افتاد چارهای در چشم گذارند و نویسنده آن آب ام لازم کند  
زنده قدیم و جدید را نافع است هر که حادث شود زنده در کام جلد علی با سبب  
پس باید که در باغ را و ضعیف است بقوتیه و باغ باید که **سید اطریق** مقوی و نافع  
نافع زنده مفید است صد زدن آن نافع است هر روز در چشم یک بار یا دو بار  
بسیار سیاه کشیده شود و ام هر واحد شود تخم حشاش کشیده کام بود در چشمی که در  
هر یک است آه ادریه یوان تخم حشاش و کام بود نافع است و کام مار یک کوفته بخته و در وقت  
صلابه نموده اینجه نگه دارند پس بگریخته و بسیار آن بادیان اصل است  
گافور آن هر واحد در دم غارت و اینه پنهان بخته دانه هر واحد  
بسیار بیح لوسن هر واحد شغال مویز منقح لوله اخیر چار عدد این ادریه را در  
آب جو یا نمونه گاه یکبار یا یکبار مالیده صاف نموده با یکیم تا وقت خواب نمود  
ادویه بالا را کوفته بخته نگه داشته اند اینجه چون زرد خوراک وقت صبح بود در  
و بادیه بر نمیزد **سفا** نافع ز کام و زنده بار در اینج افیون بر یک تخم زرد  
فصل ده درم عاقر و قرا تخم حشاش نسیب الطیب بر نباد مصل صبح غریبی سیاه



و اینست همان زنجیر بر یک دم مگر یکی اندریم از حدیث معلوم است پس بدین نحو که مفید کام است  
 باطل از طرف ناخوردن و گداز خوردن و همچنین بود که اندر پس از آنکه مفید کام است  
 از حال شکر و سدر و گل این کام جاریست و بخورد بریت حسن کام است **حجیدار**  
 نافع زرد در کام و پستی جد و ارد و مثقال بر زنجیر امیون بر یکیت مثقال کمر وضع  
 یعنی اصل النوس فضل سایه و دانه فاطمه بر واحد و مثقال عاقه قره حاتم مثقال  
 تقدیر خود نور اگر عدد **حجید** نافع زرد بر زنجیر مثقال کم کام و در دست حاتم مثقال  
 برابر بویگ ساخته در دهن درازند **حجید** نافع زرد در کام و سر زرد غفران مگر زنجیر  
 امیون ساد می حب تقدیر خود میند و یکی از آن بلوغ **حجید** نافع زرد کم حسن حال  
 مفید اصل النوس تقویت نموده امیون بر واحد در دم صغ غری کبر است تیم کام  
 بر واحد در دم بر زنجیر مگر یکی بر یکیت درم عاقه قره حاتم درم کونته شجرت حساب تقدیر خود  
 سرت از یکیت **حجید** نافع زرد و تقویت برقت آن نماید و از آن حساب نام  
 در عرق گاو زبان با آن سه بر آرد و دهان نموده با و مفید قوام آورند و در دهان  
 مسک اضافه نمایند خوراکی را و در **نخچه حاتم** نافع کام حاتم بر یکیت حاتم  
 در زنجیر بسازند و میسازند و صفا نموده با یکطل شکر قوام آورند و در افرو قوام بر

کم  
 حاتم

مجموعه شش و هفت اسپول هر واحد مختلف است اما در وقت سردی در  
صغ عربی هم خطمی است و اصل الیوس مقول کوفه پنجه بر یک جا درم آمیزند **دایا قودا**  
**ساز** مانع نزله از ریختن سینه و مفید در پوست کمانس موخیم لبست درم مقصد  
درم بدستود بقوام آورند نیز بر باد درم بابس در **دایا قودا** مانع نزله مانع  
بمعال یا بس طبع صدر پوست کمانس موخیم لبست عدد اصل الیوس درم درم  
عربی کثیر از اشجیم کامور یک است درم اسپول عددیم لعایت رند درم درم  
انار است یکیش در صبح بخوبی سازند نصف مانع از سینه صاف نموده با کپل مقصد  
بقوام آورند و صغ عربی دو درم کثیر بگذریم سائیده بعد بقوام آمیزند  
حب مزاج **دو** مانع زکام بارد و شفت و فضل گرد در نافع برای است از  
حلق فرورد و نفعی ده عدد با یک توده شکر نوتنه اند و محمد ذکر با نوتنه و قشکه  
بر غیرند است و اگر است بر دماغ صفت کام و اثر کند گرمی آن در دماغ  
صحت نماید در یک است و نیز بگذرند بار چه و گرم سازند بر آتش و بنهند بر مویخ  
و قشکه محوس شود گرمی او در دماغ لکن سید زکام بارد و در یک است  
دربار و سافج **دو** مانع زکام حار که با نوتنه و بود اصل الیوس



تخم خطمی تخم خاویز مویز منقی گاو زبان پسیاویسان عناسبتیان سبزوفا  
قدت چند بستور سازند سرتوبه بلعایدانه سنگات سیره موم تخم کدو سیران  
وقت **دوازده** برای اناله نزله در برش نمودن از راه سبی  
داشتن قیلله بسیار کهنه در بینی مفیدست مگر عبا بدن رسیده و داغ در  
است که باشد از نزله **فایده** باید داشت که نفوح تا گو مسخوق دهند راج است  
نفوح را در هندی ماسن مسدود اکثر از آن غادی اند و مفید نزله در کام مسدود  
پس بدانکه بمزاج و داغ گرم بود و خوف سهر باشد مناسبت و اگر مزاج داغ  
بود مناسبتست در سن شیخوخت که رطوبته غریبه پالمی افزاید اگر عادت کند  
مناسبتست که متغی رطوبات داغ غمت و از امراض مارده داغی محفوظ میدارد  
و بعضی درین منکح افزایند و این بهترینست و آنکه عادی سهند و بانهاز کام  
و نزله عارض شود باید که بعد نفع مالک استخوان نمایند چرا که در ابتدا آنکه نفع نادر بود  
حادث مواد شده صداع می آرد و اگر برش جانب جلق بود برای اناله  
بزر بعد نفع مفیدست درین زبان برای اخراج ماده بلغمی که سبب از نزله  
میشود که سبب گو بار یک وقت پنجه ماس در میکند و در انقدری مغز قوس خار  
بی از این

بی از این





نمایند و برود صد غنیمت بسیارند **قلونا** نافع ترند و زکام مفید در دفعه اول  
 معده و مکتب فلفل گرد زرانج بر یک لبت درم انجون ده درم عروان  
 پندرم نیم شمشیر نمونادام نمونخوزه نمونارجل بر یک لبت درم گل گاوزبان  
 گل سرخ نقیب معوی پرو احد سه درم شمل الطیب حد ساج سلیمه درم  
 در چینی از زنباد در روغ زرنیس اردن پود اترج لبت و نقل درم  
 بل حد در اورنگان شیرین بهمین بود رس طلبا سیروبت سیروبت  
 العصاره بر یک درم دار فلفل نیم لبت سهوین بادیان نیم گرم کرفس درم  
 نوزیدان غولجان بر یک درم مشک غبرم واحد نمیدرم لبت سه درم  
**موتق بزرانج** نافع بر پیش ترند لبوی کهنه بزرانج ده درم نمونخوزه  
 درم کرم کلاب مقوم نمونخوزه چون عوارک این کم است  
 اندک غرزد **الکلب** نافع زکام بحاله منقوع در سر که جوید داده بر بخاران  
 دارند **عطال** بدانکه عطش معتدل آن صحت و بسیاری میفرس و خار  
 دماغ را دگر که در صد راه و مازه بسیار بود با جوشن کفی رعاف بسیار بود که  
 عطش بسیار آمدن ضرر میکند و کام و مندل نافع بسیاری عطف است  
 بموم

در صد راه و مازه بسیار بود  
 با جوشن کفی رعاف بسیار بود  
 که عطش بسیار آمدن ضرر میکند  
 و کام و مندل نافع بسیاری  
 عطف است بموم

نیگرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش جگاند و صوت بدان  
اگر باشد سبب آن اراج حاره یا صفا لاد عمه و دست و پا در گوش مالند و  
صبر حبس آن علاج کافیه است عظمی ضعیف را وقت خواب نیز نفع میکند  
**سکون** نافع و بنجان کوفته در ره بسته جوید که نفع میدهد و جامه و اگر عطسه  
سه گویند بر آن سن بیان کند و آب که از وی  
پس اصل لوس را و در یک جا در دم باران کند  
شما سوز در آید باطل از قوا حسه که علف

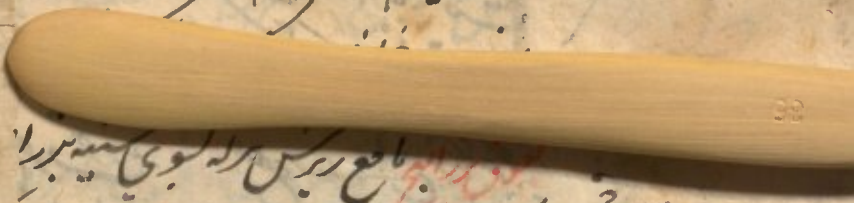
بجکله بر سر

بنجان کوفته در آب مطبوخ گوشت از لیه  
**سکون** در آنکه است مخلوق است از عصب و تحم و  
شربان دورید **سبب** آن سبب است علاج مالیدن روغن رز و با  
قدری نمک بر سر مفید است در روز دوشنبه مرتبه با کبریا سائیده بجا  
پس بپوش لب **سکون** نافع شقاق لب و زبان مغز تخم هندوانه با قوچم که  
سیرین با روغن آب سائید **سکون** دیگر با دزنگ بریده بهم مالند و تلف از



نماید و برود و صد غنیمت بسیارند **قلونا** نافع تر از در کام مفید در دفع فوج  
معدده و مکتب فلفل گرد زربانج بر یک لبت درم انیسون ده درم عروان  
پنج درم تخم کاسن نمونادام نموناطوزه نمونابریل بر یک لبت درم گل گاوزبان  
گل سرخ نعنب معوی برود احد سه درم نسل الطیب حد ساج سلیمه زرقه  
در چینی از زنباد در ریح زربانج سارون است

پل حدود از شورنجان شیرین بهمنین بود در سر  
العصاره بر یک درم دار فلفل زنجبیل سوس



**در زربانج** مایع بر یک لبت لوبی سید بر  
در یک درم کلاب مقدم نمون شازند چون

اندک غرزد **انگلیس** نافع ز کام بخاله منقوع در سر که جوید داده بر جان

دازند **عکاس** بدانکه عطف معتدل نشان صحت است و بسیاری میفرس و خار

دماغ را دگر که در صد راه و با فیه بسیار بود و با جلدش بعضی رعاف بسیار بود

عطف بسیار آمدن ضرر میکند و کام بود معتدل نافع بسیاری عطف است

بسیاری با غنمی یا مکی او فی  
بود از ده راه از او در یک قلع کوی  
اول او در او در ده راه

بسیاری میفرس و خار  
دماغ را دگر که در صد راه و با فیه بسیار بود و با جلدش بعضی رعاف بسیار بود  
عطف بسیار آمدن ضرر میکند و کام بود معتدل نافع بسیاری عطف است

مکرم

نیکو گرم بر سر بریند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و صوت از آن  
 اگر باشد سبب آن اراج حاره یا اصطلاحه و دست و پا در گوش چکانند  
 صبر حبس آن علاج کافیت عطاس ضعیف را وقت خواب نیز نفع میکند  
**سکون** نافع و نجان کوفته در ره سینه جوید که نفع میدهد و حامیه و اگر عطسه  
 بودک بسیار افتد باید که مکه گویند بر آتش برین کشد و آب که از او  
 چکانند **حب** نافع عطاس اصل لوس را وند بر یک حار درم بار یک کوبند  
 و بیامزند با آب که جویند و در آن باطل از قوای حس که علف  
 گرد و صاف کرده حب نمیند بقدر خود و خشک است از زعفران تا حاجت  
**حب** دیگر نافع عطاس و نجان کوفته حرد آب مطبوخ گوگنار سینه  
 و عقل در دهان دارند **اصول** در آنکه آب مخلوق است از عصب و تخم عقل و  
 شریان دورید **تفاوت** سبب آن سبب است علاج ماییدن روغن زرد  
 قدری نمک بر سر مفید است در روز و سه مرتبه با کتر اسامیند بلع  
 پس قول بر است **نفع** نافع شقاق لب و زبان مغز نمند و این با قوای کوه  
 شیرین با روغن آب میند اطلاع سازند **دیگر** با درنگ بر میده بهم باشد و کف از او

چکانند بر سر



کف را بر لب **طعم** نافع است قاق لب است نه مار و کتر انفعالات است  
کوفته نیمه در پیه یا کباب مرهم سازند و بر لب گذارند **مرهم** اسنچول نام است  
لب بینی و فروغ خسته لطی اللاندان بر قطره مار و عن گل سفید خاک رنگ  
موم و کافور و کاس سفید رنگ شیشه سفید را در آب پزند تا مبر شود  
بماند صاف نموده بلعاب اسنچول و موم و روغن مرهم سازند و او کافور  
سوده و کافور محرق آمیزند و مرهم کشیداج نیز مفید شود و فروغ لب  
**در این وقت** علاج حقیق کلک سرخ و بابونه و آرد جو بوجان بر کعبه **طلب**  
سازند **در این وقت** حفظ اسنان عاقلان دندان را واجب است که بر کشتن  
چرخ است از دندان مخرب است و چرخ که گندی دندان آرد نه خورد  
اسنان خلیل مکرده با تاخیر که از خوردن مانده با سماک شود و عفو  
و بخربار دانه بنان کثرت که هیچ دندان را خراب نکند و از خوردن و نوشیدن  
چرخ مرهم با فلفل هر چه که یابد با فلفل است احتیاط کند و کذا این است که از  
ویاز ز نوره که نهایت سرد زده باشد نوشیدن ضرر نکند بنیان **در این وقت**  
**در این وقت** اگر باشد لب خدین اسنان و بنس که تر باشد و سن سبزی بود

بلعج

علاج آن بردارند و با ستمت کوشند و اگر خرابی زیاد باشد  
سری بجز کردن علاج نبود و مدام دهن قدری زرنبا در دهان  
حافظ صحیح است همان نزد دست اگر باد در ورم شده بود پس هر یک  
هم نافع ورم شده بود و مسکن درد از مضمضه نماید و دیگر دانه کباب  
سرد و یکدفعه آب گرم در دهان گیرند و ملا خطه کنند که بکدام است  
لکن در او میو و پس اگر چاره بود در آتش سرد لکن جوهر است  
و بکس و معده اعلاست حار از زبان و درش پدیدت پس در حار  
بکلات سرد مضمضه کنند و اگر باند از چ که در و متعلق باشد پس از  
بلع از سون در زیره و بادبان در یک کالی مضمضه کنند که هم مفید و بار  
است و دیگر کنیم جدا و در نافع درد است **حب** نافع در دندان بارد  
طلیت زرنبا و قنصل گردنک هموری عاقره و حامسادی باب چهارم است  
و زیر دندان دردناک گذارند **دوا** نافع در دندان زرد چوبار یک  
ساییده در پنبه کرده زیر دندان دردناک گذارند **دوا** مفید در دانه  
نعل قدری زیر دندان دردناک گذارند **دوا** پنبه دانه گرم کرده زیر دندان



کندارند وقت خواب **دوا** نافع درد دندان باره خاودین قوه در دندان ساکن میکند

دیگر اسفنجی که بر خیا میزند بر دندان نهادن مفید در حرارت **دیگر** حلتیت

بر دندان نافع در دباروست **دیگر** نافع در دندان کالگری سبک کافور بر دندان درد

ناک گذارند **دوا** نافع در دندان نوساد در بقدر دانه جو در پنبه مجیده زیر دندان

در دناک نهند و آب هر چه بر آید بر آیدن دهند و بعضی نوشته اند که نوساد بر دندان

سازند عده بسایند بر دندان مالند که در دندان تراکیس دم در گرم

خوردگی را نافع است زنجبیل نرم کوفته معسل و سرکه شسته در سوراخ دندان

نهند **دوا** که در دندان گرم خوردگی آنرا نافع است که در سوراخ آن بر کنند

عاقوق حاقیون نوساد در یک یک خیرم بار یک ساید در سوراخ دندان

گرم خورده گذارند **دوا** نافع در دندان معالمان شسته تخم پاپا و سوسنم در دو

بوزن برابر در جام نهاده بجای تنباکو کنند و آب زین بریزند **دوا**

نافع گرم دندان زبر یک کبابی معطر کرده نمک کوفته در پارچه پوچی بسته زیر دندان

گرم خورده گذارند **دوا** نافع در دندان باره عاقوق حاقیون معطلی رومی بریزد

گرفته در قدری موم انداخته بقدر خود زیر دندان بگذارند و حرارت آن بریزد

کوبن نافع در دندان

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "دوا نافع در دندان", "دندان درد", and "دندان نافع".

بلوفا از عمل پاک میکند و راه را از حرکت مسکن در دست **بجز** منفع استوارن  
 و مفید و گوس و پاک کننده و مسج و مفید در دربار دست کم گمان تخم حبه تخم  
 مانویه اطفال گلبر و غناب اشعلب بر یک بقدر توله جو شده و در دانه خورد **قطر** مانع  
 از گوس آب بصل با سفید تخم مرغ آمیخته است کرده قطره نماید و گوشت آب بصل  
 با عمل فتنه کرده رطوبت را بدن و بند عبده باب نیم گرم منفعه نمایند **سنون**  
 نافع در دندان کماست بعد کل شیرین جگر گلزار بر یک سه ماهه مصطکی رو  
 یکم ناسه الاچی کلدان شش ماهه مسی که سنون است مشهور در بند یک توله قوئل  
 سوخته یکم توله کینه بر این توله همه را سائیده بدستور سنون ساخته استخوان نماید  
**سنون** برای استحکام دندان بارز سوخته عدد و عصفور سوخته عدد و قوئل سوخته  
 عدد و غیر سوخته عدد و کوفته بخته سنون سازند بعد باب نیم گرم لبونید  
**سنون** نافع در دندان بارز و اسکار فلفل گرد مسادی سائیده عدد دندان  
 مانند **سنون** که استحکام دندان نماید شب عانی بر این بکوی تو تیار برشته  
 بوج و کماست سفید یکم و کوفته بخته سنون سازند **سنون** نافع در دندان  
 و استحکام آن تو تیار بندی در روغن زرد برشته زخمی کماست قوئل سوخته نماید

سنون  
 نافع در دندان  
 بارز و اسکار  
 فلفل گرد  
 مسادی  
 سائیده  
 عدد  
 دندان



سنون سازند **سنون** نافع در دندان قسط بلخ کات هر یک درم تو تیا سبز  
برشته میزدیم کوفته چغته بردن مالند و آب دهن بریزند **سنون** که اسهکام دندان  
ناید و خون آمدن باز دارد کات سفید عصف بریان قوتل بریان دانه فاقه هر یک  
توده تو تیا سبز بریان میزدیم کوفته چغته سنون سازند **سنون** مغوی انسان بلادر  
اسنید مسادی مابریک سایه بردن مالند **سنون** که اسهکام دندان نماید  
بریان دو درم یک درم کوفته چغته سنون سازند **سنون** نافع در ورمی های دانه  
وی درم یک درم سائده مالند **سنون** نافع در ورمی و فلفل و حل بر یک از آنها  
بقدر یک سایه مالند **سورجان** منی آن سنون محکم کننده انسان است و نافع مساد  
انسان عروق اصف و وارده درم شب یا لبت درم کلندر شد درم سماق  
سه درم مایه پوست انار قرطاس محرق هر یک دو درم بدستور سنون سازند  
**مضمضه** نافع در دندان که ما درم بود کات غلب اشکوب که گمار مسادی جو شده  
مضمضه نماید **مضمضه** نافع در دندان پوست سفیدان دو درم در انسان درم  
شده نیم کوفته در یکا و آب بچوسانند که نصف بماند وقت خواب مضمضه نماید  
**مضمضه** نافع در دندان که از زرد باد و رطوبت استر فابو و غلب اشکوب که گمار

حل بود

خون قوه مساوی در آب جوش داده چون نصف باشد صاف نموده مضمضه نماید  
*مضمضه دیگر* که همین فایده دارد عاقر قرحا بزربنج عدس درست پوست خشک  
جوش داده مکرر مضمضه نماید *دیگر* برگ کبابی عمل مساوی جوش داده مضمضه نماید  
*مضمضه نافع* درد دندان گویند در سرکه بجوشانند و نیم گرم مضمضه نماید *مضمضه*  
نافع حوک آمدن درد دندان و لذت آب یا معص جوش داده مضمضه نماید و کایا  
می از ایند خورین پوست اما نیز *مضمضه* نافع درد دندان بطبخ جوزا سرد *مضمضه*  
نماید *دیگر* روغن گنجدردان که قوی سفید گرم دندان است *مضمضه* نافع درد دندان  
و سفید و بر همین پوست بپزند غلبه کشنیز اسپند بر یک مثقال پوست کس  
بوده و بزربنج درم در نیم انار آب بجوشانند نصف با نصف مضمضه نماید  
*مضمضه دیگر* پوست انار گلزار با بنوعی مساوی جوش داده مضمضه نماید *دیگر*  
*مضمضه* بطبخ در اشعیان حافظ صحت است *دو* نافع کرم خوردگی دندان  
نوسا در آمیون یکجا کرده در سوراخ دندان بند و قدری مصطکی بر آن بپزند  
*دیگر* اندک گوگرد و سرکه حل کرده پنبه بر آن آلوده کرده بر دندان گرم  
خزده گواردند *طللا* نافع درد دندان اسپند با سبزه نیم گرم بر سر آن



بجای درد و درم طللسازند **فرس** یعنی گذاشتن انسان که در تمام خورشید  
و عطف منجوع علاج نان گرم زردندان گذارند و خاگردن نارصل و جوز و کاج  
موم زرد و نافع فرست و کذا انفع طیت و گرم مزاج را خاگردن سناخ با تخم  
حرفه و مالیدن خودل مسحق نافع است و جمع فرسی بارور او مالیدن نمک  
دندان مفید **سنان** کاپی حادث میجو بصیان قشریات انسان و حادث میجو  
آنها را اسپهان و محبت میجو به نیادن اطلبه فایضه بر شکم و در ملک استیاز چرب  
مثل زرد و اخراج و ادسه و ادران و سپه مزج بر فون مالیدن بر ششم مفید است  
و در فون گل مالیدن بصباره غلبه و وقت درد فایده دارد **ماکل و**  
**سنان** بسبب این رطوبت زویه است که لغو کند در سن و سبب این فاسد رطوبت  
و غلبه بویست اعلی در اول تمقیه رطوبت از دماغ عبود استعمال سنون قالفه  
مخففه مثل اس و عطف و سوسه و مسطیک و غیره و علاج ثانی تطیب مزاج با عذیره  
اثریه **خمر** و آن نیز رنگ انسان است بسبب آن تجارت عذیره است که مزاج  
از سوسه و علاج تمقیه عبود و استعمال سنون مالیده مثل زرد الی و بلج در مال صدف  
صغیر در حاج و قرن ابل محرق و غیره و پوست بادام نوحه سائیده با جیره

نگار ششماه جالی انسان است **عسر اسنان** سبب آن ضعف عضلات قیاس است  
و کثرت ریاح و بسیار منویع بصیان و زایل میگردد وقت بلوغ **علاج**  
تقیه سرت و بندن بر و غنها گرم مثل دهن فطر بر قیاس **دانش اسنان** نزدیکی  
رقت آب ازین دندان است و گویند که آن عدم برداشت است پس اسنان  
حار یا بار دیا صلب اکثر او میسند از بر و ذره **علاج** و گمان است بایاح  
فتق او شب یا بریان و زرا او ندر طویل که و نک نماید بان اصول اسنان  
و اگر باشد از گرمی که آن قیاس است ترخ نماید بر و غن گل و مضع کنند فقه  
المقطوع **علاج** اگر ار گرمی است پس سبب آن یا خون است یا صواعق است چون  
در دو فرمان و در صواعق ای حرف هم مایع **علاج** فصد حار زک و مضمضه  
بایکی که جو شده باشد در آن عدس و کوبیده و سماق پوست انار و  
غیب الشفت و عقیق و اگر گرم باشد یعنی **علاج** معینی رنگ مضمضه در د  
**علاج** مضمضه نماید از بابونه و اکلیل و حلیه و بزرگتان **مضمضه** نافع در دم  
لشته که ماسد از سردی عمل حباب حلیه معینی سامیده روغن بابونه میگویم  
مضمضه نماید **دانش** یعنی برآندن خون ازین دندان **علاج** اسنان



قابضه مثل عدس محرق و عصفور شب یا بریان و سماق و گلزار و کوبیده آن  
و اتفاقاً **روح نشه** و علاج آن مثل علاج قلع است که مذکور خواهد شد **علاج**

**نشه** علاج بکند که در زراوند تخرج و دم الدوخین و دوقیو که رسیده در اصل کون  
ساوی کوفته بخته سنون نماید **راضی در زبان** مرکب از لحم و سیرین و آورده  
و اعصاب **طلب در کبابی** باطل میجو و ذائقه که تمیز نمیکند در حلو و حامض سبب آن  
از رطوبت است که مریض در جرم زبان علاج بعد از تصفیه و نافع از بلغم نماید  
و خادیدن مانحوه و اشیاء تیر مثل فلفل و فودل و ثوم و سرکه بعد تصفیه مفید  
است و کند از مضمضه از عاقر قرقا و زنجبیل و بوره ارمنی و فودل و **موترفاد**

**دقیق** و ذائقه گاهی باید بوی تلخی که احساس کند مزه جمع معلوم را باج و این دلیل  
بر غلبه صفراست یا سیرین و این دلیل غلبه خون است یا بلغم سیرین باید  
کند تیرش و این دلالت کند بر بلغم حامض یا مر که در این مخلص پس دلیل بلغم

مالج است **علاج** تنقیه خلط غالب است بده نوار و کبکبش و غیره **تقل زبان**  
و غیره کلام گاهی عارض میجو از خارج که خاص است بر زبان و گاهی است از ریح  
از رطوبت علامت کثرت بزاق و فاد ز بودن بر لطف **علاج** تنقیه و نافع

فودل

بعد از قحطی و آلودگی مجبور منقیه و دلک زبان از خوردن و منقل گردد و منقل  
در روز در پختن و نوشاد و عاق و قحط و منقیه لطیف در این معانی و غرآن **منقیه**  
نافع است در زبان و بطلدن ذوق که از بلغم باشد و در خوردن زنجبیل منقل غر  
و جانوساد و بوردن شو نیز صغیر بلغم از برابر جوش داده منقیه نماید **دو ک**  
نافع نظر کلام جیان مکس سائیده لسه آمیخته و لک نماید و گاهی باشد از بلغم  
استخوانی بعد حیات حاله علاج آن مثل روغن بادام در روغن کدو  
و لعاب پدیدارند و خطمی بر زبان مانند **دو ک** نافع قفل زبان که باشد  
از درم چار گل سرخ عدس قفسر سرد و سائیده بوجاره غنث است  
بر لثه و زبان مانند **منقیه** سان باشد مثل غده ای در زیر زبان علاج دارد  
و نوشاد و کوقه پنجه بر زبان مانند **دو ک** پوست انار زود فاصو تلخ نماید  
سائیده با لثه اگر خون غالب باشد که سرخی و لیس باشد ضد چار  
رک نماید **دو ک** یعنی کوزش زبان سبب آن خلط میرسد که از داغ  
بسی زبان ریزد و یا سبب حراره معده **علاج** جوارت در آب حل کرده  
منقیه نماید یا حل نماید کافور در لعاب اسفون در عرق سیلور و زبان منقیه کند



تعلق زبان و **جفا** لبان سبب جفاف حوازه و بی هویت و درگاه اشفاق  
زیاده شود در وی و خوردن چرخش و نمکین **علاج** لعاب بچوب  
در دهان گیرند یا لعاب بیدانه و پستان در دهان درازند و استعمال  
اشتریه بارده نماید و صمغ ساق کاه و صمغ تخم تربوز و صمغ تخم کدو سیرین بر  
زبان مالند و غذا مالوا و السور و آنچه در اشفاق لب کدشت مفید اشفاق  
زبان است **حکمه زبان** سبب آن خلط میزند و محرق در اع **علاج** مضمضه کنند  
باب میگرم و معده بسیرین بعد بر روغن گل و سرکه و در لکن نماید زبان  
پوست **علاج** پدید آرد و سوده پا پوست آن در دهان درازند و اگر از این فایده  
نیاید تقیه نماید از خلط **علاج** میباید گاهی اگر کثرت خون و گاهی از رطوبت  
بلغمی یا اینکه خارج شود از دهان و مگر در ضم **علاج** و موی فصد قیفاں و چار  
رک **علاج** بلغمی تقیه و مانع و بدن بعد نضج و بعد فصد یا بیدن از بلغم  
مفید است **در اسهال** اگر مابند از غلبه دم بسبب زنگ زبان سرخ و مملو  
**علاج** فصد قیفاں یا عرق زیز زبان و مضمضه باب غلبه اشعث و عصاره  
و کاسنی و خرفه یا آبی که در آن گل سرخ و پوست انار و عدس و ساسانه باشد  
نماید

نماند و لغو اسر در مامرد درین آت سرت و لعاب بزگمان و در الحظاظ  
با بونه و اکلین و عظم و لومر حارتر افزاید و اگر باشد از صفوا علامت از وی  
زبان و در و شدید و التهاب علاج اسهال کند بمطبوخ هلد نفع غیر هلد  
سرت نیلوفر من نماید آب سرد نامت است و همان درن پارچه که لوت درین  
بر زبان میندست و مضمضه بدین تور و موی اگر باشد از بلغم غلیظ مضمضه  
زبان و کرس لعاب علاج دلگ زنجبیل و صغور و پنخ بادامین سوخته  
بر زبان نماند و غذا نخورد یا باشد کوه ادوی علامت آن سیاهی زبان و خشک  
علاج عینه مطبوخ استیمون سازند و آب کاسنی و آب سیرتر و در آن  
دارند باز یافته مگر در دوده و در موم و سلطان به لک و استعمال او دونه حاره  
و غرغره در بلغمی و سوداوی موقوف بر اعتدال و استهلاک اعطاط  
و مضمضه نماید و آب که در آن نموده و اخیر و تخم گمان و حبه و نلو  
خار سبز و کینز حوش داده باشند و اگر لیس سرت هم در موم حاد شود  
علاج سردارند **سج** یعنی بدوی دمان اگر باشد از عضو سرت  
پاک سازند و شهل و فاعله کاوند و سیر سوک نمودن لرزوم فرمایند



و مضمضه رودغن گل زهار مفیدست و اگر از بخارات معده بود مقیه  
فرایند یعنی فدا گل و زنجبیل مرئی خورند **ملاع** یعنی جو شس دهن اگر باک  
از غلبه خون باشد سرخ رنگ از غلبه صفرا زرد و بلغمی سفید و سودا  
پاسته سیاه و این بهترین اقسام ملاع است و فلاح سیاه در دندان  
طغدن علامت موت است و بسیار است حدوث قلع لسان کرده  
شیر و سودا هم در معده **ملاع** در رموی مفید طارک و استعمال  
اودیه که جو شس خون فرو کند مثل شراب عناب معرق شانه و  
علاج صوابی تنقیه صفرا بمطبوخ بنمیدار و اوی مطبوخ <sup>صفرا</sup>  
و در بلغمی کب ضرر لازم است در طغدن استعمال اودیه قوی و  
در آب غلبه الشعب یا بدن حل نموده بعد ملاع همان است و کلا  
با شدن لسان البدر محرق و کافور را نفع زیاده است در فلاح و کوی  
و صوابی و در کیم خنجر اودیه مفید قلع **در** نافع قلع اطفال  
خاکستر کافور سوخته دانه ایدی کلان شب یا بر این کات سفید  
نمای سائیده باشد **در** نافع قلع طارک و کوی و خنجر بر این

کات سفید

کات لعیفد ایخته زرد سازند **درو** نافع قلع عدس در کوهها  
ساوی ان کات لعیفد ایخته دروز نمایند **درو** نافع قلع قوخل کوه  
برابر بران کات ایخته دروین سپند **درو** نافع قلع کات لعیفد  
شوره قلی برابر حق نموده مسند **درو** نافع قلع طاحنه اطفال نایبند  
سایده بقدری کافور ایخته دروم سازند **درو** نافع قلع کات  
برین مسوی سایده دروز نمایند **درو** نافع قلع اطفال  
سران کوه خسته خاکستر آن تنها بران بالند و اگر قلع بلخی بود  
لعیفد ایخته بران بالند **درو** نافع قلع حصص آب میوه سایده بر  
زان بالند **درو** نافع قلع اطفال کت در آب حل کرده در زمان  
نایبند **درو** نافع قلع کوه اوی موسیقی کاه تر زبان بالند **درو** نافع  
قلع حار پوست تلمیه زرد پوست تلمیه اند کات مسوی حوشایه  
مضمضه نمایند **درو** نافع قلع حار ازو کلندر لیکه حوشایه مضمضه  
نمایند **درو** نافع قلع حار با حبس سایده تمر بندی مضمضه نمایند **درو**  
خاطر کرده آب حار او گرفته قدری کافور ایخته مضمضه نمایند



مصفیة باک شیرتر از راه ستره و حشمت وین مکنید **اکلمه** قروح در  
دهان باشد که بگرد در زمان اندک موضع بسیار رقم و چسبند  
اورا بوی کریم سب آن خلط عفن حاد سداع است **علاج** صف  
و استخوان مطبوخ ایتیمون استعمال فرم **زینج** **ص** زینج دوم  
درم قرحاس محرق شده درم سب یانی سابق قرح زمان امانیا  
هر یک دو درم فرم سازند وقت زیادتی فساد او بسیار که  
تر کرده بکهنه دراقصاب وارند و اواصل سازند و درخامند  
کرده وقت حاجت بکار برند و بر زمین گل موزج نموده بکنند  
و گاهی امانیا نموده درین فلز که سوخته خاکستر کرده درم  
خم هاستد فرمه از وسج پاک شود بعد از آنکه هم چند دیگران  
سعد استخوان مثل **علاج** قلع است **العلاج** اگر خاوش نمود در  
خواب از زیادتی رطوبت معده و گاهی بسد از فراره در طوبه  
و نشان مابو آنکه در پیری معده زیاد شود و حار در خلط معده  
انچه از بروده بود ضعف میضم و رشی دین در روجت لعاب و بزاق  
بیارهاند

بسیارند **مصلح** تنقیه معده است و خوردن اطیفل صغیر و اطیفل ملین نافع  
و خوردن سائیده ماش که خوردن مفید و موافک تادیر نمودن نافع است  
**دیر** کاشنی تازه بکوفته یا ندیری نمک آمیخته سفوف نموده بخورد  
**جوان مصلح** نافع سیلان لعاب است که مفید است باوقواقم آورده هفت باشد  
مصلحی سائیده آمیزند خوراک طفل مدیم و بادرم کلدان دو مثقال و کندر  
سائیده بکوفته خوردن نافع سیلان لعاب است **الارض** که مفید  
سیلان لعاب است و نافع رطوبت معده و غضم بویست که زرد است  
**بیدک** که با **بیدک** آله هر دو احد چاردرم گل سرخ کشند و آب پل برود  
و درم زنجبیل مصلحی هر دو احد درم قند **موجون** موجون کون سیلان  
لعاب است که از بلغم بود نافع است بوره از منی مثقال نصف سه مثقال زنجبیل  
چار مثقال ریره کشا هر دو در سرکه خیسانیده در سایه خشک نموده  
داده ده مجال با نبات صاف تا بقند موجون سازند **بوزوم** یعنی دانه خورده که  
درون زمین بر آید **مصلح** چاردرم کساید و لبر که کشند و عدس و حب  
بوت انار جو شده مضمضه نمایند **در حکم** از خون باشد و ما را معلوم آن اول



در دو حرکت بود نامی سفید علی در و علاج بعد تنقیح استعمال آن در دفع  
ذکر یافته **اصول** خلق عبارت از جوهر است بود که عمری نفس و شیمی عذرا  
در آن است و طریقی نوشته که خلق عبارت از جمیع صوره و حلقه و مری  
و عصب است که روی موضوعید پس بر مری که در نیواضع افتد آنرا مری  
گویند و صوره عصب و مری است که بسبب او از و جن نفس بود و آن مری است  
از سه عروق یک از طرف **سینه** که آنرا **مری** گویند و دو از طرف **سینه**  
و دیگر از طرف **سینه** که مری است و آن دو کوچک اند یکی را **مری**  
و دیگر را **مری** گویند بنا بر آنکه وقت بلع غذا بر آن می افتد تا به  
بر قه زید میزد و الفحاح و الفللق صوره بدو حاصل می شود و در حروف  
صوره پیشی است زبان مریار و صوت بدان حاصل می گردد و **عصب**  
طبی صوتی شکل از بالا صوره او بجهت مده صوت است و دو تن در عصب است  
عصای سینه فعد و که از اصل زبان بسته اند قصه ریه عضو مری است  
مؤلف از عصاره و عصاره که دیده در پیش مری نهاده و در ریه  
منوع است و فایده آن تنفس است و عصب است که مری از جوهر **م**

عصا





فصل پنجم تا بند بعد عرق زیر زبان کشانند و فلوکس خیار شیر در آن  
داشتن خیلی مفیدست و غذا و خاق طار را و السوا که در آن عدس و تخم  
خمس کاشنخته باشد شیر دو بود تخم کاشن و عدس هر واحد در دو  
تخم کاشن نیم هر دو نوشته اند و این اولی است و اگر درم بطرف خارج  
بود ارسال علق مفیدست و بنا برین <sup>تخم</sup> موثر غنم خاصه بر فوره دوم  
معین است و بلع است و منع کندی است خاق را که در <sup>تخم</sup> کاشن  
برای در دو و او را م کلواصل الوکس مقشیر نیکو فته سه درم غنم  
خطی تخم کاور زبان نیم هر واحد و درم غنم مقشیر <sup>تخم</sup> کاشن  
آب خورشانند هر گاه سیوم حصه نماید صاف نموده لعوق چهار سیر که  
یک دو توره داخل کرده بنوشند و اگر باره <sup>تخم</sup> کاشن او و به نفع  
کردنوشند و مطبوع بنمایند **لعوق** خیار شیر ساده نافع درم حل و ام  
صدر بلین طبع نو خیار شیر در آب حل کرده ما در عرق غنم اشعب و  
صاف نموده و خند صبر و لعوق سازند **لعوق** خیار شیر مرکب اقوی از اول  
فلوک خیار شیر است و به فغان موزیر نیش استبان غنم یک <sup>تخم</sup> کاشن و نیش از اول  
تخم

بنوعی که بر یک پندرم تخم خصلی که او زبان بر یک چار درم ادویه جدا  
 صاف نموده در آب آن حاشیبه سبزه حل نموده باز صاف ساخته تا  
 یکطل فنجان بگویم آوردند **نیز** نافع خنق و اورام کلو و درم لیمو  
 و درین و زبان آب توت ترش گرفته صاف نموده فنجان بادی یا  
 بقوام آوردند **غزغزه** نافع خنق و حاشیبه کرم محلول در طبع عدس یا عصاره  
 بگ و غزغزه سنگرم نموده غزغزه نمایند و بعضی در شیر گاو حل کرده  
 غزغزه کنند نمودن نوشته اند **در آب توت ترش در آن کس که سرد**  
**لب عدس مطبوخ حل کرده غزغزه کنند** الی که خوب نمیکوفته در آن  
 خیسانده باشند صاف نموده بگرم غزغزه نمایند و درم چار و در  
 حل زانفید است که در غزغزه باب سنگرم **غزغزه** نافع خنق بلغمی حبه  
 بزرگ کمان برود آرد درم چار است و پندرم در آب جدا  
 غزغزه نمایند **غزغزه** نافع خنق در موی بعد صد ساق دو توله آب یکبار  
 و کله در شده غزغزه نمایند و چایدین نیز نافع در دو اورام کلو است  
**خار** نافع و درم خرسار و کلو طس معده را وند چینی کون مندی که عبارت از

معده کلو طس معده را وند چینی کون مندی که عبارت از  
 معده کلو طس معده را وند چینی کون مندی که عبارت از  
 معده کلو طس معده را وند چینی کون مندی که عبارت از



کافی زیری است بمبله اسود و فضل گردد رز و چوب طس سر روی مسادنی که <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup>  
باب دیگر مضماد نماید **مضاد** نافع خاق حد در رز و چوب طس هر یک است <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup>  
ماشته باب دیگر مضماد نماید **مضاد** نافع خاق کینه نازده برگ غنث الثعلب نازده برگ  
در سب در سر که مضماد نماید دیگر **مضاد** نافع خاق کینه نازده برگ  
شکر که مضماد نماید و طلا کردن نوساد در از خارج حل مضماد خاق است **مضاد**  
نافع خاق دورم کل و حد در رز و چوب طس هر یک است <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup>  
ماشته غنث الثعلب دورم **مضاد** نافع خاق ان مضماد و عا و فر مضماد خاق است  
**مضاد** و این را القود بهات نیز گویند اگر بسبب غلبه دم بود فصد کنند  
در سر که و مگلاست غره نماید و گلکسج و گلزار و صدان و کافور سائیده باشد  
در اگر بلغمی بود غره بماء الحسل نماید و شب یا سوخته و شلخ گوزن موق  
د نوساد در بار یک ساعه بکعبه نماید ملاده را بر درازند و در بار یک ساعه  
در سر که در اسبغول آمیخته گذارند و کواکل سر روی بسبب که **مضاد** نافع خاق  
پاشد از ناده ماضد است آن در دست مخصوص وقت بلع غذا شود  
ابطعم حلوا ماضد ممکن **مضاد** نافع خاق و بلین طبع ماضد فواکه و خیار سرد  
نوساد

نوشیدن حصار سیره خود گشته بروغن بنفشه باروغن گل و لعاب  
اسفون و سرغیناب نافع است و پرنه نماید از آب سیدالرد و خواهر که مدکور  
در خاق محل آرد **ادرام** مردان اگر حار است **قله** تم پیر و سنگی شدید  
درد در کتفین خاصه وقت بلع **علاج** فصد اکل است و نوشیدن آب سرد  
را دعه که باشد در آن تخمیل مثل شراب است و شراب کاکج نامرین حله  
شراب آب پسته و خواهر نافع است و صماد رادعه مابین کتفین در آب  
ارضدل احمد و کله و سیدالرد خاد که باشد از آن تخمیل مثل بابونه دارد  
و خطمی باب غنث اشکلب و روغن گل و اگر در رم بارد بود **علاج** آن  
صل است و عدم شدت درد **علاج** نوشیدن مطبوخ است که باشد  
در آن شبت و اطمیل و بزرگتان و صماد از حله و بابونه و اطمیل و مقفل  
و اس و ایر و پسته کتفین و غذا خود آب **دعوی** سبب آن بنور ادرم  
که منقرض شود یا خلط نیز که منفرج سازد از نوارسل با با عوان **درد**  
وقت بلع لعمه خاصه اگر باشد حائض ملایح **علاج** استعمال زردی سفید بر غن  
گل است و باید که نبوشد در امراض مری و در قیقل قیقل مابین نرند در



دو ابرو سرج چو که دو الزام می بدسیرد بر مری و با از جندی عمومی  
سازند و در دهان دارند و اندک اندک آب آن بلغ نمایند گویند  
سه روز با غسل نباشند و غذا نپزند و شکر کنند معده موم سپید در آن  
بگذارند و اندک اندک بچرخ کنند **لطیفه** یعنی هم آمدن موی غذا در آن  
زی این است که حرارتی چون آب و شور با اصلا فرو نشود و تعمیر  
بواجب خورده شود **در** **مفید** و لطیفه  
کنند و سبب و همین و مصطلحی بخرج نمایند گرم در مریح محرم مادی  
با شکر زده چند بستند و **کلک** یعنی خاردن **مفید**  
چی است و بگره غرغره نمایند و مریح بسیرد **مفید** **المع**  
سود مزاج مری است و سود مزاج یا حار است که دالت بر آن زیاد  
چی عطش یا بار و بکس آن یا سود مزاج **طبی** که در کثرت رطوبه  
دهان و با مالس بعد از **مفید** در خاز تبدیل مزاج است **بر** **مفید** و نیلوفر  
و مریخی **مفید** بر رطوبت و سیره تخم خرفه و غرغره کاسه و کاسنی و  
گریزه و ما و نفس **مفید** **مفید** و کافور و **مفید** بار و **مفید** **مفید**

در علاج اسهول و مصططی و مالیدن روغن سطور و روغن تربت باروغن  
تربت بر کتفین و علاج سود مزاج رطب استعمال تربت حب الهی است  
و غرغره لطیف پهنین و کلر و عید و مالس بر روغن جاره و تدریس استعمال  
تربت و ورق حطمی بلباب بیدانه در اسهول و غرغره لیسیر تازه یا حطمی  
و تربت و خاکسرم مرد و خداد کتفین معترجم کدو کتفین و تربت و ورق حطمی  
و با بوم روغن گل در اگر مابند علاج لیسیر لازم اوست در جلد  
سود مزاج و علاج آن از آنست **که صورت** یعنی گرمی او را از کتفین تازه

طایف حطمی علاج نرزه نماید از مطبوخ تربت و اصل کوس در کا و زمان و مویز  
و اگر نرزه حطمی و غرغره از مطبوخ حطمی و عدس و وضع در بر خنجر و بیخ کوس  
و خباب و نرزه این دو اگر از تربت بود علاج همان بلس بکار برند و از رطب  
بود عدس خنجر حطمی حوت بود بلکه عمل کوس گردد و علاج این مطبوخ  
اگر سه عدس مویز معنی نوره اصل کوس مفترک مویز درم کا و زمان مثقال  
بادیان هم گمان پنج کوس بر یک درم در یک نیم با دانه بختی باشد هر گاه  
سیوم جمع نماید صاف نموده بموشند و غرغره نماید از اسهول و اسهال



و بادیمان بصل و کله صورت که بسیار ضاح شدید و صوب علدج آن اغذیه مریضه

مویزیت مثل رزده بفسه مرغ نیم برشت بی نمک و حریره از کتله و سرودن

با دام در اسحال کرده تمام کدو تخم خیارین و مو تخم خربزه و نمونادام متواضع و تخم حنظل

سفید و سیاه پدانه در اسجول شیرین است در کله صورت که در کتله و کتله مال

**دوا** نافع کله صورت طوطی جلینت قدری باب گرم فرود برسد **دیگر** جله

بصل خوردن آواز یکساید **دیگر** فرقه در دهن داشتن مضمون جلیت

و کداداشتن نبات در دهن و شیر تخم خربزه با فستق و لضع حصص آواز

صاف میکند **دیگر** قصبه کرا در خاکستر گرم نهند تا کداز و بوجه کرد و

دویم گرم بکین مصلح صورت **دیگر** غرغره تخم زرب کوفته با آب گرم

کله صورت **ج** نافع کله صورت تخم بلبله فلفله در از رنگ سنگ مساد

بصل حبس آزند هر روز یک توله خوردند **دیگر** نافع کله صورت بر زبان

سرمب بقلیلی آب برند و در باره کرده بنفشه آزند و آب صاف گرفته

بصل لغوام آوردند **دیگر** علدج نگاه کنند اگر نمایان بود بگلستین بکنند

در آرزو فی آوردن مفید است بهتر بعد خوردن طعام شیرین و نوشیدن آب

کرا

آب گریست با ملع نماید چربی که بسته باشد بچسب مثل قطعه الصبح یا تلو  
لحم یا عنق یا لب و نموشند آب که را تا جاوز کند در راست شکر کنند برت  
و نموشند بر روز صوف مسحق که بیدرم باشد باب گرم و نجی کردن بعد  
وی می اندازد و شست و اگر از قسم طعام در حلق بندگوشست با عنق  
ریند و با منگتن نیز و اگر آرام نشود که **تو عنق** بداند که لب ایستاد  
تا لب ایستاد که در آن دیو چیه خور و پاشند لب در شرب آن احتیاط  
سازند و بدون صاف کردن نموشند که رو او که کرد و گامی آوزد  
بجوشد و گامی دوم می و گامی در دهنه گرم و اگر در دهنه آوزد از طرف  
حالی باشد و مریض که در دهنه غوغه نماید یا بنوسا در دهنه که در دهان  
گریست بجوشد رسانیدن ساقط میکند عنق را فی الحال و طریق رسانیدن  
دهان یا بنوسا است که بگریست او گریست گذارند و لب  
بند و از طرف دوم دو و یک بشند و اگر عنق معده رود قی فرمایند و اگر نه  
برای مریض گریند **غوغه** خود را چون دو و سه که لب غوغه نماید **دیگر**  
**دیگر** لغوج خود را و نموشند و در حلق با عنق است **دیگر** فلفل و ماخواه ساییده در



حق و مندر **علاج** اما س عددی است که بر کلو سوه **علاج** تنقیه بلغم نماید  
نفع و بعضی نقد فیض او و تقطیل غذا و نطف آنرا بهترین **علاج** خازر در  
و معالجه نوشته اند که اول تنقیه کرد با مع مرض چار باشد پس زنگی کوفته  
با سکه آمیخته شب تناول کرده باشند علی الدوام و این طلا کنند فضل کرده  
مانند سکه که بقدری که حل شود **مهم** برای غده که زیر گردن و گوش است  
سفیده کافوری سرخ صابون روغن کنجد اینهمه مساوی گرفته و کفکشانند  
**دیگر** نافع خازر نیم تریب با سیر بر سائیده نیم گرم مواد نموده پسند  
بر کسبستان نرم در خاکستر نهان سازند و بر آورده بر ضار بر باد  
نهند **دیگر** یک زبانه آمیخته نیم گرم نموده نهند **دیگر** سف زرد  
طلا میکده پسند **دیگر** عدس در کسب سیر در سرکه بچینه سائیده علاج سازند  
**دیگر** حد سرخ صابون که کادو سائیده مواد نمایند **دیگر** کتر استخورد ما خواه دور  
جبریک و کوفته با کسب سیر مواد نمایند **دیگر** زنجیل درم محم صلب درم در اول  
ماده کادو بچینه نیم گرم مواد نمایند **دیگر** آرد جو زر کتان بر گیس کبوتر سرکه آمیخته  
جماد سازند **مهم** بلغمی بانی بمعنی لعابی و از تالیف جواهر است اوام

صله را

80  
صفت را که می نماید و خوار می تجلیل می رود مردار سنگ ده درم صلابه  
کرده در نیم رطل روغن زیت بجزش اندازند تا رنگ گدازند از آن روغن خود  
آورده لعاب اسفند لعاب جلاب صفت لعاب نیم خطمی لعاب هم مرو  
لعاب بزرگ هر یک عصاره درم اضافه نموده بجزش اندوز کف زینند یا غلیظ  
شود و اگر روغن زیت باشد روغن بجزش گیرند **و از این روغن در مریه غشای**  
**اضلاع صدر مجاری داخله باطنی خارج مایه عضلات داخل اجار**  
و نحوه هر کدام بعضی تراویف بدانند و بعضی فرق کرده اند و در **الصدر**  
و ذات النخس حاجت است که صدر را در و بخش کرده اگر جانب سر کشید  
ذات الصدر گویند و اگر در جانب مهرای است بود ذات النخس گویند  
چون علاج همه قوی یکدیگر است لهذا یکجا نوشته شده و بعضی گویند  
ذات الجنب در ایسر است و بعضی گویند در ایمن و سهولت است  
بر جانب علیل نشان قلت عقلت و تساؤل اغذیه غلیظه اکثره  
تولد این علت و حدوث اختلاط عقل و خفقان و شدت درد در  
ذو اطراف علامت روی درین علت و ظهور عاف از علت



**علائق** آن جمعی لازم است و در روز بر اضلاع و ضیق النفس سردی در ابتدا با اس

پس نفث و عدس در موی عمره نفث و در صفراوی صفوت و شده تر و

تعد و در موی سپید و نخس در صفراوی و در سوداوی و او در نام نفث و در بلخ

بیاض نفث با نیک عمره و قلیت و این اسم انواع است و دیگر عدس تر نیک

خلط ظاهر باشد **علاج** ضد با سلق در ابتدا از جانب مخالف پتیر بود سه روز از

جانب دیگر در موی و در صفراوی در ابتدا از جانب دیگر کافی است **لطیف**

حرارة البراب مخلوط و نفث البیره خفته و کتاب است قبول با سیره تخم خیارش

و در غیر صفراوی ادریه سید الید و ادرن منفع است **بهرنج** نافع در

الجنب پرسیاوشان مخلوط و نفث تخم خاژی تخم خطمی بر یک است در رم اصل البرک

مفسر چار در رم غنث الشلب و در رم غناب سبتان بر یک است یا زده عدد

سوم مفسر مخلوطه ۳ در رم موز منعی بکیوه مگلقند و نوده بد شوره عمل آرد و اگر

تب نیز بوجو لوعوج کرده عمل آرد و بعد ضد و قفج مکه فلوکس خیار شیر تقدیر با

داخل کرده تقیه نمایند و عوض آب بمقدور عرق غنث الشلب نوشند **نوشه**

نافع ذات الجنب و نیز بهیسه عمل آرد و نفث تخم خطمی تخم خاژی بر یک

بمقدور

بجز درم صمغ عربی که در آب کهنه منقح کرد و شیرین بر یک است درم قرص  
سازند جوهر اک و درم **سوربت** نافع و است الحنظل سرخه غلاب ده عدد  
بغله پر سیا و شان تخم خطمی تخم خاویز میلو در اصل الوسی مغز انجیر کهنه در حد  
در مقدار میدهانه درم سپستان لبت دانه بدستور آب حسابانیده به یکیم  
باد قند لغوام آدرند و در افروغیم درم صمغ عربی سائیده در شربت انیزند  
**عربی** نافع غنیمت الحنظل غنیمت سبب سلفی بر یک با زرده دانه سوسن مغز بقیه  
اصل الوسی بر یک در مقدار تخم خطمی تخم خاویز بر یک مقدار سائلی بجز درم فلوک  
خاویز در زرده مقدار روغن بادام قدری سکر یا دانه را در بدستور سازند  
و اگر سده و مکره و عطش بود برابر میلو فر سازند یا میلو فر یا اودیه در اند  
و اگر تپش ریاحیه منظور بود ز تخمین ده درم شیر خشت بجز درم افزایند و سکر  
کم کنند قروطنی لغص ماده ذاب الحنظل کند کل مغز غنیمت الحنظل اصل الوسی بکهنه  
آرد با قند اصلین با بونه تخم خطمی سوسن گندم بر یک درم سبب را در آب بچوسانند  
لبس صاف نمایند و در بن لعاب تخم کتان لعاب تخم حلیه آب کبریت بر یک است  
افاده نموده بار بچوسانند تا آب جذب شود پس موم سفید دو درم سفید است



قلعی درم اضافه نموده مثل موم روغن ساخته طلا سازند **چینه در آب**  
و سوخته که باشد حراره برب و کورس و در دبا تخم لبو مفید است گل حطه  
نصف گل سلو فرغش اشعلب هر مغز نمکونه پوست حشکس بر یک مثقال در  
این کوبش مانند و صاف نموده آب سفناخ و لعاب اسفول و آب پرا  
کدو داب برک فرغ بر یک قدری اران آمیزند و باز بجوشانند تا آب  
جذب شود بعد موم سفید در موم ~~گل حلاکده~~ <sup>گل حلاکده</sup> افزوده نموده در وی  
و بعد تازی کثیرا سفیداب قلعی بر یک تدریم اضافه نموده بر موضع درد  
ضمانه سازند **ضاد** مافع ذات الجنه منقشه بابونه تخم خطه بسوس گندم  
غش اشعلب ارد جو هر واحد در موم موق غش اشعلب ضاد نماید  
اگر درد شدید بود قدری پوست حشکس نیز افزانند و کاهی می درم ماده  
غلیظ و ریج که در لواهی جنب آید و در و میدا کند ذات الجنه غیر حقیق  
گویند در پیورت تقصید سجانات و محملات کافی است و اگر تب باشد  
فصد مجور است و علاج ذات الصد و ذات الوض مثل علاج **دات الجنه**  
بست کوار نهادن اخذه که در ذات الصد بر صدر باید و در ذات الوض

باید کشف

این گفتن **تالی** ورم ریست حادث میوه عقب زنده مادحه  
یادوات المنجب اتفاقا ابتدا از غیر تقدم مرض دیگر و انمرض مخوف  
ست و در اکثر قائل و حدوث **مرو** بیشتر از بلغم نورست و کاهی از دم  
**علائم** آن تب لازم و ضیق النفس و ثقل سینه و وجع ممتد و سعال  
در سخی خساره و تشنگی و خشکی زبان و اگر ورم سخت گردد و سعال  
باید و ضیق نفس زیاده و اگر با سرد ورم رخوبلغمی و اکثرا بر  
کثرت براق و تب **سعال** فصد با سلبت و بلغم طبعیت از  
غنا و سستان و بفسه و زبیر و عنب الشعب و اصل لوس و  
خم خطه و تخم خبازی و میلو فرور و زسهل فلوکس خیار شنبه و زنبق  
و زیت خست افزایند و ضاد در ابتدا الصندل و دقین سترافینند  
بان مثل مغز باد بامونه و اکلیل نیر و غذا با و السیر و دال فویک  
و منع است سعال آب سرد **در بلغم سوس** این سه لفظ مترادف اند  
در بعضی فرق است و علاج و اسعد و این علت اکثر سید بلغم  
از بلغم در کن پیری و کاهی بچوان از کثرت رطوبات در قهه ریه



و گاهی از ریش زرد و علامت آن خروج بلغم و غرغره و علاج بعد بلغم  
زودنا و تربت مصلح نغیه است بحسب عارض بقون و این مرض وقت نشانه مصلح  
محققان و گاهی پیدا میگردد از یوریت و در وقت میکند بر آن زیادتی  
و سبکی سینه و عدم لذت کمی او وقت تناول اشیا و مرطبه و این در  
از آن است که باشد از بلغم و نافع است در این سبب لکن مصلح بقون  
رطبه و روغن بادام و شربت بلعاب سیدانه و در غذاها و اشیا و گاهی  
از ریح پس زیادتی نماید اما اول مصلحت و علاج آن مجلس ریح و دفع  
است برفق بادویه و نطفه نغیه و تدبیر سینه بروغن بابونه و سدر  
باشد سبب آنکه و حاشیه که غالب است با بر قلب یا از احتلاط که در  
و نفع میکند درین قصد است و لکن و ادره بلعاب بر قطونا و سبب  
نیوز و تقویت بلعاب بمخاطات بارد و این مرض از امراض متداوله است  
و از نظر این عامل بوده بعضی مصلح مسهل بلغم گاه گاه میگرفته باشند بعضی  
با سلف نفع است و اجتناب از خوردن غذای سرد و نبات و اشیا بارده  
و اجتناب از لذت که اصل بند درین مرض ادویه شدید التخمیف است

نیازند

کی آردند و نزدیک همکامیونانی استخوان ادرویه سیمیه موجب آرد باد و سردی  
ذکر کنیم چند نسخه مفید است بلغمی **مطلوبه زرد** نافع سردی و ضیق النفس بارد و طبعه بر کما  
زود فایر ساگاور زبان هر واحد درم بادیان دو درم پنج بادیان بنکونه  
اصل الوس مغشور بسیار سان بر یک درم انچه بچهاره موزر متقی بازده  
دانه نبات توله بدستور عمل آردند **شربت** منضج بلغم زود فاد و درم انچه زود  
سه عدد موزر متقی بازده عدد صغیر بادیان تخم خطمی بر یک پنج درم  
ایر سا اصل الوس خراسیده بر یک دو درم قند بکشد و پنجاه درم **ب**  
**غار یقون** برای تفتیه بلغم آرسینه در عمل است غار یقون سه درم تخم حنظل  
فراسون اندودت اصل الوس مغشور سفیر از زبانه زود فایر یک درم  
تر بدخوب درم درم زرد و درم حرج نیدرم باب جو شاد و درم کرب  
**دوا کالوس** نافع امراض بلغمی او سوداوی و سعال رطوبتی و ضیق النفس  
و صلاست طحال و حمایت بارد مفید است و نافع او جامع معاضل عاود  
گندم مکی بر یک دو از زود درم مفضل گرد گریست یک گندم درم دار  
مفضل و روق سداب میوساید و قطع بلغم سلیمه زرد بلغم بر یک سه درم



زغوان انيون هر يك ده درم <sup>۳</sup> چند غسل بشوند شربت نام ما هم  
**دو بار الکلیت** نافع ضیق نفس و سعال بلغمی و سحر الصوت و مفید جمع  
 مفصل بارد و فایده و حمایت دایره بلغمی و در حقیقت مرکب است در سعال  
 سرد است طبع بودینه مفضل عاقر و حار را در سعال سرد نیز حلیت میسازد  
<sup>۳</sup> چند غسل بشوند شربت سرد <sup>۳</sup> و نافع بلغم در وقت شدت  
 ضیق داده میشود <sup>۳</sup> چند بار بود عرق را در این شربت با او با هم کوبانند  
 هر گاه بقدر چادر درم آب مانند شکر نموشند **کشمش** سده نافع  
 ضیق النفس و سرفه مصل عصاره یک گل شکر کفنی مصل بقوام آورند  
 طریق مصل متصل آن است که یکم عصاره را در ده و دو سرکه کوبانند  
 نصف مانند صاف کرده مصل آرند و بعضی ده درم عصاره در چهل درم  
 سرکه برسانند تا چهل روز در آن سرکه که کنجشین **سازد مخمور** روزها  
 منفع مواد سینه موافق ضیق و سعال روزها مصل لوس پر سیاوشان  
 منقی هر یک درم نوژاد ام تلخ کمان نوز طلوزره هر یک سه درم مفضل  
 راز زیاده بودینه خشک پنج کوسن هر یک درم عمل چند شربت سه درم

نافع نفس

که **سرفه** است **تخم** نافع ضمیر النفس و سرفه بلغمی حرف جبهه تخم کتان پر یک دو  
مشتاق در آب بخوشانند و صاف کرده عمل در توله انداخته بخورند  
و گاهی آورده میوه درین انجیر سه عدد و بونبر منعی باز نه عدد **لعوق** از **دماغ**  
ضمیر النفس و سرفه بلغمی و در این اخلاط غلیظ از سینه زد و مانع کوس اصل  
الکوس تخم کتان اینسیون بادیان پر یک مساوی معسل **سرسند** **موق**  
**بزرگان** نافع بود و سرفه بلغمی منعی اخلاط سینه حرارت داده در مینج حکم کار  
درم اینسیون بادیان پر یک سه درم مگوفه در دو رطل آب بخورند  
نصف مانند صاف نموده یا کمر طالع **لعوق** سازند **موق** نافع  
سرفه در بو که باشد از رطوبت و بلغم تخم کتان هر عمل مساوی سائیده  
بد و چند عمل **سرسند** و تعداد **موق** کنند و بعضی بزرگان بریان  
درم مفضل کرده درم مرد و سائیده معسل آمیخته نمک کنند و بعضی نقل  
کرد و سینه سائیده می اینترند و بعضی بزرگان فقط **سرسند** معسل **نعوام**  
آورند **موق** نافع بود و **موق** معسل در دوز آمیخته نگهدارند و در  
نمک کنند **لعوق** **سرسند** موافق مرد درین منعی اخلاط از سینه سرفه کرده



آب فالح روغن گاو در یک نصف من نیم جوس دهند ما بهر الوصف  
کرده یکمین ال قوام آورند و بعضی بدون آب تخم نوشته اند **موجز**  
و این را عموق لوب نیز مانند نافع ضم النفس و سرفه و با وصف این فایده  
نقوتیه باه و تولید مینماید و در اول و معوی بدن است مغز خلعوزه ده درم مغز  
حب النعلن خرم مغز لسته موجب نفع زینب منقی با قند کوه سر یک محرم  
اگر بچرخاند درم زرد سفید سر سبز عدد و چند مانند قهوه کبریت  
سرسر در معلقه **حب** نافع ضم النفس صبر کبار مرکی مسادی کوفه چینه  
بقدر خود بندند و وقت صبح و شام خورند و بعضی عویض کرکی تو بیا و سبزه ابرازند  
و در مزاجه بر سه روز کمال کرده **حب** بقدر نفع میزند خوردن آن روز  
صبح یک **حب** **حب** نافع ضم النفس در نفع کتوبه در باره بیم **حب** در جاستر  
گرم گذارند و بعد که است بر آورده شکر بریان و حو لجان نفع سیاه بر دانه  
مثل دار نفع عاق و در نفع کبچ و بار یک سینه سخن بلنج نموده مقدار خود  
حب سازند سرست یک **حب** **حب** **حب** عورتی عارضه ضم النفس بلنج  
در است مع وضو راضه و نفع معده امر محرم با دست خوردن بنا کو خورد

نورالین

کسی برگ پان چون عمل برین نمود فایده کلی یافت **سل** فرموده ریست  
لازم آوست سزوفه و تب دایمی و گاهی غون نیز بریده آید و اکثر برده و رطوبت  
عام می براید و فرق آنست که در آنس لوی بدیدید و در آب فرو

روز لاغری کرد و در خرد شیرین علاج  
در ابتدا ضد اسهال نماید و در  
س در ابتدا حاصه اگر در  
و اگر محوس شود زول نیز از

باید در آب فرو  
در ابتدا ضد اسهال  
س در ابتدا حاصه  
و اگر محوس شود  
روز لاغری کرد  
در ابتدا ضد اسهال  
س در ابتدا حاصه  
و اگر محوس شود

بر اصع عربی است که هم حکاکی  
به راکوس بر واحد درم  
بندگی آنچه میگوید درین حد

کافور نیز در آب کوبیده **حلو** معیبدند و سل و در قه  
بعضی مرطب و مانع از سینه در آب بخورند و دیگر قوام آرد  
پس شیره تخم خشکس و شیره قوغم کدو شیرین موغم جارین تخم خشکس



آب فالح روغن گاو در یک نصف من نیم جوس دهند ما بعد از شستن  
کرده بگیرند و تقویم آوردند و بعضی بدون آب تخم نهشته اند **موجز**  
و این را عروق لوب نیز مانند نافع صین النفس و سرفه و با وصف این فایده  
نقوتیه باه و تولید مینی سردا و معوی بدن است مغز غلیظه ده درم نمز

**حب العسل** خواص مغز لسته موه

اگر بچه پاره زنجیل درم زرده سف

سرس در معلقه **حب** نافع

بقدر خود بندند وقت صبح و

و در مزاجه بزرگه روزگرم

صحت **حب** در معلق نافع صین

گرم گذارند و بعد کسب بر آورد

مثل دار فلفل عاقر و قانف یکجور

**حب** از ندرت یکت تا دو **حب** عورنی عارضه صین  
در دست مع ضروری و نفع معده امر خودم یاد است خوردن بنا کوه

خوب است

سینه برگ پان چون عمل برین نمود فایده کلی یافت **سل** فرود ریست  
لازم آوست سرفه و تب دایمی و گاهی خون نیز بر رخه آید و اکثر سینه و رطوبت  
عام می بر آید و فرق آنست که در آنس بوی بد میدهد و در آب فرو  
میرود و کلاف رطوبت و مریض روز بروز لاغر میگردد و هر چند مریض علاج  
پذیرست لکن چون بموت عاجل نه انجامد در ابتدا فصد باسحق نماید و در  
دو دویست و سرفه سازند و فصد باسحق در ابتداست حاصه اگر در سینه  
هم بود و الا بد رجه آخر فصد جائیزست و اگر محسوس نشود روزی سه بار از  
سرفه و فغان نماید و نیکو کنیم خدا دویه مفید این مرض **حب** مانع است  
سنگ و احت زهر مهرب کاسه فصد کثیرا صغ غوبی است که هم ششک  
نقدیم خطمی موزیم کدو شیرین طین مغزه راسوس هر واحد در م  
ازینون که گاه ششک بیدند و وقت سنده همی آنچه میگوید درین حد  
کافور نیز خردا که **حب** نهج **حلو** مفیدست و سل و رطوبت  
معوی مرطوب مانع از سینه در آب بخورسانند و بکر توام آید  
پس سینه هم ششکس و سیره موزیم کدو شیرین موزیم جارین هم ششکس مفید



دیده بودم که در سینه بر آورده امی صوا سا ازند  
حائض کس و حال این هر کم که در سینه بر آورده امی صوا سا ازند

شسته سادی سیره بر آورده و فندک سفید است نه از امیخته برینند  
**سرخس** نافع مسلولین و نشت الدم و زرد رسال خم خنکاس مؤخر خله  
درم کم کا مو بر اینج بر یک مانزده درم بگونه با ت خنکاس مانده جو شده  
مانصف مانده صاف نموده با نچاه درم لعاب اسپول و حنظل فندقوم  
آوردند و فر صمغ عربی دو درم کم گیر سائیده درم امیزند **سرخس** ساده نافع  
فصلت دماغی که بسینه فرود آید پوست خنکاس مؤخر معدود درم  
آب بچشماند داشت مانده صاف کرده با یکرطل فندقوم آرنزد و در  
کتب پوست خنکاس و چشم خنکاس بر یک درم نوشته دیده **سرخس**  
**سرخس** نافع سطل سرطان حرق ده درم اصل الوس قشقرق طباسیر صمغ عربی دره  
خنکاس سفید یک درم کم با کثیر از یک سه درم صوف سارند **سرخس**  
**سرخس** نافع مسلول سرطان حرق ده درم استه خم خنکاس سفید خم خنکاس  
از واحد دو درم خم صوف خم صوف واحد سه درم صمغ عربی یک  
بر یک درم بلباب اسپول زرد سارند **سرخس** نافع قرصه ریه و صدر و  
دو هزاره آن خم خطمی خنکاس بی بیدانه بر یک سه درم از سوسن کثیر اطبا

بر یک چادر درم





صع عربی طبا سیر الیوس بر یکت در دم سوختن حنجرین صدل کوفه  
نوست بیرون بسته گاسر ج کل از منی بر یکت دو درم کسند  
کل ملو فر یکت ثقیان حنجرین سفید زهر مبره مسوق بر یکت درم زهر  
سیت سیت حرالدکس کس حنجره دو به بسند کسند  
دان سردی عضلات سینه و حنجره در سینه سینه عوض فراب سرد باز  
هموار بار دوز عمل فنون و بجا مگرد و در این **علاج** تسخین صدر است  
روغنها گرم مثل روغن قسط و فماد صدر از سرد است و صغیر قوی است  
و شراب کهنه با قلیلی حلیت نوشیدن نفع دارد و در خان آب  
در وقت که احتیج به سینه محمود صدر پیدا میکند پس وقت تند و سیت از  
دو دیش محترز باشند **سعال** یعنی سرفه اگر سبب آن مجذبات البریه  
و ذات الصدر و سرفه غیره باشد علاج آن مداوای آن مرض است  
و گاهی سینه از رطوبت ریه و گاهی از سبب آن و دیگر اسباب این  
بسیارند محتمل است که سرفه خشک باشد یا خشک آنکه در آن چیزی باشد  
مترکز در آن خروج بلغم باشد و سینه غرقه نماید و سرفه خشک گاهی باشد

در الیوس

که در ابتدا ریش زله بوی سینه پس عسلج منع زله است و دیگر نباید  
با حاره تر و نجوایی و این نحو است **عسلج** رطوبتی بلغمی بعد از تفکیه  
بلغم است و لطف نماید از اصل لوس و پیرساده شدن و زود فاجراک و  
از بانه و از کبر و کا و زبان و اسر و مویر و در سیون و رخ با درین جور شده  
من بعد تفکیه بلغم نماید و عسلج سرفه رطوبتی و ترپ عسلج صفت بلغمی رطوبتی  
است و عسلج با این مثل لعاب بیدانه و لعاب اسفول و لعاب <sup>حطی</sup> مس  
و سرفه بیفتد میل فرماید **حب** مانع سرفه خوانه تر بود خوانه شکسته در  
مصلحت اصل لوس صغ و بزرگ است مفری مسادی حسابند  
بقدر خود در درون دارند **حب** مانع سرفه بلغمی اصل لوس است طفل  
گردنات مسادی کوفته بجهت حساب از بقدر خود در درون است در  
زبان دارند **حب** مانع سرفه که از بوزل گرم عادت شود و تفتن  
لب لوس است صغ عربی اصل لوس و آنه حساب صغید تخم کامو  
بقره افیون مسادی بلعاب بیدانه حساب از بقدر لطف و بلغمی بلغمی  
**حب** مانع ریش زله است سرفه برای سرفه خشک کثیر اصمغ عربی



کشته نوری منقح موختم خیارین طباسیر سفید بر یک درم دانه خاک  
سفید نوری هدانه بر یک درم موختم کدو شیرین موختم بر یک درم  
خود منقح کل منقح بر یک درم سبب با نروده درم برابر کنار  
حک زرد و در دمان دارند و این جهت در عوارضه ترکیب کاسه کرده چنانکه  
جلی تصفیه و سفید کرده خود در خطائی کند اصل لوس مرکی نخ کامو  
ضع غنی کثیر از غوان کاسه متغال بر اینج هدانه هر واحد درم  
موختم موختم طغوزه هر واحد دو درم فلفل گردانه مثل غور بوی کاسه  
در نقل کبریا سبل الطب بر یک درم سنگ عنبر و واحدات به شندو  
سازند بقدر نخ و بویرق نوره بچند سیرت **حب** نافع سرده که  
زیادتی کند مرکی میوه ساید **حب** لوس بر یک درم وضع غنی کثیر  
بر یک درم افیون دو دانگ **حب** نماید بقدر نمونگ دو درم فرزند  
**حب** دیگر که همین فایده دارد مرکی کند موختم اصل لوس  
دو درم بر اینج افیون بر یک درم هم خود وضع غنی کثیر بر یک درم  
مقدار خود **حب** زرد و یک عدد از این بلخ نماید **حب** نافع سرده  
گندم

گندم دو توله در آب مالیده صاف نموده نهند و بام و کتله که توله  
سیره بر آورده آنجته قند چار توله اضافه نمایند و هر پیره سازند تا <sup>علیظ</sup>  
گرد پس بقدر دو کاسه وضع عینی سائیده آنجته بنویسند **ما را بسم الله**  
ماضی سرفه سلیم نه در باره سچیده کل حکمت نموده و در نموده پزند  
لعل او اسرفه و با نبات شیرین کرده بیکرم بنویسند **۱۰۰** ماضی  
سرفه بکند پوست کماض و موصوفه نمایند پس سائیده با قدری نمک لایق  
و قدری مفضل گرد و سائیده آمیزند و بقدر کاسه در دو سه ماه بخورند  
**۱۰۱** ماضی سرفه بلغمی است و لیتوق النفس سرد و رانی سوخته کرده بر قدری که  
خواهند در روغن زرد در میان سازند و فیکه کوفته گرد و سائیده بیکم بپزند  
وقت بنهار دو سحر از آن بخورند **ظهوره** خاک سیاه اگر در خمیر کرده کوفته  
نمایند پس چشمش و جگر مفید و دافع سرفه نرمش نوشته اند **ظهوره** مرمی  
مفید هر دو غنی که باشد ممکن کمال است **نحوه** ماضی سرفه بلغمی  
اصل لوسل سرفه بزرگتان نخس طعم میسادی کوفته بجزینه شکر بر  
آنجته بکیوله خورند بجز باد میان **نحوه** ماضی سرفه بلغمی دار چینی اصل لوسل



ساوی لغوف ساخته موافق مزاج خوردند **لغوف** نافع معالجات  
ولایتی اگر باشد بهر ولایتی فلفل دراز بردارند که سنگ  
لاهوری ملک سیاه هر یک توله بود به سبب دونه کوفته بخت لغوف سازند  
و در روز جمعات قدری قدری خوردند **سازند** نافع معالجات  
بان پوست حاشی تخم حاش بریان هر یک ده درم حاشی درم  
ضدل سفید چدرم اصل کوس منقوشه منقوشه درم او در پوست حاشی  
صبح جو سرداده مالغف نماید صاف نموده مالد و چند قد لغوف او رند  
و او صبح غمی بریان چادر درم **سازند** نافع معالجات  
مغز بادبان تخم حطی برسیا و بان هر یک دو درم زرد فاجه تخم کتان  
بر واحد درم سبستان شنبلیله پوست حاشی نو تخم مارده عدد قد  
سفید بادسیه سر سبستان **سازند** نافع معالجات  
موز مرغی که سبستان اصل کوس ساوی وزن قدسیه چند سوز  
سازند **سازند** نافع معالجات دیگر رای معال بلغنی در کام بارد اصل کوس منقوشه  
نم نم پوست ح بادبان دو ماسه برسیا و بان دو ماسه ابرنچد گانه

دوره شش موزر متقی بازده دانسرخ لوسن نامه روزنامه طوطی خاورد  
نامه مفید **سید لوقا** مفید سرفه و ضیق نفس کتان تخم بادام

خرفه تخم صلبه اصل لوسن سفید و واحد نود سپستان شیعی عدو  
پوست مجاش بازده عدد آب در آب خیسانیده صبح جو شده  
با یاد اناش که لغوام آورند و افر صبح غمی دو مثقال سائیده امیزند  
خوراک نوده **قهوه** که مفید سرفه در زله است گاو زبان دو درم کوه

تخم کتان

دو نوبه با هم جو شده صاف نموده بطریق قهوه بوسند **کلفندیل**  
**خار** مانع سرفه ملین طبع کل خیار کمر و قند دو درم کوه

کلفندیل سازند خوراک نوده **قهوه** مانع سعال موزر متقی غمایتان  
از واحد شیعی دانه اصل لوسن سفید مخلوطه ده درم تخم خطمی بر سیاه زبان

گاو زبان بر یک مجیزم موز خار سر تبت مثقال ادویه جو شده داده  
نموده و لوسن خار سرد در آن بالیده مار صاف نموده سه چند نوبه لغوام

آورند و کثیر بگیرم در افر سائیده بایزند **قهوه** مانع سرفه ملین مانع  
الغبار مواد بسینه دافع درد پهلو حباب ساد کوفه بوسل مغز درج



بعضی نمایند که نفع کردن خوردن ساینده معسل مفروض نموده که مسکن است  
نافع ضیق و سرکه بلغمی است **تخم ساج** نافع سرد که از زرد باد بود خوشحال  
مدرکستنی عدد سپستان شده با در میان تخم خطمی هر یک توله در نیم آب جوده  
چون نصف مایه صاف نموده در یاد آثار شکر لغوام آورند و بعد لغوام  
اصل لوس مغز دو درم است صمغ غری بر یک درم کثیر ایند درم ساینده  
بجته آمیزند و صمغ توله ساذل نماید **تخم ساج** نافع سرد است صمغ غری موثر  
هندوانه کثیر است هر یک توله اصل لوس مغز است شش ماهه با یک نموده  
بغض سفید و زرده دام عالم گیری موقوف سازند و اگر نسبت طبع بود جمع و  
را بر این نموده تا سازند **مطبخ غری** برای سعال خالگندم دو توله پوست خنک  
عدد صمغ غری دو ماشه سپستان یا زرده عدد اصل لوس مغز یک توله سانس  
در یکیم باو آن بجز شاند گرگاه سیکوم حصه مایه صاف نموده بوسند و اگر زرده  
سپ زیاد بود تخم خطمی مخلوط بر یک شقال از ایند و اگر مابره حفقان لغوام  
شقال از زرده نماید **مطبخ غری** نافع سعال خشک که با جمی مزمن باشد نصف اصل لوس  
بر یک سه درم غناب سفید سه سپستان یا زرده عدد مغز نفعی یا زرده عدد و دان

م

تخم کبک برای بیدانه بر یک دو درم بدستور عمل آرد **مطبوخ** با فو محال  
گاو زبان فلفل با دمان درم اصل الوس مغز کوفته خار درم صغ عربی نیم درم  
پوست خساش عدد پستان مهندسه دانه تخم خابری درم نویر منقی با زده دان  
مغزی نوله بدستور عمل آرد **مخون** برای سرفه اصل الوس مغز کوفته منقی بر یک  
چار درم پوست خساش موخم مغت عدد پستان مهندسه عدد بزرگ کتان  
دوم انجیر مبدانه پنج بادمان بر سیاهوشان تخم حبه بر یک دو درم گاو زبان  
تخم خطمی منقب پنج کوسن زوفا بر یک منقالی همه را در سه پاد آرد تخم  
برگه باو آرد با بد صاف نموده به یکیا و ضد تقو ام آرد در دین ادویه  
ایرند مغز بادام نشسته مغز حلجوزه بر یک چار درم رب الوس صغ ۶  
بر یک درم فلفل دراز کثیرا بر یک نیم درم مرکبی کجاسته ایریز نشسته  
منقالی باد و منقالی **مخون** مغز صغ حلجوزه مغز بادام مغز  
العل مغز نشسته بر واحد دو درم فراد و عدد تخم کتان بر این بکیتوله  
اصل الوس مغز بر یک پودینه ایریز زوفا بر سیاهوشان بر یک درم  
دار چینی صغ عربی بر یک عدیرم نویر منقی دو نوله انجیر صغ عدد در چینه



عسل مقوم لبسه سبز حشمت مزاج **لحم البقر** و آن خروج خون است  
از دمان اگر باشد از اجزای دم علامت آن خروج بیخوابی و علاج  
ان فصد چارک و مضمضه از آب یا قایقه مثل گلندار و بازو و در آب کس  
و اگر خارج شود بتمسح لبس از دمان است و علاج ان فصد قیال و غره  
از پوست انار و تخمیه النیس و کوز نارنج و آنچه از شجره و قصبه ریه بر آید  
خارج مسخوف و خون کمتر بود و در خجری خون خالص بود و سرفه و در وی  
خون کف دار بود و باد و سرفه و آنچه از شش بر آید خون بی وضع  
و کف دار بود و پی دردی کمتر و چون بر آب خسته سرفه در در <sup>غلبه</sup>  
نماید و آنچه از نواحی صدر بر آید مخوف نیست مثل آنکه در از ریه و علاج  
فصد با سلیق و استعمال قوس که بر باد و در گلندار ریه فوفه است و در آب است  
اجناس از محکات دم مثل صیحه و دوشبه و جماع و کثرت کلام و سرفه  
شراب و از اغذیه و ادویه گرم و اگر با غلبه الدم می و عطش شدید  
بود پس بزرقطونا شدید النفع است و اگر سبب باد پس برای تنویم  
و تخفیر بر شش بسیار چید است و اطبا نوشته اند که هر باد دم الله خون <sup>صح</sup>

غریب مسادی در شربت انجبار **بمنجته** نافع اکثر انواع لفت الدم است  
 و کذا استعمل **بمنجته** **قصر کبر** نافع لفت الدم و بول الدم و بواسطه  
 طمشت کبر یاد و درم و درع محرق منقول کثیر بر این است که کل این  
 از اقباض عری کثیر هر واحد درم قوس سازند شربت و درم **زومند**  
**رسمی** قایم مقام قوس کبر است سندر و سوس خشم خاص سفید رنگ است  
 صغری و دو سه قوس سازند **قوس گند** نافع لفت الدم گندار چهار درم  
 تخم خاص کثیر خشک انقباض بر یک و درم صغری سفیدی عقیص هر واحد درم  
 قوس سازند شربت و درم و اگر احتیاج فیض زیاد باشد یکدراک  
 اینون از ایند **شربت انجبار** نافع لفت الدم و جالس از اوطاب فیض سنج  
 انجبار بیفت مقال براده ضدل سرخ دو مقال امله گندار هر واحد  
 مقال ضدل **شربت انجبار** بنسبی دیگر سعال و لفت الدم را نافع مانع  
 ترله از انقباض پنج انجبار پنج توله پوست محاس موم تخم بازده عدد گل  
 دو توله بیدانه اصل لوس قفسر براده ضدل حسب اللس تخم خطمی هر واحد  
 توله عناب بازده دانه سپستان سنی دانه قفسر چند بقوام آورند



و در آخر قوام دم الاخرین صغ غری کثیر است هر یک در دم سائیده بریزد

**سیرجین** نافع سعال و لغت الدم که مع خفقان سینه است

چاره دم براده ضدل الله اصل الوسی مقهور کلکله بر واحد دو درم شکر

سفید نیم رطل بقوام آورند و بعد سرد شدن صغ غری یکدرم سائیده بریزد

نمایند **سیرجین** حار بنسب الدم حاصه لغت الدم که از سقطه در فرجه باشد

که با گل ارمنی دم الاخرین صغ غری افاقا کلکله شور کند و هر یک در دم سائیده بریزد

ربیع کبیر و سیرجین خفقان سینه **سیرجین** نافع لغت الدم و در سینه

که با حوازه باند و سرفه کثیر با گل ارمنی خرد و مقهور کثیر صغ غری کثیر است

الوسن سعادی شربت درم لبر است **فایده** شخصی خفقان سعال

و لغت الدم در است برای ان این شربت ساخته دارم فایده کلی کرد

براده ضدل صغ انجبار گما و زبانه اصل الوسی مقهور کلکله بر واحد دو درم شکر

توده بقیه حب الیس کلکله بر یک درم پودر پوست حیاش مویز سائیده

قند یکیم با پودر سنوز کبریت از خرد خاک در توده با صغ غری بریان کثیر است

و افاقا دو دم الاخرین بر واحد نیم درم مخرج نموده **سیرجین** نافع

لغت الدم

لطف اهدوم صغیر بی نیز انگلها را که در طین موه سادی ساییده بقدر دو  
شغال لربیب کشته کینور امینته بلیسند **دیگر** حوزدن ان فیون مانع از لطم  
است و از آن عذیه مفید صاحب لغت اهدوم کرده و بوله اتحاد عصی التواعی و  
عده من مغشور و ما را التیور است **از این قلب** قلب صنوبری شکل است مرکب از  
لحم صلب و اصناف لنبغات و غشا و غلیظ بر آن محتوی است و قاعده  
بالاتر از باطن است و ثقبه مربوط محل آن میان سینه است مایل کتب  
اوراد و باطن است این مجادی کند و در روح مسر از روح بود و از  
وریدی بدو متصل است برای رسانیدن خون لطیف و باطن لیس از گز  
است و در روح بیشتر است از خون و از او در سرمان طالع شده یک  
سرمان در ردی که بر سر می رود و برای حدیثیم دوم سرمان نیز که  
آمل جمع شرا این است که آنرا اهر گویند و میان دو باطن منفذ است  
لطیف خون که از باطن این ناله می رود و آنرا جالیوس و بلینیا میده  
و از طرفین قلب فرقی معفا عده او در موضع دخول دم در موضع دخول  
و در زاید است که آنرا از فی قلب گویند و در حالت انقباض قلب سستی



دور حالت اسباب قلب اعانت میکند بر جوهری که قلب بر آن <sup>مست</sup>  
و قبول دم در لیم کرده قلبت سازد و عشا که فحشاء قلبت از اعدا <sup>طلب</sup>  
گویند **حققان** حرکتی است احدی که در حق آن قلبت برای دفع مودی و چون  
حققان را اسباب آن قوی شود غشی می افتد و در نیکه محکم شود و کور مزاج  
در قلب قبول نمیکند علاج را بس احوال در علاج آن رواند از رند و آن  
گویند است کبی آنکه سبب در دل فقط بود از نور مزاج ساده مادی تا  
قلب دوم از مشارکت عضو دیگر باشد مثل سده و جگر و دماغ و اسناد  
رحم و غیره سیوم نسبت شیخی غربت مثل تناول سموم و **سوغ و علاج**  
مشارکتی تدبیر عضو مشارکت در غیر شرکی در اودی تنقیه و در سافج  
تعدیل و سموم طیب مانند تسریع است و استعمال دانه و نوحات و باد  
اگر باشد موی فصد با لیم است از اسیه در ضوادی استعمال <sup>صفا</sup>  
بعد استعمال شربت منحل و شربت و شراب انارین نمرودی <sup>مرب</sup>  
و در بلغمی بعد تنقیه بلغم استعمال دواء المسک معتدل و حار و در سردا <sup>ک</sup>  
بعد فصد استعمال معجون نخاج و تعدیل مزاج کند مانند خورد خورد و <sup>استعمال</sup>

نار

شربت بادرنجبویه و شراب گاوزبان و جوارش غبر و مانی در نه نوبت  
و آنچه باشد بابت ضعف قلب استعمال کنند اغذیه مقوی معطر و در معوم  
و سح تا پیر آن بکار برند **فایده** باید دانست چنانچه دماغ را به پادگشت  
قلب بدستها گشت چنانچه برای جذب بخار از دماغ مابصل کبوی  
میکنند برای جذب بخار از قلب مثل پاپویه دشت کبوی تا مرفق  
نمایند و کذا برای ترطیب و تبرید دماغ و دفع سهر طلا و دمن کف با  
میکنند برای دفع حوازه قلب در کف دست مثل صندل و کافور و خا و غیره  
مانند طلا بسیارند **در پاره** نسیم مقوی قلبت زیر پاره سائیده  
عشق حراش مرغان پروا حد و خرد در گلاب حل کرده مار خن دریا  
جد و ارطاب شیر مر و احد خرد اندکی از محلول جورد و گلاب سائیده هم در  
یکجا در کمال صلابه نموده غلظت بندند و با سنگ شری مبره کنند و بالای آن  
ورق طلا بپسند و وقت حاجت چار بسوزند گلاب سائیده کمی بریزند  
**جوارش** ساد مقوی قلبت و معده و دافع فی صوادوی سبک است  
اگر باشد پتروالایندی در گلاب کجاست چون مهر انصاف کرده



بوزن آن که طبع سرد و آهسته بود یا ت سارند و از مشک و زعفران و زردق  
طلد اضافه سازند **و اگر** معوی طلب آدم مفید شود و معوی آن که

الته مزاج و پلید پروا حدود و عدد مندل ککلب سوده از شک ابرایم توفی  
گاوزبان گل گاوزبان دانه سیل پوست آبرج زبر مهره سوده و زعفران  
بهمین گلشنج پر یک درم کتیر نفوسه دو دام ضد **خسب و افسوس** خفقان  
بارد و حافظ ارواح باعث تقویت حواس معوی معده و طحال در جگر **طلب**

ککته دلوی عرق جوش کند محلل رباح اسما مسمن بدن دافع بخرد و جود  
مفید و ولاده نافع استقامت بار و سادج بندی کوفه چخته ده درم شکری  
یا و آثار سرد سوز حواس سازند و اگر ککلب قوام نمایند سرت خوراک  
چار درم **خمره گاوزبان** معوی طلب گاوزبان گل گاوزبان پر یک مفید در

عرق گاوزبان و ککلب و کبوتره کنند و اگر غرقیات باشند  
در آب تر نمایند و جوش داده صاف نموده بیک گل ضد قوام آورند  
و مشک غیر یک میزیم و زرق نوع درم اضافه نمایند سرت درم  
اگر قوام رقیق سازند سرت گاوزبان **خمره گاوزبان** معوی طلب

گاوزبان

گاوزبان چار درم گل گاوزبان دو درم کلنج ضدل گلاب سوده زهره  
سوده گلاب نوزم گدوشین هر واحد درم ضد سفید پاوانا اودیه  
کوفته چینه در غرق کیوره بقوام آورند **خبره** **خبره** معوی قلب در حفقان  
مروارید چار درم ضدل سفید گلاب سوده نوزم گدوشین بر یک درم  
طبا سیر شنبه من سفید هر واحد دو درم مروارید و شنبه در گلاب  
کرده و بهمن و طبا سیر کوفته چینه و ضدل و نوزم گدو صلاب نموده بقدر  
حقیقت که قوام در گلاب نموده بازنه **خبره** معوی قلب زهره  
سایده گل گاوزبان طبا سیر بود هر واحد درم ورق نوره دو درم عطر  
ضدل عیدرم شربت انار شیرین و لایمی در کبرل اول ورق نوره  
نایم عدد ادویه مسحوقه پس عطر آمیزند و اگر بکیرم مروارید سوده  
و نیم درم لاجورد مسول اصفافه سازند معوی الاثر کرد **خبره** **ضدل**  
**سفید** نافع حفقان حارست براده ضدل سفید شنبه شنبه در گلاب  
اگر باشد بهتر و الا در آب تر کرده صبح جو سدا ده صاف نموده  
در نیم آنار شک بقوام آورند و اگر قوام رفیق سازند شیرین است



و اگر حاصص خوانند آب لیمو افزایند و اگر همین دستور از صندل سبز  
بازند خمیره صندل احمر است و اگر از صندل سرد که تجارت از بنگل  
است همین دستور سازند خمیره صندل زرد نامند **خمیره زرد** تمام تمام  
خمیره مردار بد در تقویت بتعجیل نبات سفید با بکر سفید  
سفید پاوانا در گلاب با عرق کیوڑه توام آورند در هر مبره  
بگویند که گلاب با عرق کادی در هر بل غول عمار سایده باشند  
توام حل نمایند و خمیره سازند **در گلاب** نافع حفقان عارثوی  
زیره مهره عقیق کبریا بر جان سنگ است بر یک درم سه روز در گلاب  
کبریا نماید گسرخ کاین مقادیر فرفره صندل گلاب بوده بر یک دو  
درم گل کاوزبان طبا سیر بر یک درم شکر سفید سه خندک درم  
بدستور سازند و درق نقوه افزایند **در گلاب** نافع حفقان باردن  
کبریا بر جان سنگ است بر یک یک نیم درم در عرق کیوڑه کبریا  
بسی زینا و سنبل الطیب شبه رخیل دار فلفل بر واحد درم  
مساجج دانه فاقه بر واحد درم فلفل مشک خالص بر یک درم

بغوی صبر

**دواء الملک** مقوی قلب بارود دفع حفقان است مروارید بوده دانه  
پیل گاو زنبق بریک و درم سنبل الطیب و ریح سادج از سن سبا  
بهمن بود درین قرفه گل گاو زبان ابریشم توفن تخم و تخم کبک بر یک درم  
زرناد مشک عجز بر یک سدرم شربت انار شیرین چادر توله قند پاو  
انار بوق کیوڑه که بقدر قوام باشد سازند و ورق نقوه درم  
طلدیم درم افزایند **مخمر** که در فواید مثل دواء الملک که هست زرناد  
و شفقان دانه فاقه سادج بر یک و درم دار فضل زنبق سنبل  
درم سنبل الطیب یکیم درم و فضل بکدریم کو قنده چینه به نیم انار غسل  
شیرین **مخمر** بهتر از نسخه اول که در فواید مثل دواء الملک است  
دانه پیل سادج کلینج زهر مبره بوده ابریشم توفن بهمن سنج  
بهمن سفید گاو زبان بر یک و درم و فضل سنبل الطیب زرناد  
هر واحد درم مشک ربع شفقان بقدر ضدل غسل محمد لقوام آورند  
**دواء الملک** مقوی قلب بارود دفع حفقان سرد سفید امرا الحی  
دماغی و صرع و ضعف معده مشک یکیم دانه مروارید بوده درم



سدر ابرسم مومض کبریا گاو زبان بهمین سادج سمن الطیب کحل  
اشیه از بناد در فوج و نقل پوست اترج هر دو استخدرم ذرات  
دار چینی عود صلب یک درم موزیر منقح توله مرابا امله دو عدد در  
نقوه دو سانه سهند خالص نیم پاو مردارید صلابه کرده ادویه کوفته نیمه  
موزیرانه بر آورده سائیده مرابا امله سائیده با سهند خام آمیزند و با  
درق نقوه حل نمایند **در مومض** موقوی قلب و دفع خفقان زیر مهره کوفده  
لکله خشک کرده درم امله نسیر در پوره خشک ساخته دانم میل نسیر  
بهمین سادج یک مابو درم گل سنج سادج گاو زبان ضدل کوفده لکله  
خشک کرده پوست بلیه کابلی پرو اعدو درم پوست بلیه کابلی  
جودا سائیده بزوغن بادام صرب کرده و دیگر ادویه کوفته نیمه نقوه  
سازند و لبریت ضد آب منجحه بلیه سهند بقدر مزاج **گاو زبان** خفا  
گاو زبان روح سیر قند کسیرید سنور سرب سارند **در مومض** نفید خفقان  
بلغمی قاطع غشیان باضم طعام برگ سمبول زرد صمد عدد و یکوفته در آب ترند  
ماوجه ان در آب در اید صاف کرده با کبریل سکر تقو ام آوزند و در

قدوی کلاب را نیند و بعضی برگ تمبول در در او را بسیار میاده  
کرده باقیند تو با هم می آید و اگر قرض و دانه میل و بسیار و خوبان بر  
بیم مثقال سنبل الطیب ربع مثقال در هر سه بسته در پنج اندازند و اما ما گمانند  
قوی الفعل مکره و **مفوف** نافع خفقان بسیار گرم ضدل کلاب عبود  
گلبرخ طباشیر بر یک گرم کانیغ سرخک دو درم زعفران دو انگ کافور  
سیم و انگ شربت مثقال **شربت** انناس مقوی قلب ترکیب مناسب  
انناس یک و قد دو در کلاب یک بر یک می خورد مشک قدوی بر  
سازند **شربت کلاب** ترکیب نافع کودا و ضعف قلب و خفقان و اینوی  
و دو اس گادور زبان گل گاور زبان بر یک است درم گل سنبل گل سرخ  
بر یک بازده درم بادریجیون اصفیون سفاح اسطوخودوس بر یک  
ده درم در کلاب یک پد مشک با عرق کادی با آب بویانند و  
صاف کرده بچند فن تقویم آوزند شربت **شربت** **شربت** **شربت**  
مقوی دل است ابر لیسیم جام چهل درم در آب تخم مانند سه روز  
بجوشانند که ثلث بماند و در عین جوش سه سادج و سنبل الطیب



بریک در متقال براده ضد دانه قاقله بریک حار متقال اندازند در اما قاقله  
بالند پس صاف نموده بر آورده با یکریطل ضد قوام آورند **شربت** **نخودیه**

مرکتب نافع خفقان بارد و امراض دماغی بارد و معوی دماغ و دل  
دافع غشی باد و نخودیه نیت متقال گاو زبان نخسند در نخودیه بریک

پنج متقال در تخمک استه نسل الطیب ساج ابرائیم خام بریک حار متقال  
بیکریطل ضد قوام آورند و نیم درم تنک منده غیر ایند ازیند شربت

چند درم موزق کادی در میدک **شربت** **ساده** نافع خفقان بارد و امراض  
دماغی بارد و نخودیه خشک سحاه متقال در آب جوش داده بسیار نفعه

بیکریطل ضد قوام آورند شربت متقال **شربت** نافع خفقان بارد و امراض  
قلب و گاو زبان گل سرخ براده ضد گل گلیو فرود احد کنیم توله

ضد سفید پا و آثار بدستور قوام آورند شربت **شربت** **شربت**  
نافع خفقان و معوی قلب و فانیست براده ضد توله **شربت** **شربت**

درم باهم با ضد قوام آورند و امر طاب شیر کوده بکدرم آفرایند  
**شربت** **شربت** معوی قلب نافع و سواس بود اوی درق گل شیرین بکند  
در باد و ضد

و باد و ضد با معیده در سینه کرده چهل شب در مابین آب دارند و بقدر دو توله  
 تناول نمایند **کامل** معوی قلبت گل سرخ گل لعل گل گاو زبان  
 مسادی گرفته عرق کنند و استعمال نمایند **عرق سیر** معوی قلبت دافع  
 خفقان کثیر معشر گاو زبان بر واحد ده توله گل لعل گل سرخ دانه الیچی دانه  
 ضدل بر واحد پنج توله عود عرق می کوفته توله مشک که در سینه میزند بقدر  
 ده گاو پنج آثار آب بقدر عود عرق کنند و نوشیده باشند  
 و بجز این و خفقان و در طب برین آب زردک آب  
 دانه هر یک سه آثار تخم کاسنی سبز تخم کوه سیرین سیره  
 گاو هر یک نیم با سیره با دام با دانه گل لعل گل سرخ دانه  
 که در سینه نشسته و خفقان بقدر عود عرق کنند

25

باد گاو ده آثار بدستور عرق کنند **فایده** خفقان  
 مانده و سر جیدی داشت که گو یا بر سر جگر است  
 دم و مفرج برای آن ساخته و ادم فایده کلی سینه است





و باد و ضد المعبود در سینه کرده چهل شب در ماست دارند و بقدر دونه  
تبادل نمایند **مغوی قلب** گل سرخ گل لعل گل گاو زبان  
سادی گرفته عرق کنند و استعمال نمایند **عرق شیر** مغوی قلب دافع  
خفقان شیر گاو زبان بر واحد دونه گل لعل دانه الی کجا  
ضدل بر واحد پنج دونه عود غرق نمیکونه توده مشک که در سینه بندد بقدر  
باشد و شیر ماده گاو زبان آب بقدر عرق کنند و نوشیده باشند  
**عرق شیر** نافع بچربی و خفقان و در طب برین آب زردک آب  
سینک آب هندوانه هر یک سه اناجر تخم کاسنی شیر نوزم کوه شیرین شیر  
تخم خیارش تخم کامو هر یک نیم باو شیر بادام باو آثار گل لعل گل سرخ دانه  
ایل گل گاو زبان هر یک پنج توده شیر تخم شمش سفید چار توده شیر  
بارجه بارجه نموده نیم باو کلاب عرق کمیونه عرق نیلوفر عرق گاو زبان  
زردک زنا شیر باد گاو دانه آثار بدستور عرق کنند **فایده** خفقان  
در کورس در شانه و سر جیدی و است که گویا بر سر جگر است  
اول نقد فیض نمودم و مفرج برای آن ساخته و ادم فایده کلی شیر



مروارید کبریا بر جان کسب زهر مهره عقیق رخ کاه بود رخ نوره کاه در پستان  
لا جورد معقول فرخنگ زعفران نجشیم سوس برود و صید درم گل کاه در پستان  
گل معقبه کبیر نقاره دانه قاققین بهمنین صندل بگلایه بوده نوره کاه در پستان  
نوره کاه در پستان طباسیر کبود گل کسرخ بر یک دو درم غیر درم طلایه یک  
نیدرم مراد آله مراد بپایه مراد احد دو عدد شربت جامس بر است  
انار شیرین و لاتی می شیر شربت بر یک شش تونه فند و چند **موجون**  
معوی قلب مراد آله مراد بپایه مراد احد دو عدد صندل بگلایه بوده  
فرخنگ گل کاه در پستان زهر مهره بگلایه کرده گل کسرخ بر یک دو درم  
گل کسرخ شیرین چار تونه کسرخ سبز دو تونه فند و چند بگلایه خواص نموده  
موجون سازند شربت دو مثقال **ناید** حمله حار راه را خفقان است  
عارض شد برای حفظ جنین و برای دفع خفقان او موجون است  
دادم بسیار فایده **ص** آله مراد دو عدد گل کسرخ کبیر سوس گل کاه در پستان  
صندل سحوق بگلایه نوره کاه در پستان زهر مهره سحوق مراد احد دو درم  
طباسیر بهمنین کاه در پستان در روج عوی بر یک درم کوفه عینه بگلایه درم  
کون و فند

کیورده و قند فوام آورده همچون سازند **موجون** معوی قلب سینه را  
ایل موخیم کدو شیرین موخیم خیارین صندل گلاب سوده گل گاوزبان گل  
لین گلکنج بریک و شقال تو در می سفید و درم طباسیر کبود  
بریک شقال زهره سوده درم گلاب بد و چند قند و چار نونه  
شربت انار شیرین فوام نموده همچون سازند **السلام** صفت  
التجارت نوشته که تجربت برای صفقان جفند را در حاستر  
کرم کچنه پوست بار کرده ورق و ورق سازند و نبات سوده بر  
تراشیده او مانسیده نغشند ابی که بغایت شیرین بر آید جو سهند  
مرتب در روز مسان کنند **والله** که برای تقویت و داغ  
و معده خیلی مفید است ص کواست حلو این یک ماه هفت آثار از  
جرتی در سخوان جدا کرده آب بخی می برابرند و ما این ادویه ورق  
کند شیره نموناد ام شیره موخیم کدو شیرین شیره موخیم خیزه ار  
عز احد چار شقال حس مدی سادج بندی براده صندل گلکنج گل  
لین شیر قند معوی هر واحد سه شقال دانه میل دانه فاعله ایسه



موضعی که در زبان گل گاو زبان پوست تریخ شقایق صوفی بهمین سفید و سرخ تو دریا  
در سرخ برگ بودینه برگ بادریغ بود عرقی بر یک دست میفکان سبب الطیب  
صوفی سی کبابه اشبه زرنج میخان سعد کوفی ز فضل مصطکی طبائیر کبود است  
و نمک بر واحد شقایق برگ تبول ارزولت بحد در عفران مشک غرق  
کیطوره بر یک نیم شقایق و این اودینه نیم شقایق را در بو طلی بسته بر زبان شنبه  
بسته در دیک آویرند که عرق برین بکند فایده باید دانست که اطباء نوشته اند  
که لحم طیور را با محجم چار پایه در اکل یکجا جمع نباید کرد که مضر است پس اگر ناده  
گرم خواهد عوض گوشت حلوان محجم طیور اند از اندلس بکنند مرغ بقطعه  
دو راج دو قطعه به چهار قطعه کنجک نروده قطعه از محجم نه آب کنی اند  
خوراک حب مزاج از چهار توله ناسوس توله لبریت از ناسوسین در لیس بد توله  
**مستطوی** معوی دل در ناع و جگر باره گاو زبان شقایق ز فضل بیخ عدد نون  
و گلاب جو شده لبریت از ناسوسین با سبب برین کرده بنوسند  
نافع خفقان حار براده مثل نیم توله اند که کیند بر یک بچاشبه در نیم باد  
ترش از ناع آب صاف گرفته با شربه مسک بقدر برین کرده بنوسند **۱۶**

در کتب حقیق حاتم ریحان مکتوبه در آب تر کرده شب در هوا دارند  
و صبح بقد و مویز و شکر سفید آینه از هاشق در زبرد **غشی** یعنی پهنوی  
و آن بطل حس و حرکت بسبب ضعف قلب و بسبب غشی یا تحلیل روح است  
مثل استوار غ و فو و فرج و لذت و وجع و شرب سوم هر کدام که مفود باشد  
و بسبب آن حقیق روح است مثل امتداد مفود بعد از شراب یا تخم  
هائس ناگهان و سده برهان و دردی که مسمی است تا نکر که میرسد بر وجه  
از آن راه تمام بدن و باعث قلب روح است از سود مزاجات روح  
و مادی که در اول اسهول یا استعمال غذیه فاسده که مصلحت کمون روح  
نداشته باشد و غشی که بسبب امراض حواس و رحم لیسیم ادریه جو شود در آن **عقل**  
**علات غشی** از برودت اطراف و ضیق و ضعف نفس و نفردی رنگ و اطراف  
و اگر آب با خشان و کربس از رگت معده است و اگر آب با نافع  
نفس با زایل پس دلیل سده مسلک سرمان در زیدی است و عمر قوی **عقل**  
نماید و آن است که سرگردن در پیش انگذ و سر تواند برد است  
با جلد در وقت غشی سعی کند تا نفس فوه و اموا در روح مسمی است و عملها



یا بوجوری در خلق مثل دوار المسک مملول بگلده و بکشی آب سرد بود  
مرازه مزاج باشد و اگر حادث شود غشی از زرف الیه می آید و اسهال است  
مفید است آب سرد بر وجه و درین مفید نیست گرم کردن اطراف و اگر  
سردی مزاج باشد مشک می بماند و بخوردانند و بیخوردن آن از زرد است  
و با پالمندونی کند حمله آنکه باشد از منارکت معده و معطی سردی که  
باشد از منارکت معده مفید اند و مفید نیست قوی در غشی که از کثرت  
عرق با از خروج روح بخارج بود و دلک فم معده با کثر غشی مفید است  
وقت افانت سبب آن در یافته بحالجه آن پر از زرد و سیخ است  
سبح خیار را در وضع غشای مزاج موجب نوشته و اگر باشد بسبب جمع  
لکن آن نماید و در سمومی و سعی استعمال فاو زرد و قمریانی و شنبلیله  
ادویه که مفید خفقان اند مفید اند قشعی و مرقم اصل اغذیه است  
عجیبی خصوصاً که باشد از سبب مضیه بالجلده در عروق غشی که معضی  
پس در استوائی اجناس در استمدای استوائی و در سرد مزاج تقویت  
حسب دوا نماید **درم ادوی** حادث میشود بعد امراض مزاج و تب کثیر

و این درم اکثر باشد بار **علاقت** آن نقل قرص نموده و صد روز  
در سجده و در روی رنگ و حالت سینه بی **علاج** ترنگ ریخته و زبول  
بطبخ با بونه و اکلیل و پرسیاوشان و بنفشه بر سینه و ضاد از با بونه و اکلیل و  
خم کنان و ورق حطی و ورق کرب و زعفران و تقویت قلب فرود است  
**ضوط قلب** سبب آن ترشح خلط سوداوی حار است **علاقت**  
آن ضوط قلبت بعد از حقیق سیدان لعاب از دهان و زود  
با بقیت آمدن **علاج** تنقیه خلط سوداوی بعد از نصح و تقویت **علاج**  
**قلب** است که در یابد آن که گویا قلبش متعمر می شود و در سینه  
نفسی از شده در دو عرق کند **علاج** تنقیه خلط صفراوی و اصلاح  
خون بعد از محمود و استعمال اشرف طبیب از آن که در آن سر برزد  
شراب کاشن نافع است بعد از تنقیه **علاج** محوس می شود که گویا قلب  
خارج می شود از سینه سبب آن سود مزاج حار است **علاج** فصد باقی  
و تنقیه بطبخ نموده و شامه و اصلاح غذا و تقویت استخوان است  
لکله بید مشک و شربت همدن ماکت **علاج** **علاج** محوس می شود



که گویند سادری میکند در آب و عارض شود و خفقان **علاج** استخوان  
ت بعد از صبح و صلاه صدر از سنبل الطیب و زعفران و بادرنجبویه و در صفت  
مفید است و در غصه چشم آوردن این ریض جهت تحمیل رطوبات **علاج**  
**سینه** حکم مطلق پستان را نصبت داده خون که در آن اند  
سینه چنانچه خون در خستین که می آید منی میگردد و در فیت خونی سیر  
انت که بد بوست و سفید و معتدل القوام در وقت غلظت است  
و رزوی و موافقت سینه باشد از غلبه صفوا شده ماضی و ماضی قوام  
و ترشی از غلبه بلغم و غلظت و کدورت و قلت مقدار از زبادی سودا  
**ضاد** که پستان از بزرگ شدن نهد اسفیداج طین سرسوی از بزرگ شدن  
سوزان و در دم اصفیون نیم درم افاقیا سه درم پوست نیچ انار **نقال**  
عدس سوخته سه شقال کب مایه شقال همرا مارکین سایده مایه پستان  
انجمن سه صد نوبت بر پستان ضاد سازند **دیگر** دقین سوسن زمان غله  
مارکین سایده بسیر آنچه طلا نمایند در شب و روز دو سه بار متواتر **نقال**  
**دیگر** مالیدن آن پستان را سخت نماید پستان پوست انار که بیشتر در **نقال**  
تنگ

بطرفه در آب چارخوب خوش دند که یکسیر مانند بروغن کنجد بر آید خسته بویا  
 که روغن مانند آب سوزد مالش منقوده باشد **درم شوی** اکثر باشد در کت کت  
 که باشد از سودا و صفرا کجده ز طوبه تری **علاج** آرد با قند و روغن غیب الشعبد  
 روغن سوسن و تخم حطمی در روغن بر روغن سرشته سرکه آینه صماد نمایند و شانه  
 گاو از سرکه پر کرده کمید کردن علاج آلت بظیره برای **درم حار** **فهاد** نافع  
 درم پستان غیب الشعبد گل خرد و خار خشک جدوار ایون طین موره مسکا  
 سائیده نیم گرم صماد سازند **فهاد** نافع درم پستان زرد چوب حله  
 یک خرد آله دو خرد کوفته نیمه آب سرشته صماد نمایند **فهاد** نافع درم پستان  
 بارد پنج پدایخمر لره برک غیب الشعبد سائیده صماد نمایند و کذا صماد برک  
 پدایخمر که **فهاد** نافع مرض شدی یعنی کوفت پستان نوباس با سرد  
 صماد نمایند اگر باشد درم بسبب پنس شیر در پستان خرد لیره که تر کرده نیم گرم  
 ساخته بر آن گذارند و نهل آب نیم گرم مفید و طلا نمایند بجملاست و بناو  
 زار یا نه مفید است **طلا** نافع معقد شدی موسم روغن حکم طلا بکرده آید  
**فهاد** شیرا که آلت کی در گرمی نمید شده باشد منحل کند ما س که سیدی نوا



توگ گویند و برنج سرخ بر دو سائیده ضامد نمایند **سبب** قند شیر اگر  
سبب کمی غذا زیاد نموده شود عدس که سبب کثیر تغذیه محمود الکوس و اگر  
باشد سبب او غذا اصلاح او نموده اند و اگر سبب کثرت را بایضا بود <sup>تفصیل</sup>  
نمایند و اگر سبب قند خون بود و اطراف آن بوی جفت دیگر مثل  
طمت با اجزای خون بود بسیار عاف با استعمال لازم است جس آن و اگر  
قند سبب شیر بود که بروی خلطی از اخلاط ملته غالب آید عدس آن  
از رنگ و قوام بپسین و سبب است علاج نفیة خلط سازند بعد از تغذیه مناسب  
بعمل آرند و در اغذیه کربسین بود و نمود خوردن مرغ بر دین کنگر  
و شیر بزنج و دماغ حیوانات و از فواید آن گوارشین و در هر سه  
خوردن زیادتی شیر نماید **توجه** که شیر پیوراید خود در آب تر کرده نگهدارند  
و صبح آب صاف آن بنوشند چند روز بعضی نوشته اند که خود را در شیر  
بخیس اند **سبب** که شیر پیوراید زیره سفید با دین آن در برنج سرخ نفعی است  
شیر ماده گاو و پره کرده خورند **بکثیرین** برای زیادتی شیر و در ویران اگر  
خواهند که شیر کم شود غذا و مصلحه خردن آن را در مثل بقله کاه و عدس و دیگر

و بجز اطمینان قاطعه لمن بریدی طلا سازند لازم که اول تنقیه لسان از  
نمونه طلا بعمل آید تا آنجا پذیرفته موجب جرم و ثبوت و قروح گردد  
نقشه **نماد** که زیادتی سیر و تقطیل کند حکم کا موعده س نیزه که بر سینه  
نماد نماید و طلا در فر و از سنگ بر و عن گل قاطع لمن است **امراض نموده**  
معدده و طبیعت داخل آن عصبانی و خارج لحنانی نهایت آن  
تا زردی کف و در کحل که دست **ناید** طعام که فاسد میگردد در  
باستغفین برین با اجراق می باید یا ترشی می پذیرد یا حاصل سنگینت  
غریبه غیر منسوب بوی شی از کیفیت نماد و اینهمه صورتها از زخم  
طعام است که استخاره باید بوی آن از خلط که باشد با این صفت مخلوط  
شود با طعام و ناسد گرداند در ایس گاهی باشد طافی اگر باشد کبر  
و گاهی راست باشد معدده اگر باشد قبیل و اگر باشد معدده جارو  
سودار کبدا از مراره هوای بوی آن پس باشد میگردد اند **اطعمه**  
و هم مساید اغذیه غلیظه و فساد هم صورت امراض کثرت  
بلکه ام الامراض و منبع اسقام و در نا همین مودر مکس سدر که



کن از اغدی بر روی الجوب و سر بیج الفس و نقل ابی الهضم **جمع موه** بر کباب  
در موده نشاد و در ظاهر شود در علاج ان امال جانیزند از نود که کبابی  
یک که سر بیج انشارت تعلب و در درگاه طول مکید در مده  
میکنند بهترین تدبیر در موده که باشد از ف و طعام غیر منظم کیفیت  
باشد تا کمکت فیست باب گرم و سکنجین با آب گرم و نمک و در  
طعام تاندنی که استنها صادق نهد ماید و وقت استنها غذا خرم  
وزود مضموم خوردن و اگر درین عارضه که تا استنها بدید از سنگی  
عارضه شود عوض آب عرق بادیان با گلاب نوشند و سکنجین با گلاب  
نوشیدن مفید در موده است و کذا مطبوخ که از بادیان در مده  
و بودینه و الیچی خورد یکت در مده و کلفند سه تونه در گلاب جو شده  
باشند بنوشانند اگر در دراز بیج **علائم** آن اتفاق در دست و پای  
یا تن بخروج بیج و از جکس هاد ما بنوا از سوس گندم و نمک و مارا حاس  
و یا از ریک کم کرده در پارچه بسته و نوشیدن عرق بادیان و عرق  
مفید است و خوردن جو ریشات کاسه سراج مثل کوفی مفید **جمع موه** در دست  
که عارضه شود

که عارض منجموم معده را **علاج** در شستن نعشی از سده در دو وقت  
سرد **علاج** فی وقت یکسختن و آب گرم معده تبدیل مزاج البراب امار  
و جای آب گلاب و عرق بادیان ماک و دیگر **علاج** مانند معادله  
معده **صفحه** و آن هم نقرین طعامت هم چید و قویکه خورده شود  
کرب و نفخ بدید آید و باشد لبث غذا از زمان تمام و زیاده و محسوس  
گرانی و سبب این نقصان قوت **علاج** و جاذبه معده است **علاج** استعمال  
ادویه نفوی معده است و خوردن اندیزه سریع الاهضام و پیرنه  
از اندیزه لطی الاهضام و خاد بر معده از سنبل الطیب و صطکی و فلفل  
و گلرنگ و خود و سعد و نوشیدن قهوه چای خطای نفوی معده و **علاج**  
است و گاهی عارض منجموم **علاج** و در قوه ماکه معده بسبب سخت  
نزول مکنید طعام از معده بی الاهضام تام و سبب این **علاج** است در  
معده **علاج** جو ارض جوزی خوردن و استعمال نماید قوا فی قبل طعام  
و مان باید که فطری خوردن و گاهی عارض منجموم **علاج** و قوه واقعه  
بدر منجموم **علاج** از معده و باشد نفخ و در در بزراف **علاج** است



خوردن برابر بیلید است و در اغذیه داخل نمایند برابر قهقهه ای که در  
دستور با اکثر خوردن از قافیات برهنه زدنان خمیری خوردند که قطری فر  
دارد و حالاً ذکر کنیم چندان و به مفید مجده و قوت **بضمه الورد** و با هم طعم  
مستی شیمی اطباء تا فرین گل سرخ شکر درم سعد بنیدرم دانه فافله  
کلان چار درم سنبل الطیب که درون خونجان سادج هر واحد  
درم قهقهه پوست تریخ زرنباد اشسته هر یک دو درم شیره آله که کطل  
دو درم غسل کطل بدستور سازند **الورد** نیمه دیگر از ماسخین معوی  
اغفار رسته با هم طعام گل سرخ شکر درم سعد بنیدرم قهقهه سارون  
زرنگ سنبل الطیب یک درم قهقهه جوز بویه دانه فافله رسته  
بسبب زعفران هر یک دو درم همچنین طبا سیر کبیر و عدل کلاب سوده  
پوست تریخ عود غمی **مصلی** هر یک درم مرابار آله هفت عدد است  
انار شیرین نیم با و قند چینه و شیره زرنگ و کلاب برآورد **اطرفل**  
**کبیر** معوی صده دافع لفتح محسن لوان پوست سدر زرد پوست کلاب  
پوست کلاب آله کوفه نیمه بر وزن چوب کرده فلفل در فلفل هر یک درم

زرنگ

رحم شیطرج لسان العصافى كنجده مقدره نو درین زمین شقاقی حرم حمال  
سفید شکر طرز بر یک دو درم آب خمدل بسوزد خوراک تا چار درم **افضل**  
**کبر** در خواید زیاده از کبرک بویست که در دو پوست که طایعی بود  
بسیله الله فرمود ام طفل در طفل بر یک شکر درم زخم شیطرج  
العصافى كنجده زمین نو درین شقاقی حرم حمال گل سرخ جوید بویست  
گاد زبان فرقه دار چینی سفید زخم خوجان بردا حد دو درم مصطلعی خود  
بادیان زرنب اسارون سبیل الطیب بر یک درم عمل دو چند فندک  
**افضل** مقوی معده و دفع رطوبته آن پوست بسیله رز و پوست بسیله  
بر یک حله درم بسیله سیاه ده درم گل سرخ سبیل الطیب بود نیمه زخم  
بیل پوست اترج سعوز زرنب صغور بر یک میخیزم در افضل درم  
خود بندی دو درم چندی شکر مقوم بسوزد **افضل** ساده تقوی معده  
و باضم ششهای نافع اسپهان بلغمی مکن در د معده و محلل لجاج در براج مزین  
بلغمی اسپون در سر که بر ورده در سیاه خشک نموده اندکی بریان  
ده درم هر کوفته با کبر طریک تقو ام او رند **افضل** ساده تقوی معده



معدت شش را علاج است چندان که گلاب اگر با آب بنهند و الا با آب کبک  
نقوم آوردند و جواریش سازند و او چندان مصطکی سوده فرمایند **جوابی**  
**الله** معمول مقوی معده و جگر نافع حار مزاج مرابو ابله دو عدد و مرابو  
عدد در رنگ دو درم گسرخ شده طباسیر کبوده نه میل مصطکی هر دو عدد  
درم صندل گلاب سوده ثقل زهره مسامیده شیتقان فندک **جوابی**  
دیگر مقوی معده و دماغ مفید بار و مزاج مرابو ابله دو عدد و مرابو ابله دو عدد  
عود عرقی فلفل مر یک عدد مر یک کاو زبان سنبل الطیب هر دو عدد درم گل سرین  
گسرخ هر یک دو درم فندک یک عدد **جوابی** که برای تقویت معده و جگر مفید  
الله برنی دو عدد و صندل سوده و نه میل پوست از مر یک کاو زبان هر دو عدد  
گل سرین گسرخ مساج زهره مسکه حرق زرنب عود عرقی هر یک یک عدد گسرخ  
دو درم زرنک حار درم در گلاب حل کرده شربت تمرندی شربت  
سیرین هر یک چار توله فندک دو عدد و گلاب توام نماید **جوابی** **الله** مفید  
مقوی معده مافع منضه الله مرابو ابله دو عدد و زرنک طلوع در گلاب درم گسرخ  
و چند نخوده و نه میل طباسیر کبوده هر دو عدد درم مصطکی عود بود میورد

شمس العبد

سنبل الطیب زرباد بود و در دم قندسته چند **جوارش** اسرار مستهپی و ضم  
طعام زربک پیدانه چار درم گل سرخ دو درم آب منضوع ترندی شود  
سنبل الطیب برگ بودینه زرب عود و زنبل مصطکی درانه قاقبوس ساج  
مصل بود مصطکی برگ درم قند سفید با دانه و گاهی اضافه نموده بود  
سربت انار شیرین چار توله **نسخه** دیگر با ضم مستهپی قاقبوس ماضی و ماضی  
زربک پیدانه چار درم حب اللسن یا نخوآه زربک کرم پسته درانه سبب  
دو درم زرباد بودینه مصطکی سنبل الطیب حد اقله صغ عربی برگ درم  
قندسته **جوارش** برگ مستهپی طعام و ماضی قاقبوس و ماضی در پ زربک پیدانه  
حب اللسن یا نخوآه زربک هر دو درم مصطکی طباسیر سنبل الطیب برگ  
خرد آب انار شیرین بکفید و قندسته چند و اگر آب انار نبود عود من قند  
یکمچند سربت انار شیرین داخل سازند و قند و جگرند **جوارش** زربک  
مستهپی طعام معوی صده زربک پیدانه چار درم طباسیر وانه سبب مصل  
نوده پوست اسراج عود زرب برگ بودینه برگ مصطکی درم  
نقوه برگ خدیو مرمابا آله سه عدو سربت انار شیرین سه توله آب



کاغذی و دو عدد قند یا دانه پاپا و باله **جوارش** مقوی معده و دفع اسهال  
چاره مزاج فوخر خم خایین وانه پهل گل سنج نخ کشم بنفشه بر یک درم درم  
چاره درم زهر مهره کوده صمغ عربی بریان طباخیر کبود پوست انزج پوست  
سردن بسته حبس ضدل سوده بر یک درم سرتب انار سدرن چار  
توبه نهی حک و دو توبه شکر سفید دوازده توبه بقوام آورند خوراک تا  
توبه بورق نقره **جوارش** **حطای** مقوی معده و دفع ریاح حامی حطای  
چاره درم عود پهل معده پوست نیم کوفه دانه فاقه بادیان حطای دار  
اسهال بر یک درم معطلگی پوست انزج و فضل بر یک درم درم  
بر یک سینه ادویه در گلاب و آب جوش داده صاف نموده مانیم ابار  
بقوام آورند و لودیات زنده و حامی را در جوشانیدن ادویه  
ابدازند و وقت قوام مگر غنر آمیزند و بقدری آب تا در غن  
مناسبه جوش داده بطریق قهوه بنوشند اگر جوارش زنده فقط الگ  
خورد و معده و فضل سه چهار عدد در آب جوشانند چون جوش  
خورد آورده بقدر سه چهار ماش حطای انداخته بنهائشین کرده

نموده باشند مفید است و مستقیماً **جوارش** ساده واضح  
 باضم نافع بوده و مگر باره و دفع رطوبات معده و ارفع ترش و در معده  
 بارد و کثرت طحال بقوام آورده چندان خونچکان می دهد مستوی میزند **جوارش**  
**حب الخدی** مستقیماً مفید معده محسن اللون نافع بواسیر و پست بلغمه کالی پوت  
 بلغمه اصل الروس زنجبیل الطیب انه فائده مگسج مساوی خبث الخدی  
 عدید بر دهن چوب نموده برابر او در عسل با شکم معوم لبرسد شربت از درم  
 نادر و شغال **جوارش در نفل** دفع ریح باضم معوی معده و ماه باضم رطوبت معده  
 شکر سفید با دانه دار نفل ساییده چندان **جوارش زنجبیل** دفع ریح عظیم  
 ادرع بارد باضم معوی معده و ماه و طعام رافع لیسان سخن معده و جگر بارد  
 زنجبیل ساییده پنج شغال در بادا شکر بقوام آورند و بعضی زنجبیل را سه روز  
 در آب بپوشانند کرده خشک نموده ساییده با شکم بقوام می آورند **جوارش**  
**سوی ساده** نافع معده و معوی ان و طرفی ساختن آن مثل جوارش شغال  
 ساده است که در امراض علت بد کورشد **جوارش اعلی** ممکن معوی معده  
 مستوی باضم طعام نافع افضیه باره و مانع غشبان دنی و تبوع و در جلی نفع از درم



و فرنگی در سرکه انگوری و اگر باشد در سرکه قندی معطر و اگر نباشد در آب گندم  
ترغاید عبده نرند یا هر شود و با کزطل قند نیم رطل عمل قوام نموده او در کوزه  
آب نرند در چینی گل سرخ طباسیر کبود پوست بدون سبزه مصطکی عود غریقی آ  
پل برگ بودینه خور بود یا بسبب برگ خار در دم و نقل سنبل الطیب پوست  
انترج پروا حدسه در دم زنجبیل فلفل دار فلفل زرین باد زعفران هر یک در دم  
مسک غبر در واحد در دم شربت چار در دم **جوارش کوبیده** قاطع بلغم محلول است  
و نفع معده مانع نسوم در هوس و اگر نگی یک دیوانه قاتل و در آن ندر طریقه عمل  
سنت حیات مانع در در عم و کله و صمغ رفته بلغمی و سوداوی بجز دم  
سویز در سرکه یک تری کنند و خشک نمایند و اندک بریان کنند و کهن کرده  
با نم رطل شکر بقوام آورند **جوارش کوبیده** از مقوی معده و دفع ضروف و سینه  
در نفسمت عود سائیده دو در دم قند یا چار بقوام آورده جوارش  
و اگر جوارش عود در کس خراشند آب لیمو بقدر نیاز آید **جوارش کوبیده**  
مقوی قوه با ضمه و معده مانع باره و فراج عود بجز دم و خشک خور بود یا بسبب  
دانه فاقین پوست انترج طباسیر کبود در چینی گاد زبان زرین کز در دم

معطر





کمی ز صند سفید بچاه و ز کون در سر که شب بر روز خیا ننده خاک خسته بر آن  
دستور معمول نایسازند **جوارش کند** و دفع اسهال بلغمی با هم مطعم تقوی معده  
بارد کند و گلاز بر واحد و درم ز چهل خونجان نامکون **طیلس** نیز  
دانه فاقه در فضل بر واحد درم شکر قند **جوارش کند** مشهور کبوی  
نافع در دسوره طایع راج زیر سایه لب چند درم ز چهل درم سدا  
شد فضل سایه سفید درم بوره ارمنی چند درم عمل شده چند **نیمه دیگر** بپزود  
سرس تونه فضل ز چهل بر یک و توره بود نیه خاک تونه مکات **مشهور** ساس  
عمل هم آثار **نیمه دیگر** اقوی از بره و زیر سایه شقی شقال فضل ز چهل بر یک  
دو شقال عمل **چند جوارش کند** ساده و دفع نفخ و راج معده کون  
ده درم در سر که کرده اندک بیان نموده با کبر کل شکر تقویم آورند **کند**  
**سنگ** در عملت افغ صوف بود و خفقان بار و مطب کهنه دانه فاقس  
و اجعی خود بر یک درم فضل خورده بسیار پوست انج ساج **الطیب**  
بر یک چند درم زخوان درم مکات نیم شقال غیر خدرم کوفته نیمه چند را بر  
عمل و چند درم کرب ام نمایند و درین طلا و ورق نقره اگر درین امر ندهد **الطیب**

کوی راه

اگر در وقت خوردن جو در شکم کشته تقوی معده و قلب باضم طعام خیر و افاقه در دفع  
عود و سبب انقباض جو زوید بسبب هر دو احد در دم و نقل مصطکی مرکب در دم  
مکس غیر مرکب نمیدرم در کله ب با خضه قند بقوام آورند **جو در شکم**  
**میک** برای براری کوفی معده و در مایح آن تقوی معده و با صفت صفت آن در  
سیدون لعاب کذشت **جو در شکم** ساده باضم طعام شستی و دفع ریح بخواند  
در آب لیمو تر کرده حاک نموده مکرر ترا نماید پس بوزن ده درم با ایند  
بکرطل شکر بقوام آورند **جو در شکم** تقوی معده مایل بقبض برای دفع ریح و در دم  
معده مفیدست دانم میل برگ بودینه مرکب دو درم با نمو اه **نفسد سبل** <sup>الطب</sup>  
پوست اترج و نقل خولجان سادج زنجبیل زعفران پوست پیروان  
مرکب درم لیمو مر با بادله و لیمو مر با بادقوم سوخته لیمو مر ترش  
لیمو مر گون بریان **جو در شکم** معوی معده قایم مقام جو در شکم خود ترش  
در جواید عطاران این زمان بجای جو در شکم خود ترش ساخته می شود  
آب لیمو مر معده سادج زرباد سلیمه سبل **الطب** مرکب نمیدرم  
گلشن دانه الیچی کلدن بر واحد درم قند سفید نیم باد **جو در شکم** دیگر



تقویت معده مصطکی قرص سبیل الطیب از یک عدد درم خود سازد  
رزق سد کوفی دار چینی از یک درم و نیم گل کلسنج از یک کات و نیم  
از یک درم سبیل الطیب از یک درم و نیم گل کلسنج از یک کات و نیم  
و صفت آن در سنان گذشت **جلینجین** مقوی معده و بلین طبع است  
و باضم ورق گل را با آب و می شکر مالیده در آفتاب چهار روز و از هر روز  
شکر دو خندانیزند و بعضی کجوز شکر را با نیم هر گلاب قوام نموده کجوز  
در ورق گل آنجه نمکدارند از کرسی خواهند زد ورق گل کجوز را دو برابر  
چهار روز در آفتاب و از نذیل سفید میوه بروده معده و کبد و استفراغ  
سوزی هم که از برزده باشد و مستعمل در امراض دماغی بار و کفندگی است  
**چوب** عود مقوی معده است خود ریزه ریزه کرده تا مدت چهار هفته در گلاب  
مزدخوشبوتر سازند و گلاب آنقدر باشد که مالده عود آید در سبیل الطیب  
کرده دو عدد موز را درام تقسیم ریزه ریزه کرده اندازند و بطریق مشهور  
چکانند و در ظرفی که چوبه بکشد باید که بجای آب گلاب در آن با برگاه بداند که  
نصف چکیده باقی در ظرف دیگر بریزد چکیده اول قسم اول باقی **دومی**

نافع سرد معده و ریاح اوست برگ بودینه سرد نرم ریخیل ناخواه زیره  
سبزه برگ یک است درم دانه الاچی بادبان فلفل گرد بر واحد دو درم <sup>سه</sup> **فلفل**  
**فلفل** نافع بروده معده و وقتور مضغ و ضعف کبد موافق مرد دین است  
سراب ریخیل ریخیل عمل مکرر طبل شکر طرز و نیم رطل سنبل الطیب قوی فلفل ریخیل  
گرد برگ و درم تقال دانه فاقین خود دار چینی برگ است تقال ریخیل درم  
سنگ رس معال مشک غیر برگ سرد اودینه نمکونه در صره بسته در سراب  
دوروز نمکین اند و در ظرف لقمه با قلعی دار کرده عمل و سکر انداخته خوش  
تا قوام آید و صره را نقطه بموظه مالند و مشک و غیره ریخیل در آن حل کنند و  
جای فلفل دار فلفل می اندازند سرت چاق تقال **حبه** نافع ریاح معده  
و مقوی آن و درامع فواق و در ضم طعام ملک سبزه ملک طعام ملک سنگ برگ  
تغال بودینه زرباد برگ پنجه تقال پوست پسته زرد پوست بر آند و  
در فلفل فلفل ریخیل مرج زیره سبزه و سفید برگ تقال کسرت درم بادبان  
ناخواه برگ یک است درم کوفته پسته باب لیمو خمیر کرده خشک نموده باز آب آبله  
نازه یا خشک کسرت با خشک نموده باب لیمو لقمه که از حب زنده **حبه**



طبع را نرم کند و با صفت راقوه دهد پوست پسته زرد و زنجبیل و از فلفل سیاه  
تر بدست آید مویز سفید هر یک خود قدرش در جبهه سازند **حب** از فلفل و  
فلفل و سودا و صمغ سنبله و کی بوست پسته زرد و فلفل هر یک در مویز سفید دوازده  
گونیخته بهم سرشته جبهه سازند خوراکی و در متقال **حب** خوشنخود انبه فلفل سیاه  
از طعام بکند و حب تناول نمایند چون ترش زنجبیل هر یک و دوام نکند مویز سیاه و دام  
و فلفل و نیم میل هر یک سه هفته فلفل گرد و در نیم میل لاجب کھدن هر یک و دو هفته  
بخته مقدار زنجبیل و در دهان دارند **حب** مستهی بوست پسته زرد  
بودنیه نمک مویز سیاه هر یک در نیم فلفل و از فلفل شطرنج ماخواه  
هر یک در آب بمیوه عدد و سخن کرده جبهه سازند **حب** نمک سیاه چون کحل  
هر یک و دو نوره ماخواه دو ماشه و فلفل فلفل گرد و ج هر یک سه او و دو نونه  
بچوک آینه زرد و حب سازند خوراکی کما باشد بالا و طعام **حب** که استها آورد  
ملین طبع است پوست پسته زرد پوست پسته پسته آنکه نمک سیاه سنبله و کی ما و بیان  
منزاد و مفرس و کی نونه بخته باب لمیو حب سازند و تقدیر تو گرم و با و  
مزاج خورد **حب** برای دفع فلفل و ریاح و سردی معده خصوص برای اطفال

رازه

سرخواره پسته سیاه چار فرزند زینا و بادیان هر یک دو فرزند مکار بریان  
فرود کوفته پسته مقدار خود حسب اندازه است **حب** باضم طعام در عرق ریاح ماضع  
بسیه پنجه نمک یعنی لادهوری و نمک اندر آن نمک ساینده و نمک سیاه و نمک  
بوست پسته از پوست پسته آله بادیان یا نخواره هر واحد درم زیره سیاه  
شسته باشد حلت بریان سه ماه او دیر بار یک سائیده در عرق لیمو کوبیده  
و یک عدد کبر کبر کلکند تا قابل حستین شود نقد کز و شستی چهار سائیده کز  
**حب** ماضع در دو معده بلین طبع مفرح موصوفه شود در آب سیره بر آورده  
دو لاله شکر اینخته بطریق حریره بکرم و شسته و کبابی عوقل آب سیره آن در  
عرق بادیان بر آورده **حب** ماضع ماضع فلفل یا نخواره شسته در  
پنجه درم و از فلفل درم پوست پسته رزوده درم زنجبیل درم نمک سیاه  
چهار درم کوفته حبه باب لیمو سخن نموده حرکت ساخته تا سه رتبه شست درم **حب**  
**حب** که مشهور است یک پیمانی است باضم شستی با پسته بکند مفعول شده که سنگ  
از طبل یک پیمانی نمک اندرانی نوسا در هر یک چار درم فلفل در فلفل رز  
سیاه در چینی سسل الطیب بچیل دانه فاقه هر یک دو درم حلتیت شسته



بر یکدیگر نمکها و نوشا در در ظرف گلی نهاده شب در تریز بند صباح بر آورده  
با خوار دیگر کوفته چینه **آمنند سفوف** که ضم برای هضم طعام و دفع نفخ و قضم تخم  
گرفتگن کفدر یا بزرنگ کایلی جو الکها زنگاموری نمک سیاه پوست <sup>مفضل</sup> **مفضل** زرد  
گرد فلفل و از زنجبیل مساوی سفوف سازند خوراک تا هفت **سوف** برا  
استهناک سیاه فلفل و در از بر یک دو دوام سکار بریان دوام دوازده  
پاس در آب پیوسته خم نمایند سرت چار سنج تا کمی است بود **سوف** <sup>مفضل</sup>  
میل رطوبات سوده و اسهال من و مان و مستهپی زنجبیل ده درم باد بیان مجدرم  
سه درم نبات برابر خوراک سه درم **سوف** <sup>سما</sup> فلفل در دو کسم سنج <sup>احلا</sup>  
نشته سنا و کبکی پوست کله رزق نمک سیاه مساوی کوفته چینه سفوف سازند  
خوراک توله باب گرم **سوف** <sup>سما</sup> باد بیان زنجبیل پوست کله رزق نمک سیاه  
بر یک **سوف** <sup>سما</sup> سنا و کبکی پوست کله سرت برای بلین ده باشد برای  
هضم **سوف** <sup>سما</sup> سنا و کله سرت **سوف** <sup>سما</sup> سنا و کله سرت **سوف** <sup>سما</sup> سنا و کله سرت  
اسهال است انزوانه با و سرت زنجبیل زیره کفدر یکدیگر نمک سرت کسم  
کوفته چینه کله سرت زوجه نام کم در ماه خورند و دو البسار یک نمایند

نام

۱۱۵  
**نفوس** باضم و بلین و پست که رزق پوست است اندر زیره نقد باویان تک سیاه  
سماوی که برکتیور ز چپل است نفوس از نذ خوراک سماوی است  
**نفوس** باضع بدر و معده بگردنک بریان و مخلوط کنند بان دو وزن آن  
و معودندری ز چپل و حلیت و نفل گرد **نفوس** مشتمی نفل تک سیاه در نفل  
ز چپل کلر خ لوسا در بریان کرده مسادی کونته خسته شربت در **نفوس** بر  
ناع گز ای سگ اطفال و سرور و دیگر امراض ز چپل نفل مویه شویند در نفل  
تست بر و احدی تک جرفه ماشه انگوزه چار ماشه نفل ده عدد و یک  
سایده بقدر و سرخ مایک سرخ صیغ پیادرس و هند گاه گاه و اگر فرود  
نایک بضم بر روز و هند **نفوس** که مواد بلغمی از معده نفل شیر خواره  
کند ترند محوف خراسیده و وارده ماشه بودینه خشک چار ماشه  
مشبه کونته خسته نفوس از نذ شربت یک ماشه نفل تک سیاه و دو ماشه بود  
ساله **نفوس** برای اشتها در چنی مصطکی باویان سادی نفوس از نذ  
برابر ان نبات اینر نذ خوراک کیتور و قدری قدری نفل گاه گاه  
منجور آمده باشد **نفوس** باضم و مشتمی باخواه ز چپل نفل در نفل



با دمان بودینه دار چینی ایل بود مسادی کوفته چغته شربت **مقال**  
**ملین** معوی معده و ماضع بود شربت رز و سنا در یکی بر یک بخوردیم  
سفيد گل سرخ برگ بودینه حنک مصطکی بر یک درم رخیل سنا کوفته  
چغته شربت و درم باب بیکرم **سوف** مستهپی الله بود شربت کباب  
در رخصل شیطرخ مک سنگ مسادی کوفته چغته خوراک درم **سوف**  
نافع رطوبت معده و دفع اسهال بلغمی و امراض سوداوی و حبس  
نبات درانه ایل بر یک خرد مصطکی نیم خرد کوفته چغته معوی رز  
و مقال و در غذا نمک کم خوردند **سوف** ماضع معوی معده مستهپی بود شربت  
رز و بود شربت الله فلفل گرد رخیل و ارضی سلیم بودینه کون سبزه  
خرد مصطکی دانه الایچی خرد بر یک سمانه فلفل سمانه بر یک سنا  
انار دانه ترش جوک ترش بر یک تونه مک سانه نمک بیه موزی یک سبزه  
جو اهار رز یک سید پانه بر یک سمانه سایدیه ایچته **سوف** سنا خرد  
چهار سبزه سمانه **سکینین** نافع رطوبت معده و معوی ان باخ **مقال**  
کون و مقال ساوج هندی بودینه بر یک سمانه مقال موزر معوی سنج تو کوفته

در هر که ایول





آمیخته بیکدم تدبیر نماید **زرد کهن** دافع نفخ و قرا و معده کمون کربانی  
استار و زور طل سرکه انگوری و کبرطل گلاب شنبلیله نزد صبح  
جوشند مذابف باید تا لیده صاف نموده باد و در طل غسل بقوام آوردند  
**شیرینک** که معوی معده و جگر است تخم کاسنی گاسرخ یک یک دو درم خود  
عقی مصطکی نسل الطیب فاقله بسیار یک دو درم کوفته بجای گلاب  
سازند بک طمبت و حدس طیب خورند و از جنسی اسل بوی کرم کوفته  
بگلاب نموده بر یک درم زرنک چار درم در گلاب تر کرده جوشان  
مالیده صاف نمایند و تغذ و تربت انار شیرین مالنا صفت ۳ خرد  
سربت از زعفران ک توله باد و نوله بگلاب و عرق کاسنی و عرق کادی  
**سربت** که سمی است تربت و ادرس معوی معده مصطکی و مانع  
و عشیان با دانه قاققین و دافع عطش و حمیات با طباشیر و سفید سبزه  
گل ارمنی و کبر باد بوست پیرون سید و غیره قالیفات سیره آینه ناره  
بکرطل فند سفیدل معنی بر یک دو در طل گلاب رطل سربت حار سقان نام  
بمقت سقان **ساده** خود بلایت و چار درم بگلاب سخن کرده در

گرم





در هر هفته نیمه راه رسد بچونش مانند ما سیوم حصه آب برود و زود آورده  
مانده که بقوام آمده باشد صاف نماید و صره را انا مانا مانا مانا مانا  
و اگر سرت انا سرتین و لایسی و شیر آب بهترین با بر ایند قویست  
بید خالسه از غولف که مکرر از ضمیه عمل آورده و دفع قوی هم فراوی معوی معده  
قابض در فرود قایم تمام شراب انا سرتین مانده نافع شاد و غلبه  
سیاه سرتین سگری در گلاب کرمانند بهتر و الل در آن مانده مانده  
موده با دو چند نماید که سفید قوام سرتین نماید **در معوی معده**  
سبب خود خام چار درم پوست اترج سه درم و زعفران مصطلک <sup>الطیب</sup> سبب  
مانده سبب بر یک دو درم کوفته بچته بگلاب قرص سازند و طبیعت  
و حدس طلب خوردن **عقربون** نافع در دنده و معوی قوی مانده بر  
پان دو صد عدد ساج نیم با و سبب ما کوانه با دیان بخورم دانه الله  
کلان نیم با و برگ بودینه خولجان زرزاد بر یک دو درم او و به نمکونه  
سبب در پنج انا راب بچونش مانند و صج برگ پان انداخته خون کشند  
**عقربون سبب** معوی معده مانده طعام و دفع ریح سبب الطیب بر مطلق ساج

سید

ساده ایمیون فاقده خونجان فرفل نامخواه نفع دار چینی سود خونجان  
گلکنج بر یک ده درم عود مندی بچندم همه را شب در آب تر کرده بسوز  
صبح عرق کشند **عرق** بادین که مرکب معمول است مقوی معده است  
بادین یکسره عرق شده توله نامخواه با دسیر بودنی خاک چار توله بطور معمول  
عرق کشند **عرق** که برای ناضبه و استها و کلیس نفع موثر است بادین  
ساده در آب یک بودنی در توله الاچی خورد معده پوست میگویند همین  
سود کوفی دار چینی اسر زرباد خونجان اسارون فرفل مصطلکی شود  
لبا درونج دج مارنگ سینه خم کرفس عاقر و خاکبایه صغیر یک  
توله نامخواه سه توله رغوان و مشک در بنیچ میزند موزر معنی نیم با دود  
کوفتی میگویند در آب تر کرده صبح بچاه عدد و برگ پان رز و لقا  
عرق کشند خوراکی از توله توله **عرق چینی** نهایت مقوی معده است  
و برای کفخی کشیده بودم خیلی مفید است و خوب چینی ریزه ریزه کرده  
چند مشتاق از بچاه رطل آب جو شد بعد تا سنی رطل ماند گلکنج  
نسل الطیب زرباد است ایمیون صغیر کبابه سادج نامخواه هر یک عرق



پوست ترنج سعد زنده باد میان دار چینی قرنفل جوز بویه کبک  
ده مثقال صمغ کفصه نبات مؤبر منقح بر یک رطل سفید گل سرخ  
کرده با زرده عددا و بویه گوشتی نیم کوفته در طنج بد کور خیسانیده صمغ عربی  
و مسک و غیر بر یک دو مثقال در صره بسته بدان آنچه بر بند شربت صمغ  
دو توله قهوه خوری **عرق چو چینی** دیگر صمغ سفیدی اعدا  
استرقاء اعضاد ارفع نفع معده مفید در روغناصل و قو  
و گرده و مشابه مفتوح شده معنت سنگ و در بول است خوب صمغ  
چند مثقال ریزه ریزه کرده در پنجاه رطل آب پزیدمانشی رطل مایه  
گل سرخ گاو زبان زرنبا و دوج عود و زنجبیل با در بخوبی رسان  
فاصله ریسر اوج خاک خشک کبابه بر یک مثقال باد میان ماخواه دار چینی  
جوز بویه لبه تخم زردک همین تقابل غلب مهری بر یک ده مثقال  
ترنج سعد زنده خونیان عاقر قره هر یک شش مثقال سفید تخم قره فلفله  
بر یک مثقال برگ ترنج صمغ تازه بر یک کفصه ریحان تازه یک  
در عوان بر یک دو مثقال مسک مثقال غیر شهب دو مثقال نبات سفید مؤبر

ار یک رطل

بریک طلعی اودیه نم کوفته شب در آب طح جو چینی خیسانیده بدستور  
کلاب عنق کند و مشک و غیره مصطکی و زعفران در صره بسته در سکه  
بهند و صبح و شام دو پاله قهوه جزوی بگرم اشامند و دست قدم راه رود  
و در استعمال این از شرشی و بادبی و بقول و بنیات برهند و نمک کم خورند  
و **برای قوه دل و دماغ و جگر و معده بی نظیر است** و نافع صعودی از  
بقلبت و **در الجمع و کوسه** سوداوی و حفقان و لیس عمل مولفت **مضد کوسه**  
موراید کوده قاذر معدنی بریک بوده بکلاب بچته گاه زبان گل گاه در بان  
بهنین گل سرخ گل سیونی پوست اترج زرنک اربنیم موفن کبیر  
خود خرفی از زنبق و مشک در روج برگ بودینه باور بخوبیه هر واحد درم  
دانه میل فرود درم مصطکی سنبل الطیب باوج بندی قرض بریک بندرم  
مشک بقدرم نر یا بآله کلدن مر یا ببلبله کلدن عدد سربت انار برین  
سربت انور شیر مر یا بیهی هر واحد چار توله قند سفید کلاب عنق  
کیو طره بقدر نیم باوقام **کاد** نافع در معده کنجد سیاه مانخواه پوست  
مشک شور بستر که اینجه در پارچه بسته نیم گرم تکمید کند **دیگر** با بونه کاذبا





عن سید محمد **محمون ابن** نافع باؤسکم است اهل ما نحو له وج دار چینی  
رازیانه مسادی غسل سه چند شربت بقدر غوز **سوفی** نافع در  
معدت و جگر که از روده باشد و مفید استفاستین خرم کرم  
اسارون نونادام تلخی مسادی غسل چند شربت دو درم  
**سوفی** معوی معده نافع بود اسیر محسن رنگ پوست بلبه زرد  
ببله الم اصل کوس گل سرخ خود غرقی زنجبیل صوم سبل الطیب  
مصطکی بر یک درم براده فولاد بر ابرادویه که در سرد است  
لبا زیت سفید زرد خیا نیده باشد اودیه کوفته بچینه مار و نم باوم  
چرب کرده بکرم قوم با غسل بسند شربت دو درم با شفقان  
صغف معده و صفقان و مقه مواد انک دانت برای این سخن  
مغز شنبه تخم زرد خوراندیم غلی مفید گاد زبان لبهاج معوی  
بلید کابی مصطکی رومی ابرائیم نفوس گل گاد زبان گل سرخ موم کور  
سیرین ضد کفید لکلب بوده طباسیر کبود پوست اترج پوست  
پردن سینه درونج غوثی بر یک شفقان دانم میل زهر مهره لکلب کوفه



تخم کشیز یک دو مثقال زعفران و درم شنبه مغز بی لبنت مثقال عشته را  
در عرق ساییده نیم انار بکوفته تخم یا منجوج جو شده که نصف بماند  
در آب صاف این سکر سفید که سه صد ادریه باشد حل کرده تقویم  
آوردند ادریه امیر بند سرت و دو مثقال هر روز عرق مندل و عرق کهور  
و گلاب بر یک چار دهم بپوشند **مرا با الله تعوی** معده سینه و سرت  
ساختن این در کتب بطریق دیگر نوشته اند و آنچه عطاران این بیان  
تیار می سازند نوشته می شود که بگردانند و آنرا بسوزن با سیل زنند  
و در آب آبله محلول کرده می سازند تا یک پاس نش بر آورده  
باب شنب میانی محلول بپوشانند مثلاً اگر صد ادریه باشند باید که شب یا  
بکوفته در آب حل کرده بپوشانند ما غصه او دور شود پس بر آورده  
از یک خنک نموده در شیر تقویم اندازند و بعد یک بانه روز از شیر جدا  
کرده شیر را با تقویم آورده در آن آله اندازند تا آله که آب در  
گذاشته باشد در تقویم با شیت مانند قورکس ساختن مراد بعد تازم  
بهین دستورت و اگر بعد خنک با در آب تر کرده نرم می شود  
تقویم عمل اند

مردم بعضی آرزو **شبهوت** **علاج** و آن زیادتی در صفت برناکولات است  
بلع طلب که نیز لثوه و سبب آن یا کور مزاج یا چوست که عارض  
معدده باشد و باشد مزاج تمام بدن **علاج** آن کثرت نفخ و نقل  
و قلت عطش **علاج** تسخین قم معدده است بمغاصن گرم و چا و دیدن  
دفعه از زنبیل و قرض و خوراک طعم و درد و تنقیه معدده اگر باشد مزاج  
بادی از بلغم و یا باشد بسبب کثرت زرباش سودا بقم معدده **علاج**  
زربی اردوغ و بر انگین لدغ وقت خلاء معدده **علاج** فصد استیم  
و استوارغ سودات و تسخین و گذاشتن مجرای بر طحال و خوردن انیزه  
جرب **عوارض نازک** بعد تنقیه استعمال کون نافع شبهوت قلبی است  
نازک فلفل و در فلفل هر یک دو درم سودا کینیل صغر کند هر یک درم  
کوفته چینه کون مصنوعی بسند و استعمال بسیار و سیمه و شکومات  
و طو سفید شبهوت کلبی است و برهنه زار بسیار و حریف و مالج و حافض  
در مریه نفخ و سخن و باعث تخمیل باشد و یا بسبب آن استیاق تمام  
اغصات بعد البسبب تنواغ کثیرا جوع طویل و از همین نوع است **علاج**



بناقص **علائق** آن توهم سبب مدارج از دوران اعذیه کثیر العذات و اگر کثیر  
باشد قبل و اخراج کونیه است **موج** و تازیرا بود بر سر گویند و آن جو تمام اعضا  
با سیری معده استعمال جوایش بروز و تریاق و سحر ما و مثل آن **علائق** آن  
ضعف و بیعت و طهورت و غشی و حساس برودت فم معده و وقت کس  
**میل** در حالت غشی ناشیدن آب سرد بر روات و ششم طوی و ششم اطرا  
و دکلک آن و ضما و معده از رسک و رنگ و خوردن و مصطکی و دور  
وقت افادت اعذیه سیرج البهم خوردن و تبدیل مزاج فم معده نمودن  
با استعمال جوایش بروز و تریاق و سحر ما و مثل آن و تقویت معده کوشیدن  
و بر تقویت جرات نمایند **امینه** هرگاه طعام خورده شود حال خود بطلدن  
بهم خوانند و اگر فاس گردد بکسفت غیر صالح و بهم نباید نخورد و بضمینه  
طعام فاسده غیر منضمه است از طریق معده و اسهال دفع آن یعنی در اسهال  
پس اگر باشد در معده شده حراره و طعام احتراق باید که ظاهر گردد یعنی زکار  
با عطن و لذع و اگر باشد تویر طعام کسوی برودت و بنعم می کرد و حائض دفع  
بگردوبان بنعم نیر یعنی اسهال علاج با عات طبع کوشیدن یعنی در اسهال با بگرم  
دکل

و کنگر کبکچین با طعام فاسد با ککل دفع شود و جلدی در بند کردن خطا  
و آنجا که سنگی پدید آید و گرمی شدید در مزاج باشد یا می سوزد از آنجا  
که میبندند و عوض آب بر گلاب یا عرق بادیان یا عرق غنچه کنگر  
نمایند و درین علت هیچ تدبیری از خفتن و ساکن ماندن و تا خوردن  
نیست و بعد کبکچین در دوزخ قوی و اسپهان تقویت معده گویند  
**مطبوخ** نافع هضمی که از غیر طعام لبوی برود و در بلغم بود یا در میان  
زیره سیاه بودینه صومر مصطکی عمود هر واحد درم گنقد سه تونه  
در یکم ناو آب جوش داده که سیوم حصه باشد صاف نموده یکم بوسند  
**دوا** نافع هضمی که برینک سیاه بقدر دایم که عبارت از چهارده ماشه  
است در آنش شرح کرده در آب اندازند چهار بار و صاف بوسند  
**دوا** نافع هضمی و غشیمان و در سازد و معوی معده  
نافع اسپهان طسرخ پویت بیرون سینه بر یک چار درم عمود پویت  
طسرخ و زانه میل بر گت بودینه خشک کبابه مصطکی قرفه بر یک درم  
در یک چار درم مشک و در آنک با قند غسل با نمک صفت گنقد قوام نموده بوسند



بشریت **میشقال فایه** و قیله از آب عقیقان زودید و اجابت نمود و کوش  
بصید بدید آید در زمانه عقیقان قدری آب نوشیدن ز رفع سمیت مضمه  
نماید **درم** از امراض مخوفه و عسر الریه است و **علامت** مطلق آن در  
معدده و سیت و عدم اشتها و از محسوس بودن ورم بر معدده ظاهر است  
اگر باب ورم حار با این علامت مذکوره التهاب **معدده** دید نمود بد  
و وجع حاس و عطش و در ورم بلغمی مانند تب نرم و کثرت آن در کمی  
عطش و بیخ رو و در بود او بی علامت **علاج** صلب ورم معدده را منع از  
نوشیدن آب و در صورت تقصیر غذا و دررم حار معدده فصد باقی  
نماید و شراب بنفشه و شراب نیلوفر فایده دارد و نوشیدن آب انار  
با الیوه **شریت** نافع مستعمل در ورم حار معدده با عقوبات **التهاب** مناسب  
بنفشه تخم کاسنی اصل کوسه متغیر کوفته گل سرخ تخم خطمی تخم خاکی سیاه  
کوفته بدو چند قند بقوام آورند استعمال آب گامی مرقق با آب  
التهاب مرقق بفلوسن خیار بنفشه سازند و او ویرا و عسل گل سرخ و ضدال  
سرخ و دوقین سوزاب عنب **التهاب** نماید و عوض آب عنق **التهاب** **نوشند**

در ورم

و در درم بلغمی نام الاصول نوشتند و اگر باقی مانده است در فصل اول غذا  
و آب منع کنند باز طوبت تخمیل شود و غذا نخورد آب و مسهل که فوق  
استمال شود که مسهل قوی قوی منع است از درم معده مایه باد میان است  
درم کرم کرفش و عنب الشنبلیله درم کله قند و درم ملوکا  
خیار شریف درم ادویه بوشاداده صاف نموده کله قند و ملوکا  
خیار شریف حل کرده بنوشاند و خاد و محلل بزرگشان و تخم کله و مالونه و  
گل سرخ آب عنب الشنبلیله خاد سازند و در سوداوی استعمال  
ملوکا خیار شریف بوق باد میان نمایی و اما الاصول نصیب و  
نوشیدن شیر غموض غذا و آب همین اتفاقا نماید و بعد از هر گاه  
درم خار معده بچینه شود و تخمیل کله بکند و بید معده باشد **علامت**  
آن زیادنی غریبان و تر و استفراخ و وقت انفجار و شعریه و ناقص و اصل  
عنوان دیده باقی بایر و درم **علاج** واجب در امراض  
و سرد تا دیده کرد و اگر کردید و بید و نفع یافت لازم است تمبر  
بلکه سعی نمایند در نفع آن بوسیدن لبن حلیم و عاب تخم مرویات کانی



یا باب حلیه در هر گاه منجر شود و اگر کسد استعمال باد غسل برای لغاوض  
تفتیه باید او به بلغم مدینه مثل کند و دم الاغین و کهر ما در کل  
و کله رجا بر بند و ز سر سهل قوی و فی احراز نماید و او حلیه و  
تخم مروارید تلخ بزوغن بدین چرخ است برای تصحیح همدانین و با  
**حدا و معدره** یعنی تخمی معدره و این نیز محسوس است **علاج** اگر اناگر  
باشد صد سلیق نماید و قوی همدانین سازند و اگر از سردی باشد  
شیرت اصول مویز است و تفتیه نیز فرامید و از نابونه و سبب الطیب  
در اکلین و نقل و زنبق و حلیه خاکسازند به پیه یا کمان **ستره ذوق**  
حکمت طبقات و اخذ معدره است برای دفع موزی اگر بعد طعام **مقل**  
نی کردن باضع است و اگر باشد از خطط جار یا طعام حریف علت  
آن صورت معدره است **قوی همواوی** یا **سوداوی علاج** آن بعد می **سکون**  
و آب گرم و روغن بادام بادش جو در غذاخت سر استعمال کنونی  
و اسهال تعدیل کنند شربت زنبق و انا مثل صاب بیدانه و اسهال  
و طبقات و اگر اسهال بود که باشد در طبقات معدره علت است اس فواکه

نقد و نظر

و در سینه است و این قسم اکثر مینویسد لسان خنیا بمعنی ارضوع است  
و تا در بفازه و عطی خمایزه و کثرت اینها مرض است و سبب آنها  
از ضعف کاریات غیر مذهبیه است و علاج این تقویتیه معده و تجدید  
بهم و سرت نمدنی نافع است کمر حشا از نافع است استعمال صغیر  
و ایسون و کرمیاد نفع و یا نخوزه و قرنفل و مصطکی کلقتند مطبوخا  
و نفع غیر هارث شیوه اراج و هرگاه طبیعت قوه اندفاع آن انداخته  
باشد بعدا مجموع قراقر و علاج این بدستور است بدکورت و دیگر  
نفع دارو **علاج** تسخین معده است که در ریاح بخور من کلقتند و مصطکی  
و کون بودینه و اگر کسب طویات محج بود معده معده است آن  
نقل معده و امتداد و این از رطوبتیه و **علاج** آن تقویه معده است  
و اگر کسب بیوت که عارض شود نم معده را و این روی  
ترین فواقی است **علاج** آن تربیت بلجایات و شیریه طبع  
و شیرینزه و تریخ ادرن و قروطی بر معده و روغن بادام و بادام  
و مسکه در طعام خوراندند اعراض نفس که دفعه بیداید عمل مغز و فرج



و فرغ و پندن آب بفضیلت مرود و عطش آوردن و حرکت و ایستادن و سرد کردن  
دم و وضع مجامع بر معده بلا شرط و بر تقنین و لیسیدن و در جسد بسن موم و دافع فوان  
که بزرگ ارج در طوبی و انکه باندازد از سوخا و مزاج مابرد سازد چنانچه معده نماید از آن  
دوا و ضما مثل فوئنج و تخم کرفس و زیره و سیون و زرخس و سنبل و روح و چندین  
و گاهی بسیار حوائق بسبب ورم جگر و عذج آن عذج ورم کبدت **دوا** نافع  
فوان کوبیده شده سببه مایکدام مکه خوردند **دوا** نافع فوان که بانداز  
حلقه حریف یا غذا یا دوا در آن سر که ماب محفوظ نموده بموسند و آن جو  
بنای نافع است خاصه با قدری پوست کاش **دوا** نافع فوان که بانداز ارج  
در طبقات معده زیره سیاه برگ بودنیه مصطکی رخیل خوش داده بموسند  
**دوا** نافع فوان یعنی خونجان سل آینه نموسند **دوا** نافع فوان که بانداز  
حمیات سکینین در آب گرم مخلوط نموده بموسند تا ماب تفتی فرغ شود تا خلیل باد  
**دوا** نافع فوان رخی و منض رخی و ریح و حشا معده کند و در دم زرقه  
بودنیه یا نموده سودانه فاقه زیره سیاه مابان بر و احد درم سامنده با  
افراص سازند **دوا** نافع فوان اطفال جوز هندی سیکر سامنده و **دوا** نافع فوان

و عطش آوردن

و عطش حیایه و اول حادث می شود از ضعف عبادت غیر منظمه که جمع شوند در  
 عضدت تمام بدن در وقت کثرت بند برض اند **علاج** تقویتیه هم  
 است و در ضرورت تقویه آن **جفت** یعنی ارضاع و میوه ارضاع و استفراغ  
 از معده از راه دهان و در وقت کثرت بند برض است و فاسد میکند  
 هم نفوس و کثرت میدهد طعام را با عا معده **علاج** تمکین ریح است مطبوخ  
 ادویه مثل اسهیرین و صغیر و شبت و کون و کردیا و لغت و مصطکی و بادیا  
 و ناخواه و برگ سداب و قرض و قطعه و غیره **عطش** منوط زایوی سنگی  
 است و عطش که باشد از خواره قلب و زنه ساکن می شود از مواد بار دو  
 سموم بارد اکثر از آب سرد و اگر باشد از خواره معده و مری سس سنگی و  
 گاهی باشد از سبب اغذیه مالک یا سرج یا غلیظه و گاهی باشد از ابله  
 که جمع می شود در معده و این سنگین نمی باید از نوشیدن آب بارد که  
 بر نمودن **عطش** قطع میکنند آنرا و گاهی باشد از سبب مزاج چاقی در  
 اخرفق و سل یا در تب معوط و گاهی باشد از استعمال ادویه و اغذیه  
 مثل شراب و طیبیت و نوم و غیر ذلک و گاهی باشد از شاکت عضو دیگر



وگاهی پیش از رسیده که باشد در میان معده و کبد و گاهی میبود بسبب  
دیگر مثل استفراغ و قویح و گاهی پیش از اثرت کلام در یافته و لقب  
**علاج** با می استعمال مقطعات مثل سکنجبین عیب آب گرم و ترقیه معده  
و انکه با بعد سهیل با مرض ذریب استعمال موفحات بارده و در  
اعضا بروغن بنفشه و قرطب با شربه مبرده و علاج قلبی ضما در ضدل  
و کافور بر صدر و شمش طیور بارده و در شمال با دالورد و علاج انکه با  
از او بیه چاره شیر و فرقه و خایرسن و کاهو و معاب اسنول و بیدار  
بزنت لیمو و شربت غمر مندی و انکه با رسیده استعمال کنند  
آن شیر و تخم کاسنی بوق غلبه شربت بروری بارده  
گاهی حادث می شود بعد خوردن زرف و علاج شربت لیمو است  
آب گرم بر وجه نوشیدن و خوراک مسکن عطش است الا بر اندر خانه  
مسکن است **جودین و غون** در نشان آن نفع و عرق سرد است و گاهی از  
آرد و گاهی سب و تقدم اکل لبن **علاج** تخم شبت و بودینه حوش داده  
صاف نموده بکنجبین ساده بنوشانند یا چوب انجیر حاکسته بنوشانند  
در آب انجیر

و در آب میزنند تا خاکستر نشین شود آب صاف گرفته باز خاکستر تازه  
دیگر آینه زدند که وقت مرتبه بعد آب صاف نوشا نند و می آورند فایده  
و سرکه خون بسینه معده را تمهیل نماید و شکم را که کوفته شیره بر آورده می  
شیر که در معده بسته بود بگذارد و در خوردن دو درم آب حل کرده بنوشند  
ماه جود خون معده **فنا سبوت** عبارت از حواش طبع است بسوی کل

و کثرت خوردن سبب این اجتماع خلط فاسد است در معده **علاج**  
تقویت معده است یعنی در اسهال و خوردن ناخواه درم بر صبح مفید است  
و کذا استعمال حواش کون و خوردن میان نیمک سوزن ممکن نموده  
خوردن نافع و خادین استخوان کویتر و دراج و تدر و برمان کرده  
مفید است و لازم که جو اصل که این عارض می شود متوضی شود که تقوی  
چار ماه خود بخورد اصل میگردد **دوا** نافع فنا و سبوت در غیر حواش  
روغن بحد بقدر است دام نوشا نند در سه روز این علت را  
و نفوس نشسته با حد ری بلخ بر صبح خوردن فایده دارد **العلاج**  
**معده** و آن است که بعد نهم طعام نفی دفع شود بسیار این حواش



که متصل معده است و تدبیر آن علاج سحج که مذکور خواهد شد **غشیش** و آن  
برجم آمدن طبعیت و آن مقدمه فی است و متوجع است که گوشت بر ایست  
سود و چری بر نیاید و فی است که چری از راه دیگر بر آید از معده  
تقدیر نفس غشیان لازم را گویند **فایده** که فی در اکثر مابند صواب  
پیشتر بلغم من بعد بود و او سا در دم پس اگر باشد ماله که الفجاب باید جا  
معده نشان آن سهولت فی است و اگر باشد ماله که نشترت باشد  
در جسم معده علامت آن نشترت متوجع و در سواری فی است و خروج  
بر خلطی در فی گوای می دهد بر غلبه آن خلط و عطش و سرازه و آن دلیل  
صواب است و علاج نقیه معده است بکنشیدن و باد حار من بعد استعمال  
اشربه بارده مانده فی مثل شراب تمر هندی و انارین و کافور را اجابت  
در منع فی و غشیان که باشد از خلط حار طلده بر معده نشترت نشترت  
بر بورد و اگر اعدم نشنگی و سبلان بعباس و نفع و حموضه دکان باشد  
دلیل فی بلغمی است علاج نقیه معده است یعنی از طریق است که معده  
معده استعمال برنگ بودنیه و مفضل و عود و اگر باشد فی از الفجاب ماله از عضو  
علاج

علاج آن علاج آنصوبت به تنقیه است به تقویت معده و شد اطراف  
مانع است و کسی را که عارض شود بعد خوردن طعام غشیاں دنی علاج تنقیه معده  
است و اگر تندی بعد خوردن پس شود تجرع آب گرم مناسب است و اگر حاد شود  
از سودا و اجابت حبس آن در لاقوم است استغواغ سو ما از بدن  
تی اگر بحرانی است پس بنده نماید نمود و می جسم بی شرط بر ریاض و مابین کفین  
و مابین اطراف و خواب مانع تندی است و شراب تفاع و جوارس  
آن که مذکور شد در امراض قلب مفید اند تندی در منج آن و اگر کفین  
حبس طبع نمایی مفضل باشد پس ضرورت و اذن تلقین برای اجابت  
در صفاوی مثل نقوع یا مطبوع عمر مندی و آلوکارا و گسترخ مانند  
و در بلغمی جوارس واقف که نسخ آن مشهور در قرایا و نمایست غشیاں که  
باشد سبب دیدن علاج آن علاج دیدن است که مذکور شود **جوارس**  
**پس** جالس تندی دماغ و معوی معده دانه الاچی عوز زنت متقال **مذره**  
بابا و امارت که بقوام آوزند **جوارس** مانع غشیاں و تندی و توج و خواب  
تازه بگرطل در سه رطل آب بخورند تا نصف نماید با در رطل مقدصه که



تقوالم آورند و یکدرم مصطکی مسحوق امیرند و نو دایک رند **عواری** رند  
ساده ممکن نمی صغرویی است آب ترنج شمشاد مشقال شکر ممکن  
تقوالم آورند **عواری** مانع غشمان و قوی زرباد کوفته نیمه تقدر کوفه  
حب اسارند و دو حب در دمان دارند **عواری** مانع می مقوی  
مستی و افغ درد و معده است و انهم بل دار چینی در رنگ برگ بود  
دو درم سادج سعد بنی لطلب عود مصطکی پوست ترنج خوبان  
سبب با کوزه و نخل صغور زرباد از هر واحد درم شکر یکدرم تقدر  
سخت نمندی شراب انار سبب بر یک برابر او و پیچون سازند  
**عواری** مانع قوی صغرویی مقوی معده و مفید معده حماه حاره  
سخت نمندی منقی نصف وزن در آب سائیده آب حار  
مالیدن گرفته با دو وزن شکر تقوالم آورند **عواری** حلس می است  
و مقوی جگر آب انار سبب با شیرین باقتاوی شکر تقوالم آورند  
انار سبب در سبب بر دو گز سبب انار سبب مانع غشمان  
حلس شگون کوفته چار درم مصطکی سه درم حب انار سبب درم بود

پنج طاقه اور چهار رطل آب بخورند تا ربع باشد صاف نموده تا نیم رطل کنند  
لقوام آورند و قدری ملک کوفته چخته مخروج سازند **شراب حلی** مانع  
تی صفراوی مفید حفقان عارضه منعی معده آب حاصل بخاچه  
جوشند مذکبکین قند آمخته و قدری کلاب مال لقوام آید **شراب**  
**سرخ** مانع تی صفراوی و غشیان و حفقان عارکه بشارت معده بود  
و مقوی معده و قلب عار آب سفوف شیرین با ترش برود و جوشند  
و کف برودارند و سرد نموده در آن دور سازند و در بر رطل  
از آن یک رطل قند سفید لقوام آورند شربت و وادقیه **دوا** مانع تی  
مویز منقی انار دانه ترش بر یک هفت ماشه زیره سیاه یکا سکن  
کرده اندک اندک دهند **دوا** مانع درد معده مفید فی و غشیان و  
هضمه زهر مبره منجوق یکا ماشه مارچیل در مایه کوه چار سرخ  
در کلاب با عنق کپوره سامیده لبربت انار شیرین و لادنیه نقد  
نوله دو توله و احل کرده بنوشند **دوا** مانع کردن اطفال و زنده الاهی  
خورد و نقل سامیده شهید آمخته بسیارند **فایده** شیمی غشیان **دوا**



و حقیقت آنست که درگاه طعام بخورد و بسته نفع نکند که لا حق نیست برای آن  
لشخیز کردم خیلی فایده کرد و عود و قند و قندگی گشودن و در جیبی سحر کرده  
سبب الطیب بخیل در روج بسیار و نمک است و در جیب کاو زبان است  
اثر ج هر یک در رم دانه فایزین برگ بودینه هر واحد و در رم زرباد  
نیدرم آب تقوی عمر مندی چار تولد آب لیمو کاغذی رخ عدد مقدس  
نمک است به دستور مجنون سازند باید دانست که تیسر گفته کرده که بیخ آن آورده  
بایستد آنرا در آب لیمو ترغابند و بسته سازند و بعد طعام در یک  
خورده بایستد نافع می شود ای شکر هم مفید بر عبت اخذ از غذا از <sup>معه</sup>  
عرق بودینه ما کلاب نوشیدن نافع می و در اضع رباح <sup>معه</sup> و قوی  
اوت **فالدوم** و آن خروج خون است نبی لبیب کاغذی رنگی از مری <sup>معه</sup> یا  
لبیب پیوست یا فریه یا بقطه یا الفباب خون از جا بر معده و درد  
کفین علامت خاص مری است **علاج** خند با سلیس است  
و احوال آن قلیل قلیل برات کشور شد اطراف نافع است و آب  
حب اللیس با صغ غری و گل ارغمی و دم الدخین و سماق خون <sup>معه</sup>  
و اگر لیس

و اگر سبب غرض و لقطه و صدمه که بر سینه برسد فی الدم برود و بعد از آن  
مغاث کل از منی و صبر و اسباب خوردن و نماز و نماند **لغوف** نافع فی  
الدم ملین مغوث صفا کند و تیرا دم الاغویں بر یک درم کوهنجه چینه لغوف  
سازند **قرص کبریا** نافع فی الدم و یبول الدم و افزاید خون جفین  
بواسیر و قاطع مغروف الدم از زراعتها که بسند کبریا و سمعی مجذوم  
از یک سد موقطع کبریا درم دم الاغویں مصدک کبریا  
بر یک درم کرم کسیر بریان دو درم صغ غرنی بزر جفاص بر یک  
درم تربت حب الاس و تربت انار بسند **دوا** نافع فی  
الدم ماز و کلنا بر یک با برگرفته با قدری ایون خورد **درب** و خلف  
این بر دو نام اسپهان معدی است سبب آن پستی معده است از  
سود مزاج و طب عدالت آن کمی شکی و عدم نور طعام و  
خروج آن سرعت **علج** آن جوهرات و لغوفات حاره  
و اگر سبب بلغم که در معده بود **عدت** کثرت رطوبت در بنا  
و خروج بلغم **علج** قیاسی بنقشه بلغم لیسرا استحال جوهرات فایده حاره

سید  
اردکان



مثل جوهرش غریبی و غیره و اگر باشد سبب ریش مره <sup>بعضه</sup> **علاج**  
عده است آن تلخی زبان و سنگی و التهاب **علاج** نقیصه صفوان است  
در دیگر روش است غریبی بعد استعمال قرص طلا سیر و قرص <sup>حاض</sup>  
و نفوس حب الزمان فایده دارد و گاهی سبب ریش  
نوازل از دماغ مجوعه و این اسهال حادث میشود بعد خواب  
در غده در خشک و بری و خلق **علاج** و در بند کردن این اسهال  
استخوان باید که مگر بعد نقیصه دماغ بخت فوق بعد نفع و استعمال کباب  
خسکش و بهترین تدبیر است و فکده بدار شود بیمار از خواب  
سبب همی کند تا خارج شود خلطی که ریش کرده است از دماغ  
بر معده و گاهی سبب از پی تدبیری غذا در اکل و گاهی سبب  
استعمال غذا در اکل و سوانت **علاج** آن منع سبب بعد تقویت  
معده و گاهی سبب سبب ضعف جگر که غریب کیوس کند <sup>عده</sup>  
آن تقویت جگر و استعمال جوهرش مصطکی و دیگر ادویه مره <sup>بعضه</sup>  
در اسهال مذکور خواهد شد **امراض** جگر جوهر لیمائی است جوهر <sup>عده</sup>

دو انگشتی

دو بخش بر دست و محل او از طرف ایمن است تحت کمر شریف و محل  
اولی و محذب او بر باطنات قوی با فصدع بالا فریو طاست و مقهور او  
ایمن از فرجه بوده است و از مقهور کبد عرقی رسته از انابت گویند و از  
محذب کبد عرقی رسته از اجوف گویند و اصل او رده از فایده باید  
دانت اگر باشد مرض کبد در بن اندفاع مواو آن نماید با در او اگر  
تقری اندفاع آن با سها و اجبت است که ادویه کبدر است که کشیدند  
با محض اگر لازم کبدر است و آنکه فر می کند بجز شربت آب بر نهار است  
و اکل سردجات و ادخال طعام بر طعام و گوشت و ترش است اصل **غذا سده کبد**  
سبب آن احتلاط غلیظ از نه اند که در فصل لحم کبدر در رگها و آن  
بمقدور **علت** آن نقل است در موضع کبدر و در دو تب پس اگر کبدر  
سده در محذب پس بول رقیق و قلیل آید و اگر در جانب مقهور  
بر از نرم آید **علت** اگر باشد محذب کبدر او را نمایند از رحم کاسی  
و خابین بکینین ساده وقت بر آید و از انیسون و تخم کوش  
و بادیان و پرسیاوشان و سیلج بکینین بروری وقت بر آید



و ضماد بر او بند و پنج کوفتس آب کاسنی و اگر باشد سده در کوبند  
علاج اسپهال است با فواکه یا راوند اگر باشد حراره مزاج و از  
بادیان و تخم کرفس و پنج کوفتس و اوغز و کاسنی لبرافستین و  
فلوس خیار شکر اگر برده مزاج و پیرتند از اغذیه غلیظه لرضه **نفع کبده**  
سبب آن جمع شدن بخارات خورشید و وی و در اجزا کبده است  
در دو کت پهلویست و بعد بضم غذا الفصح است **علاج اسپهال**  
ست و دوا لکرم و دوا الملک و سبب دینار مرق بادیان و کاداز  
بلخ و جادرس و ضماد از مصطکی و سنبل و اوغز **درم کبده** اگر باشد از خون  
آن تر و عطش و تشنگی در کبده و سرخی زبان و رو و سرفه خشک و هوا  
و بد آنکه اگر بدم در جانب شعور کبده می باشد بان قی مزاجی و بعضی  
غش و بر اطراف فواق و در دریا شده باشد اگر باشد در جانب  
معدت باشد سرفه زیاده و همین نفس و حبس بول و درم کبده در صده  
بجز آن میکند یا در آرد عاف و اگر باشد در شعور آن میکند مرق و با  
و درم صده روی از شعوری است **علاج** فصد با لیسین است و اگر ممکن نبود





و ضماد بر او بند و پنج کرفس و آب کاسنی و اگر باشد سده در کوبند  
علاج اسپهال است با فواکه یا راوند اگر باشد حرازه مزاج و از

با دمایان و تخم کرفس و پنج کرفس و او خرو کاسنی  
خلوس خیار سبز اگر بروده مزاج و پیر سبز نزار اغذیه غدا  
سبب آن جمع شدن کبابات تحت عشاء و وی و در آن  
در دو تخم کت پهلوی نوت و بعد بضم غذا الفصح پسته سرخه

است و دوا لاکرم و دوا الملک و سربت و نبار فو  
بلخ و جادرس و ضماد از مصطکی و شبل و او خرو **درم کبک** اگر

آن تر و عطس و تغل و درد کتد و سرخی زبان و دره  
و بد آنکه اگر نیز درم در جانب تقو کبک می کشد بان آن

عش و بر اطراف و فواق و در در زیاده باشد و  
محدث باشد سرفه زیاد و ضعیف نفس و حبس بول و درم

بحران میکند یا در آرد رطاف و اگر باشد در تقو کبک آن میکند  
و درم حدیه روی از تقو کبک است **علاج** فصد با لیمو است و

ساده  
و در

اکل و خورن بدفعات گیرند در استعمال آب کاسنی و غلبه اشعوب و آب  
انار و کچین و حماد در ابتدا ارکاسنی و صندل و کلاب و کافور عبود  
بیامیزند درین مجلدت مثل بابونه و اکلیل و قیس شکر و در الحطاط  
حماد عایند از قوف و صندل و گلشن و استیج و اکلیل بر دهن بابونه و  
غذاماد السعیر و اگر آب سرد در م صواوی عادت آن زردی رنگ  
در زبان و زیادتی التهاب بکراهت می صواوی **علاج** استعمال مطبوخ  
بارد است که در مطبوخ مثل کاسنی و تخم خاوری و غلبه اشعوب و پرسیان  
و پنج کاسنی و اصل الوسل کچین و شراب نیلوفر و شراب صندل و حماد  
ارکاسنی و آدجو و صندل و کلاب و سرکه و اگر مایه در م در فصول کار  
برنج خرد که اشهال کند مثل اجاص و زنجبیل و یا باشد بلغمی عادت  
آن سفیدی رنگ در زبان و در م آن وقت استگی و فعل چستر  
در م تب **علاج** استغوا غریت کچین اگر باشد در م در موار مطبوخ  
پنج کرفس در ارمانیه و آدفو و فجاج آن و آسیون و عافش و زفا  
و غار بقون و ترید و قنطاریون و قیس و تربت و غیره که در اول



نماند اگر باشد ورم در محدب از تخم کرفس و انیسون و بادیان  
و پنجه کاسنی که بچین بر زردی و اگر باشد ورم سوداوی علتش آن  
صلابت ورم و عدم درد و سودا رنگ و نزال بن **علاج** نفخه  
باید الاصول بعد سهیل دهند و استعمال قهص محل بعد سهیل نمایند  
و صا و اردنق حله و تین و قفل و اشق و اکلیل و سدا گسرخ  
و سنبل **در عهد کبد** فرق در درد و آنست که ورم عضلات ظاهر باشد  
و ارم کس و ورم کبد ظاهر نمیشود برای بعد از حاصه نفجری و علاج آن  
علاج ورم کبدت **دبیکه کبد** اکثر حادث میشود ورم جارخانه  
پیدا میشود صلابت بعد ورم بارد **علامت** آن شده تپ و درد و سنگی  
و کورس و کس در کبد و سرخی رنگ زرد و زردی سبزه و مریض بر  
نمواند خوابد عارض میشود شعور بعد انفجار و ضعف از قفل و استهلاک  
سود و قنیکه باشد و بیکه جانب نفجری و در بول اگر باشد بوی صده **علاج**  
در اول استعمال ادعاست **در اول** و اگر ضرر بود بعد با سون  
و کبابی حاجت منجوق بسیار است بهتر از بچین و نیز خشت و جابر  
در آب گان

در آب کاسنی داگر قوی بواهند و بطیج برزور و اصول و اگر بنده  
در جانب حدیسی استعمال آورند در است و بعد انجا استعمال  
نمایند و غسل و بعد تنقیه ادر و به بلغمه مثل کند و دم اللوزین  
مخلوط لیره بم کاسنی و تخم کرفس و ضا و نمایند معوارض مودیه مثل  
صفت و مصطکی در او نند و غذا ما و السعیر و بعد انجا برده ما و اللحم و صفت  
بیض و او و بیشتر که برای نفع و بدیه همین اند فعال ما و اللصون است  
ما و و انچه در پسیا و شان بر و عن ما و ام و روغن خاک  
*شرقه کبده گای* پیدا منبوعه در دیگر از نوشیدن آب سرد و بر نهار  
با بعد ریخته و نمک نوشیدن آب بعد خروج ارجام نوره  
و این را سر فکند گویند *علاج* مرفقه گرم کرده بر جگر نهند و طول  
تاب گرم فایده دارد و نسل الطیب و مصطکی ضا و نمایند *صفا کبده*  
*کبده علامت* این در و در کبده است عارض میشود صاحب این  
را در آفرینم کدی می دانم *علاج* نمک بجزیکه نمک صفا کبده کل  
و شانه است *فایده* شخصی در جگر و است و است و اما را آن



از عطش و زردی قاروره و نورس بول کمی استها ظاهر شود این سبب را  
او بخوبی نمودم و ساخته خورانیدم بسیار مفید افتاد و زردی کم گاشنی  
بریک چاردرم گل سرخ موخیم خیار بن قندل مگلاب بوده بریک درم  
طباسیر کبود دو درم آب انار سیرین بکشد و سه چند او و به قند مگلاب  
قوام نموده و آب انار داخل کرده همچون سازند خوراکی در مقدار  
مناسبه که در عرق کاشنی بر آورده باشد **و القنبه** و فکده فاسد شود حال  
کبد و غالب آید روی ضعف حادث می شود و القنبه که مقدار

**علامت آن** سفیدی و زردی رنگ رو و تبخیر اجفان و درد و اطراف  
فنا و خنده و قلت بول و عرق و کثرت ریاح و کسل بدن **علاج**  
اسهال است و ادراک و وضع و ریاضت معتدل و کمی نوشیدن آب  
و آوردن آبی قبل طعام نافع و استعمال شراب نشین و شربت و بنار  
بوق بادیان و عرق عنب الثعلب و غذا شور با ولحم و راج  
**علاج** ششها **عرق** و آن سه نوع است یکی در قوی و طبعی کثیر الوقوع این  
بر سه لخمی است و علامت لخمی اناسیدن تمام اعضاست و سفیدی بول

طبعه  
اکثرین

در اکثر طبعیت و علامت طبعی بر اینهاست مقدار شکم و نفخ و علامت  
زنی شکم مانند سنگ پر آب و عظم و نقل لطن و در بول اعضا و سینه  
صحنه آب و قوت انتقال صاحب می از جهت لبوی جهت **علاج** منع  
آب و جریاب است و عوض آب نوشیدن عرق بادیان با عرق <sup>غالب</sup>  
با عرق کاسنی و اگر چاره نباشد باید که آب زلاله که جوته داده سرد  
کرده اندک اندک دهند و باید که آب حد حصه و سرکه یکجمله باشد و در  
آب کمتر نوشند بهتر باشد با جمله در تمام روز زیاده از است چند غذا نماند  
و قدر غذا ششم حصه از قدر صحت و غذا شور باشد و استعمال منقحات  
و مسهلات تکرار و تفریح رونده است و اندکی در درک نادیر  
منقحات است و البته آب کرده است نیز منقحات و در ترموز  
برگاه لبزد شدن آید مریض را در آن نشاند تا عرق آید دریا  
محلله منقحات و استعمال دوائ الکرم و دوائ الملک و کلکلاج مفید  
و زنجی که سبب آن جمع شدن است در حشا یا باس صفق  
و تریب یا باس تریب امعا علاج آن مثل علاج ورم کبد الکرب است



حالی که بنشیند آب کاسنی و اگر باشد مار و کنگبین بر روی او سبب  
اصول و سبب و نیاز و طلاء و دود و الکرم و بعد اسهال استعمال  
مقویات جگر مثل قرص زرنگ و باقی تدابیر مثل استعمال  
و طبایع جمع شدن ریاچ است در آن موضع که جمع می شود در آنها آب  
در رقی و سبب این حراره مزاج جگر و بروقه مزاج معده است  
**علل تنقیه خلط رطب و تقویت معده و تکمیل ریاچ که با دوا استعمال**  
مدرات و حال اگر کم خدنی مفید است **دوا الکرم** مانع است  
و سوء الغنیه و صلابت جگر و معده و طحال و اوجاع انهار عروا  
مسبل الطیب سلینو فطرسارون تخم کرفس انیسون کلسنج  
کاسنی بر یک دو جزو مرکی راوند و واحد جزو عدس است چند  
سبب درم ناشغال موقی بادیان با یازده الاصول  
**مانع امراض کبد و استفا سارون سبل الطیب مصطلک**  
زعفوان طباسیر دارغنی قرطالک معسل ضدل سوچه و نفس سلینو  
راوند فوه تخم کرفس تخم کاسنی تخم کوبت بادیان عدس ریاچ

منجی

نسخی هر یک از وی گسرخ برابر او و عسل سه چند زرب و متقال  
**دوا در مازون** مخرج بلغم غلیظ لزج و سودا و سهیل و اصفهان شتر قار  
زنی و لحمی بالذیون مدبر سبزه ایتیمون زرد بر یک درم زیره مکت

پوست مبله زرد و بر عن بادام چرب کرده کوفته بخته معسل سبزه  
سرخ درم **دوا در مالک** مافع شهاب و دة کسدک قول چهار خرد

سبل الطیب را در بر یک سه فودا سارون حکم کرفس بر واحد هر  
قط بلخ نو با درم بلخ فلفل زنجبیل کوبن سادج مصطکی هر یک سه  
**ناید** نسخی را اشتقا و در برای او در دست خسته در ادم فایده کلی کرد

وصفت میانج کاسنی میانج بادیان پنج از قرحم خایرس بر او  
لبخای هر یک بمکونه سفیر سیاه و آن هر یک دو درم اصل کوس

سفره مکونه لکن مغسول گسرخ هر یک چار درم بادیان مکونه  
کاسنی اسارون مکونه حکم کثوت حکم کرفس سبل الطیب قوه

بج کوسن سلیقه گاوزبان مصطکی قوه عود مهدنی پودینه کرویا  
هر یک درم غیب الشعلب چخدم زرزک مدانه شله آخیر هفت عدد پودینه



شکر تیغال بر یک دو توله بدستور ادویه کوفنی محکوم در آب جیب است  
جوشاننده سکر طبل قند لغو ام آورند و سرست از زرد خوراکی تا چار توله **سرست**  
**بر بوند** مافع استفا سومی لرب و مایه مافع سور القیه و استفا مفید خارج از او اند  
پنجم کرم کاسنی برفه در موضع کاسنی ده درم تخم خیارین کاسنی کاسنی و شکر  
بر یک دو درم قند باو آمار ککله توام نماید و اگر ککله سبب بود درم  
گل سرخ افزاید و سرست از **سرست** مافع صفت گرد مفید برای حراره  
تب و شستی بادمان تخم بوزه اصل الیوس سنبل الطیب تخم کشت  
اساردن زرنگ شکر باده ضدل گاد زمان بر یک درم پست  
پنج بادمان تخم کاسنی پست پنج کاسنی تخم خیارین گل سرخ برد احد دوم  
سوز منفی چهار درم به باو آن وقت **سرست** از زرد خوراکی دو توله در  
حراره تب به پست گل و طباسیر و برای تب ملتی بمصلحتی و در **سرست**  
به پست بیرون بسته مبل می آید و بسیار مفیدی **افند** **سرست** **اصول**  
مافع سور القیه و استفا مفع بلوم و مفید می ملتی پست پنج بادمان پست  
پنج کاسنی پنج کرسن بسیار زمان اساردن پنج کرسن مفع یک درم

اسکن

اینسون بادمان کم کرفش کم کاسنی بر یکت و درم نور منعی بمیزم  
 آنچه صفت و اینست مان شتی و اینست قند بالماضه **خسب زرافشتین**  
 معمول ماضع امراض بلوغی معده و کبد مفید استهما فاشنتین ده درم گلشن  
 پنج دانه رست منعی صفت درم سبل الطیب اینسون اسارون سلسله  
 عود کم کرفش سادج پروا حد دو درم بدستور ادویه تر جوش داده  
 صاف نموده به جفت بقوام آورند و او کدرم مصطکی سائید آمیز  
**ساز زرافش** معمول استهما بادمان کم کاسنی کم کرفش کم خارین کم کوش  
 پروا حد اینسون سبل الطیب بر یکدرم گلشن پنج بادمان پنج کاسنی پنج  
 کرفش لک منول بر یک خار درم زرافش منعی و دونه قند شسته  
 شربت سازند **ساز زرافش** ساده ماضع اسهاری بر یک مالدون چهار  
 یک درم من آب بوج سائید ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع  
 روشن بادام تلخ جوشد هم داروغن ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع  
**ساز زرافش** ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع  
 درم ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع ماضع



با یک پل روغن شرح جو شکر هند تا روغن جانبد شربت سه درم ماب  
 الاصول ما خود آب **مغوف** مانع استقار طبعی تخم کرفس از زایده  
 انیسون قسط تلخ راوند یک دو درم سعد نبل الطیب یک یک نیم درم  
 زیره سیاه سه درم کوفته بخته شربت دو درم **زیره زرد** مقوی  
 جگر است نافع حیات و تقاضا زردک است درم گلکنج درم مصطکی اسل <sup>الطیب</sup>  
 انیسون یک معقول راوند تخم کرفس تخم کثوث یک درم قرص سازند  
 شربت و شفا **قرص زردک** سه درم دیگر نافع استقار معقیدار در مزاج زردک  
 مصطکی نبل الطیب سون یک معقول راوند تخم کرفس تخم کثوث یک  
 درم قرص سازند شربت شفا **قرص ریوند** نافع سو در مزاج حار کبر او اند  
 زردک تخم کاسنی گلکنج طباسیر تخم خارین مسالوی قرص سازند شربت  
 انار سرین **قرص ریوند** سه درم دیگر نافع استقار و سو و الصفا راوند چار درم  
 معقول قوه بادیان تخم کاسنی نبل الطیب یک کرفس انیسون یک درم  
 قرص سازند شربت دو درم یک بهمین در عرق غنث **قرص زردک**  
 نافع استقار یک درم چار درم ریوند تخم کاسنی تخم خارین یک درم

قوه بادیا

نموده بادمان غب اشعب تخم کرفس سنبل الطیب لینه بر یک و جوهر  
ناخواه قسطانج بر یک جوهر و ص سازند شربت ارد درم نادو درم  
شربت بزوری **کلکله** نافع استقار و مصلحت و دفع قحج  
و ملین طبع معرب از مذبذبه بیکر دو بابو فارسی معنی حلاقل است  
بمبدر زرد پوست بلبله اندک سبزه سیاه پوست کالی بر یک مضرم  
نفل و در نفل فلفلمویشی طرح لک مغز حل ملح او در یک لاله موید  
بج کوسن سعد کوفی ریخس اسار فن گاسنج و ایلایچی بر یک کانی  
زرد حب البیل زبره سیاه سنبل الطیب صغیر اندر جوهر کمراسنی  
تخم خایرین تخم کثوث سادج تخم کرفس انیسون بادمان بر یک  
چار درم غار لقون قسطانج کسیر ناخواه سوزنی فسطکی رویند چینی بر یک  
سه درم تریب سفید با پزوه درم روغن ششدرج تمه خیار شربت و  
درم سوزنی جلد درم عمل سه چند سوزی را در آب بچسباند تا  
ثلث بماند بالیده حاف کرده خیار سبز در آن حل نموده باز هم  
کرده روغن آن نیمه عمل داخل کرده بچسباند تا بقوام آید او در داخل



سازند شربت چارمقال البسیتر و نهنانیر **سوم** بر او بر خارناغ  
استفادگی اینها را پس مقتدرم گل سرخ تخم کاسنی لاک موسول را در هر  
چار درم تخم کثوث عصاره عافیت شنبل طبیب سارون را از آن  
انسیون دارچینی بر یک دو درم استین اذخر مصطکی عود قوه سلیم  
بر یک درم عسل چند شربت امثال عرق غیب الثعب و اگر حراره  
فراج باشد بسیره تخم خایین دو مقال در عرق بر او زده دهند **سوم**  
**رنگ** باز در مانع حار فراج دیگر مغوی جگر و معدنه مانع استمار که با  
حراره فراج باشد و نسبت طبع بود در رنگ بیدرم گل سرخ چار درم  
موتخم خایین تخم کاسنی از هر یک سه درم موتخم خزیره را لکوس  
لاک موسول تخم شاتیره هر یک سه درم طباسیر صلیل نموده بسبل الطبیب  
بر یک درم مصطکی بیدرم آب انار نیم پا و نویر منفی بکشد کرد و چند  
شربت سه مقال و اگر نسبت طبع بود و معص مطور باشد مثل  
الاس و بویت بدون استه هر یک درم نیز افزایند **فایده** شخصی حراره  
جگر عدم استهاد است گاه گاه فی یک در صوا حارج میباید و گاهی  
در فراج

در مزاج دست برای او این نسخه ساخته دادم بسیار فایده نمود  
مکسرخ توله تخم کاسنی نوتر تخم خیارس چندل گلاب سوخته دانم حل  
شده ز رنگ پدانه سه توله مویز منعی چار توله الو بخار یا زده دانم آب  
انار و عدد قند سفید با انار خوراکی توله بوق کاسنی الو بخار در  
گلاب اگر آب بر تهر و الا در آب تر کرده آب او گرفته داخل  
مخون سازند **فایده** ان اسپهان معدی موغنیان دایم و سیلان  
رطوبت غم مع تهج دست برای آن این مخون کجوز نموده دادم  
سفیداناقه ز رنگ پدانه چار درم زرنبا و سبل الطیب برگ بود  
عود غرق لک مغزول دانم حل حلس مصطکی بربت و سپردن سینه  
از واحد درم طباطبایر گل سرخ بر یک درم قند سه چند **دوا** مقوه  
چای خطائی در آب شسته خلی شود دست **دوا** مانع استفا از  
عقب الشلب سبزیای برگ کاسنی شرباب بر آدره مروق کرده است  
بر روی آب است و دیار با لبریت شفا دهند و مروق عبارت  
انسان است که آند کور در ظرفی بر آتش نهند که جوش خورد و باره شود



صاف نموده محل آن زرد **مایه** باید داشت که سبب تبرید استغفات اگر  
بجای آب غذا بقدر مفهوم بر عین آنجا نماید علاج است نظیر مقدار سرد  
بعضی اول جلد درم دهند و هر روزه درم افزایند تا آنقدر که طبع معمول شود  
و بعضی بقدر نیم طول اول گفته اند و غذا در تمام آب نجی یا بخود آب و در  
زیادتی اوکی سبب خیار طبع است بحسب قوه خاصه مریض دهند **سطلخ** مانع  
استفاد نمی اگر حرارت با آن باشد ما خواه بادیان غلبه اشک است  
جوش داده نبوشند **سما** مانع استفاد بادیان کرم کاسنی تخم خیارین  
را و در خطایی بگونه یک دو درم کاسنی و درم پنج بادیان پنج کاسنی  
نقی غلبه بر یک **۲** درم گلقد چهار درم بدستور نبوشند **سطلخ**  
عورتی است پر زده دایمی در مویز و پیچ رود و بطریق مقدمه استفا که بود الصیاد  
دست برای این مطبوخ دادم در چند نذر شفایت بادیان کاسنی  
کاسنی پنج بادیان تخم خیارین بر یک بگونه سبب غلبه اشک است  
تخم کثورت هر واحد دو درم را و در خطایی بگونه درم نیم کاسنی درم  
مویز نفعی هم درم گلقد بگونه **سما** مانع استفاد نمی بر کاسنی و کاسنی و کاسنی

و کاسنی

و ملک و سرکه بهم شسته نهاد نماید **منع** مافع امراض جگر مقوی  
ان بعد رفع اشتیاق و سودا القیه برای تقویت بعمل می آید مردار بد  
کبریا بد زهر میده سمون فکک یک شغال کیم کاسنی تخم خیارین منوخم  
خزیره دانه بل صندل سمون ککلاب کلباسیر واحد دو درم زعفران  
بریک نیمقال سنبل الطیب کاسنول زرنب در جنی سیادج بریک درم  
گل سرخ زرنک محمول ککلاب بریک چار درم مر بار المله مر بار المله  
بر واحد دو عدد در سبت انار سرین نیم پاد سونبر منعی چار توله فندک  
دو چنداد و پید سوسارند و ورق نوره محمول یک درم سبز اهل کنند  
**بنام سبزی** اگر باشد فم سبب آن التفجار و مبله است در آن و اگر باشد  
بمیا سبب آن امتداد جگر از صفرا و سبب آن احسان سرف نهاد  
و لذت نیست حبس آن بگروقت **علاج** در رموی فصد در ربط  
اطراف و خون کم گردند و درم کبریا خوردند بینه تخم خرفه و ماتنگ و در  
صفراوی جلدی در سبت نماید و تعدیل مزاج سازند با شیر به بارده مثل آب  
آرد غذا ناهای شیر و تدبیر بنام سببی بخرمات مثل صغ و کشته و بدو

کتاب الفیاض  
صفحه ۱۰۰  
از کتاب الفیاض  
در باب علاج  
اصول  
در کتاب الفیاض  
در باب علاج  
اصول  
در کتاب الفیاض  
در باب علاج  
اصول



و باز تنگ برود غن گل چرب نموده و این مرض اکثر زیاد نمی کند در  
**صدمه دوم** که قویکه عارض شود در آن باید نمود یا حادث فکر در دم  
 و زرف اوم بفضد اگر عوارزه شد بدید و استعمال مریدات مایه و خلا  
 و طارحاً **اراضی مراره** عصبی است عصبانی همچو کس و غم او ببلقع کبد متصل  
 رای جذب صفرا و دو منفذ دارد و یکی بزرگ متصل اسعا و اشعی عسری دویم  
 متصل **سعدیه برقان** و آن دو قسم است زرد و سیاه و زرد آن همدست  
 از بریان صفرا جانب قلبی عصب است چرا که اکثر عصبونت معدی در آن  
 است نیز برقان زرد اکثر مراره و کبد و سیاه از طحال حریب آن بازاید  
 حرازه جگر است که احاله خلط منیما بدسوی صفرا و زردی بول و نسکی نماید  
 از بود منال مراره که جذب کند صفرا را از زردی است لسان میگردد و مراره  
 جمع بدن و نشان آن گرمی در تمام بدن است و ده که وقفن و گاهی منجور است  
 و در احوال رسمی و گاهی میسند بسبب ده که بسند در اس مراره و جگر است  
 لند صفرا مراره و نشان نقل نفس در جگر و سفید شدن زرد بر نفس و بلغمی  
 و گاه بسبب ده که بسند در میان مراره و اسعا و دفع مکر در صفرا البوی اسعا و گاه

غیر طبعی ساری کوفه صفرا در وقت بسوی قلب عطا انانی صفرا در ۲۰

عارض ملاحظه





دمازنگ برود و گاه جز ... از مریض اکثر نادان می کنند

Handwritten text in Persian script, including the number 199 and various medical or philosophical terms.

عربی ساری کوه صوا از درق سوی حلد علی ابانی صوا ۲۰

و گاه ایستد که بند در میان مراره و اسعا و مع کرد صوا الوی اسعا و گاه

عارضه مبارک

عارض میگردد و بسبب حرمان و گاهی اریح صوان سیمی گاهی با سبب گرم  
گند و گاهی بسبب قویج **علاج** تبرید کند و تصحیح شده و استعمال معر اباب انار  
و شراب خاص مرغندی و سنگین ساده حل سرکه دو عدد قند سه عدد  
بقوام آورند و شیر و تخم کاسنی و خیارین و شیر تخم فوفه و لبناب سنبول  
و قویج کافور و غذای اشجود و درسی استعمال ادویه بر نامه بعد تبرید در  
درمی و خون را علاج درم و قویج **سیرک** مخرج مانع و در تیره جگر و قویج  
آن مانع یرقان براده دندان مویز منفی بر یک دو توله زرد کلم کاه  
گلکسج تخم خیارین نیکو فوکل بر یک توله قند نیم اصل شربت ازند **دوا**  
مانع یرقان عین باد و در مورد سیرکه در چشم کنند و کد آب  
انار رس و نم چمن عصا اصل کوس و قطور آب لیمو در چشم خیلی  
مفید است و دو دم یرقان سیاه سپید بسبب آن که در میان کد طحال  
و طحال باد در میان مجرای طحال و نم معده بعد علاج آن تصحیح شده و گنبدین  
بروری و نقیه بدن از سودا الطح افتمون و گاهی حادث می شود  
طحال که حدث شود و نکند علاج اگر دم غالب بود فصد با سلیق نمایند



و تقویت طحال با سیمان صماد مقوی بر آن مثل خستین و سنبلیله و کرفس  
و در وقت فصل و فجاج از خود اصل کسر بسره که گویایی پدید آید مرض طحال  
و علاج آن علاج مرض طحال است و گویایی پدید آید بسبب بحران غلج  
ان امداد طبعیت با دروغ سود البوی جلد با تکلیف **امراض طحال** طحال غصوبت  
نحانی و محل او طرف راست و محدب او مانس اصلاع حلف و معوز  
مانس قعر معده و عروق و شراب در آن نهشته شده و مرطوب با اطلاب  
که از غنا و اصلاع ظف نامی می شود و او را در محراب کمی اگر کمتصل  
بکشد و درم سوخک متصل معور معده **درم طحال** و بیکه حادث شود طحال درم  
سرعت تکمیل نبوی تصلب و اکثر بیدار شود طحال درم و موی و احیاناً  
صنواوی و مدرت بلغمی که آنرا اسمح الطحال گویند و اگر سوداوی بود  
صلابت و حاد طحال نامند و مظهر آنرا گویند که همان صمد طحال  
اگر چه بدرجه درم نرسیده باشد **علاقت** در موضع طحال است و در سنگ  
و التهاب و تیرگی بوی **علاج** ضد باقی است و در سهال کما بسره و آب  
و آب غنم اشعث و انقیون و اگر باشد درم صنواوی زیادنی در کس

در موضع

در نوبت طحال است و نیز در زردی زبان و سنگی **علاج** اسهال صفا  
بما، فواکه و لطح بلبله و شانه و صماد طحال از کاستنی و غلبه اشلب و  
دقیق سفید و خطمی لبر که و علامت ورم بلغمی کمی در روز مابیت هم طحال  
و صبح عسل و عسل ج ان نقیه بلغم در استعمال و من کیر و قرض قوه و قرض  
و صماد بر طحال براد کرم لبر که و علامت ورم بوداوی صلاحیت شدید  
در طحال و لاغری بدن و بناد و بنمده و رنگ رو یا بل که موزه **علاج** لبرط  
غده دم فصد و اسهال لطح آفتیمون و صماد لبر که و سرداب و بود  
و البقی و آنچه در سرکه تر کرده خور این بدن بود و سداید و محول با یک  
این تاب دند و از استا و باد الیکر و سیر و با و انجان و عدس احباب  
کند و نوشیدن آب در کاسته خوب کن نافع صلاحیت طحال  
خاصیت بعد خوردن معلوم قدری تا خواه بقدر بر دست طبع  
صبح و شام خوردن لبر طبله گرمی در مزاج بسیار مفید **نغمه طحال**  
سبب آن بر وقت مزاج طحال و زیادتی خلط بود است  
آن نمود و متو و علاج استعمال با اول اصول است و همچون کون



صرف یا در صورت محکمت و برهنه از اسباب لغاضه در وضع مجامع بر طحال  
خاوار اکلین و با بونه و متقل لبر که قلمبید یا فست و جالبیوس کشته  
گاهی باشد درم و سخن طحال نسبت رطوبت که نازل می شود از ریس زیرا که  
رطوبت که از جگر می آید مخلوط باشد با خون رفیق و این صورت صلب  
نیت گردنت کثرت بخلاف رطوبه و باغ که غلیظ و حام است پس از  
در یافتن این و علاج سعی رطوبه در دماغ غافل نباشند **ضعف طحال**  
علامت آن ساد رنگ است و عدم اشتها و طعام خاصه و قیله باشد  
ضعف حاذبه و وقتیکه ضعف کرد و ماسکه می و یا اسهال سودا  
عارض شود و اگر در با صم صمف شود استها افزاید و اگر در صمف  
شود سبز رنگ شود و استها ساقط **علاج** و جمع خلط سودا و  
و تقویت طحال با صمده در ریاضت و دلک ان **نماز** با ضعف طحال  
افستین سنبل کرمی را ح قدما نافع از فرج کبر کل شرح نقل است  
برک طر فایس اب آینه زد و سر که افزوده صماد مانید **خفاش**  
مجره شیخ آریس بر بی طحال بکند خفاش فریه و انرا در ج نموده





حور لغوف لغوف **فردل** نافع درم سپر بار و خوردن بزرگ چوب مساب  
باریک سائیده در بول نرنازا سائیده تکر کرده در سایه چنگ عمودم  
روز یکدرم خورند بآب وقت نهار لبر طبع که صلاحت طحال با هواره  
نپ ساید و بعضی لغوف خوردن با این صفت نوشته اند که فردل  
سه خورند چهار بر این یکم خورد و بار یک سائیده لغوف سائیده یک  
صبح و یک شام خورند **درم محکم** نافع درم طحال و صلاحت آن  
که با آب سیدم فحمت خم کاسنی پوست پیچ کبر مورخم خارش  
نخم کشوث گل سرخ کبریا ج هر یک دو درم اسارون درم ادویه  
کوفته پیچته بوق غنث شعب قوس سازند شربت در **نقال می**  
**کبر** نافع صلاحت طحال و اورام آن پوست پیچ کبریده درم خم  
فحمت فاضل سببیه درم زرافند طویل با کرد دو درم  
اس لبر که حاکر ده چار درم او را کوفته پیچته با س گشته اوز اس  
سازند شربت **نقال می** برای صلاحت طحال پوست پیچ کبر  
اقیموس سادی سبب گشته معجون سازند هر روز پنج **نقال می** خورند

دانه

دو دفعه ریخ طحال حرف و دوزخ شونزنگی و بس کسسه برود  
دو درم با کتیوه بسکه بنشین خوراند **مولف** نافع طحال آب لیمو یکدم  
آب بارشده با هم آمیخته نموسند با چهارده روز و سوار خرم  
خون کوله و دال خشکه هر دیکر بخورند و آنچه مولف بای دفع صلابت  
طحال لایطیر یافته و بعمل آمده این است که همراه غذا و چاراشده در  
سکه موقر ساخته باشد هر دو وقت خورند احتیاط نوشیدن آب  
و بالای طعام لازم دارند تا از خصوصیت سرد جدا کنند **دیگر** تدبیر روشن  
رنگ بر طحال نهایت مفید است و جوارش و ج مفید طحال و صلابت  
اوست و در نسیان نکورند **طلله** محل صلابت سیوس گندم و جسته  
نور کوفته که آمیخته نمگیرم طلا نمایند **دیگر** پارچه غد در سکه نمگیرم  
بر طحال نهدند **دیگر** ترا جریل در سکه که بچوشانند که مهران شود و صابون  
نمایند **امراض اموات** امعا مخلوق است از اشیاء و آورده و شرابین  
و لیفات عصبانی و در عدد شش اند اول آن اثنا عشری منقل تعویض  
و بابت دوم مایم سیوم و فاق چهارم اعور پنجم قویون ششم



مستقیم که درین کمی نیست و معتقد مفصل است و اعداد و طبقه از دیده اند  
 یک طبقه بوض و دوم بطول و سنی که بوض افتاده است جنبه دفع است  
 آنچه بطول است جنبه جذب است اعداد سفلی مزاج تر از اعداد علیاست  
 در اعداد اول را دقان گویند و علیا نیز خوانند و سفلی را سفلی و اعداد  
 غلاظ نامند **اسهال** و آن انواع است اگر از معده بود زرد و خفیه  
 نامند و اگر از کبد باشد قیام کبیدی خوانند و آن خروج است بی از دستنظار  
 تا و آن اسهال خون است اگر باشد از اسماحج در چیست و فضل یک  
 در موضع هر یک ملاحظه فرمایند و در اینجا بیان کرده است و چند ادویه که  
 اسهال اند و باید دانست که فی نمودن در اسهال معده فایده عظیم دارد  
 و کند وضع مجامع بی شرط و نسیم و اسهال بحرانی را حبس نماید و دیگر  
 اوزان **نوشدارو اولوی** معوی معده مانع اسهال مر و از ریدانگفته است  
 زهر مره همه را در گلاب صمد به کرده مصطکی زینب سنبل الطیب جوزویه  
 اسارون صغ عربی هر یک درم سنبل معوی سنبل گری بریان کوده مسعد  
 کوفی هر یک یکم درم گل سرخ دانم سنبل زرنک محلول در گلاب صمد کوه  
 پوست بود

پوست پرودن بسته طباسیر کبود کشید مفسر هر واحد دو درم خمی حکم  
دو توله مر باد امله چهار عدد شربت انار شیرین نیم پاؤ قند سه چند  
خوراک دو مشتاق و گاهی عوض کرده می شود شربت انار شیرین شربت  
حب اللس و مر باد امله را بسیر الیج **مخون مغز** برای تقویت موده و مهم  
مفید است و قابض زهر مبره خطائی سوده سنبل الطیب زرد در پوست  
پرودن بسته صغ عربی بریان امله حب اللس پوست ترنج سودان  
یل بریان زرنب هر واحد درم زرباد مصطکی جوز بویه بسبب هر واحد  
یدرم طباسیر کبود صندل سوده کشید مفسر بریان گلشن هر واحد درم  
شربت انار شیرین چار توله کیند و اگر بهی سید انود منوسیل بدل آن کند  
قند چند **مالو السوس** نافع اسهال مراری ملکن عطش مفید می شود بوی سحر  
تذری در چیلد درم آب جو شده صاف نموده دو درم طباسیر یک درم  
صغ عربی بریان سائیده اینخته بوشند **جوارش عربی** قابض نافع در  
بلاست موده و مقوی باضمه سنبل الطیب کند زانوا ه بادیان بریان  
برخیل بریان سعد گلنا کر مارج دانه قاقله هر یک یک درم حب اللس



شصت درم معسل یا کر معوم که سه چندا دو به باشد جوارش سازند  
**جوارش** که عطاران بجای جوارش جوزی ساخته میفروشند و بدل  
 جوارش خوری میدهند قافضت فلفل زنجبیل دار فلفل دانه فلفل  
 صغ عربی بریان سلیمه یک دو درم کر مارچ شمره خام مغیلان یک  
 چار درم سفید نیم انار **جوارش زنبقا** سر راج نافع اسپهان معوی سر  
 سفید پود انار زرنباد سائیده چ درم تقویم جوارش سازند بخت  
 نوله و جوارش آنکه در امراض معده مذکور اند نافع اند که جوارش  
 اسرارلس **جوارش زنجبیل** قافضت فلفل زنجبیل ده درم صغ عربی شمره  
 پیل دانه الاچی کلکن پرو احد چدرم سلیمه دو نیم درم زرنباد  
 درم استمه بریان لبت درم سرکه چهل و پنج مثقال میسود سازند  
 خوراک دو مثقال **حب آبله** نافع اسپهان معوی و رتق الله معا الله بکونه  
 در تدری آب تر نمایند هر گاه نرم شود صلابه کرده بکلمات مک سب  
 سائیده آمیخته حب بقدر کما در دستنی میزند و یکی صبح و یکی شام خورد  
**حب** قافض نافع اسپهان قوی از اول شمره سلگری بریان زرنباد

صغیری بریان ببله رنگی بریان سارح تخم رس بریان ناخواه  
طین معره گلزار مساوی بقدر خود حب بندند اگر طفل باشد یکی صبح  
و یکی شام دهند و جوان حب مزاج **بریان** مانع اسهال اناخام در  
کل مجبده در خاک ستر گرم نهند تا بخته گردد پس دور کرده اناخام کند  
جوب بگویند و صلابه نماید و در آن الم و صغیری بریان و مغز کبک  
بریان ناخواه هر واحد دو ماشه انیون زر بنا دیک گماشته شده  
انجخته حب مقدار رنگ بندند و یکی صبح و یکی شام خورند و این حب  
طفل است و جوان حب مزاج **حب الای** مانع است اسهال  
دسوی و صغیری سماق دو درم عطف پوست اناخام یک مثقال  
حب الای ده درم دانه نویر سه درم صغیری پنج درم حب آرد  
سربت دو درم بابک **حب بلید** مانع است انیون نیم درم  
ز قفل درم بلید سیاه بریان در روغن زرد درم بقدر فضل چها  
سازند سربت **فایده** شخصی درد معده لازم است صغیری معده اسهال  
دست برای این سه جوهر نموده ساخته دادم خیلی مفید آمد مرادید



با سفته عود عتی مصطکی برگ پودینه پوست سنج زرنب صمغ عربی  
 بریان تخم حشاش بریان سنبل زطرب اللس سعد کوفی کون بریان  
 بر یکدرم زهره صمغ عطایی رسوده که کبریا سمعی زرنبا و ماخواه بود احد  
 نیدرم وانه حل نمونگی زرنبا کفشدل سفید گلاب رسوده پوست  
 بیرون سینه تقویر سوسن گل سرخ برگ کدو درم بی حرکت  
 زار شیرین پروا حد چارونه مرابا ابله دو عدد بسته چند فنون آردند  
 سدرت دو مثقال بابونه و اگر بروده در مزاج غالب بود غیر سنگ  
 بر یک نیدرم داخل سازند و درق طلا و نقره تقدیر نمود اگر اصابه نماید  
 برای رفع قنایهت بیزیت **مصلح** مقوی رسوده قنایهت حب اللس  
 زرنبا پوست بیرون سینه صمغ عربی بریان طلا کبریا کبود نمونی سوسن  
 زرنک مسادی نفون سازد زرنک حب مزاج و اگر سرفه بود زرنک کوفی  
 نمایند **مصلح** سر بیج اللس در قطع اسهال مار و چار درم امون  
 درم ماخواه مثقال حب سازند تقدیر نمود خوراک یک **مصلح** نافع از اسهال  
 مسدی و غیر صادق ببلد زرنکی بریان در روغن دو توله پوست حشاش بریان

در اورد

در روضی کوه کوفه چینه سفوف از نود و برابر بشکر آمیزند خوراک صبح و شام  
 هفت و مولف در این صمغ غری و منور یکی بریان بر یک کینور و دیگر اصل  
 کرده بسیار فایده **سفوف انار** مافع اسهال و رازی انار دانه ترش ده درم **نیزه**  
 سیاه بریان درم امله شقال کسیر نوداده چار درم گلکندر صمغ غری بریان **حد**  
 درم سفوف از نود و شت شقال باد و درم **سفوف صندب** مافع اسهال مندی و  
 مقوی صندب بریان کرده چهار درم پوست کاس مندرم مصطکی صمغ غری بریان  
 کثیر بریان بادیان بریان زنجبیل بریان هر دو احدیدرم سفوف از نود  
 که مفعول کم نماید و در و رانی مفید است و ماضم بادیان درم زیره سیاه شقال  
 زنجبیل درم این **سینه** در و بریان نماید نخوله اینسون هر دو احدیدرم  
 بودینه خشک سلمه هر یک شقال کوفه چینه سفوف از نود و درم شقال  
 خورند **دیگر** اگر کسب خوردن حبس بدین اسهال سفوف باید که کثیرا  
 سائیده بقدر نیم دام خورند و جنوات خورند مفید است **سینه** مافع  
 اسهال و اگر با سیره تم خورند خورند مفید حمایت امله خشک چار درم در آب  
 تر نمایند که مگر اصل باد و جویس از نود و گاه نصف بماند پی ماییدن آب صاف نموده



بکریا و آثار بقوام آورند در امراض معده بوجهی دیگر نیز نوشته شده با قدری صمغ عربی  
بریان و یکسیر خورند **جواب** نافع اسپهال مراری در معاسن حب اللس حار  
یکت میگویند در نیم من آب پزند تا نصف بماند صاف نموده سکنجبین بقوام آورند  
و اگر قدری طباسیر افزایند قوی گردد و صفت است حب اللس مرکب در وقت  
الدم گذشت **مجموع** مقوی معده قایم مقام انوشدارو در زوار است  
شیره اللس درم گسترخ سه درم دانه فاقه سود کوفی زر زکری در واحد  
درم زرنبا و نسبل الطیب صمغ عربی هر واحد درم منور سنگری پوست پروانه  
یکم درم کونیه چینه بانه چید بقوام آورند و **مجموع** سازند **رنگ** که این چندند  
که پسته است بقیم می آید قالیق نافع الصیاب صمغ ادسکن عراره مقوی معده  
سبب درم لوبت حب اللس و صمغ ادسکن در لطن نیز نافع اسپهال است **مقصود**  
بجز پوست انار صمغ عربی درم سه نیم هر واحد نیم بود و عنوان ربع بود **اگر اصل**  
سازند **رنگ** تا لم نشهای این چندند و آنچه پسته نوشته میشود قالیق معده  
احسن نفع مقوی قلب باز و یکسیر نسبل الطیب صمغ عربی دانه فاقه نار کوفی  
زرد درم و مندل سوده هر یک نیم بود اگر ربع بود یکی مرکب افزایند **رنگ** که این چندند

باب اول

باب اراض یا مادی سازند و در سایه چنگ نمایند **مفح** که برای رفع  
اسهال و گرمی و تقویت معده و قلب مفیدست زهر مبره خطائی طب سیر  
پوست از رخ گل سرین گل گاوزبان گاسرخ موخیم کدو شیرین صندل سوده  
حب اللس همین سفید هر یک درم پوست سپردن سبزه صغ غری موخیم  
خیار سن هر یک درم درم رس سح توله انار شده سکر سفید پنج توله کلاب  
بقدر قوا **طلد** نافع اسهال ابله را در روغن زرد بر میان کنند بعد  
بر آورده با آب بنزد و حوالی ناف طلدا نماید و امینون در عرق ادراک  
حلازه دو شسته قطره در ناف اندازند **سج** احواد سطح اسهال  
لب و در و خلط حاد علامت آن تشنگی و پمیدن شکم و در و امیالت  
و روج خون **میدج** صغ غری دانسته و طب سیر بریان و خورشاک  
سحق کرده لبربت انبار امیخته سخن کنند با نفوف معلما ما با نفوف  
طین لبربت حب اللس امیخته بجز در لیس طبعی بخورد نویسد نافع  
است و اگر در و شدید بود جارجم در آب گرم لبت کرده لعاب آن بگذرد  
و بقدری روغن بادام امیخته بنویسد و پیش از نمیه امعا را خلط و نقل نماید



قوی نهند زیر و آن خروج رطوبت مخاطیه است **مخاطیه** مخزن آن نقل  
بالبس **علائق** آن قدم تا اول محققات و نقل و جریان و در دوقض **خلج**  
تین طویست بر قات و باید دانست که زیر دوقض است صادق و کاذب  
صادق آنکه اگر مثل چار تخم بچور انداز راه بر از کهنس خارج شود پس استمال  
درین مضایقه اند و کاذب آنکه بسبب احوال و آنها از راه بر از نشود  
زیر کاذب تا که سهیل منرق نهند و سده از خارج نیاید قاضیات زهار  
استمال نماید غرض که تجمل قاضیات در اسپهال زجری خطی تا که کفین  
سبب نماید قاضی نهند زیرا که در دادن قاضیات موجب زیاد  
در دولا کی بیارت صفت چار تخم گریبان بارنگت تخم مرو در بر  
برابر همه و اول آنها را لعاب را خطمی لعاب پدیدانند که در غن بادین  
بر آورده باشند بنویسند اگر خروج دانه نشود پس زجری کاذب استمال  
مطبوخ سهیل منرق نماید من غلوس چار شترانج کور بادین میگویند و درم  
تخم خطمی خطمی مخلوقه غیب اشعب هر یک یکم درم سپستان است عدو  
کاذب بادین هر یک استمال میور منق تولد ادویه در آب جوش داده هرگاه  
بوم

سیوم حصه آب از کبر طریقی ماند صاف نموده طلوس خیار شیرین  
فردی روغن بادام دو نود و یک قطعه نموشد و روز دوم سهیل خار  
نخم بد کور بلعاب طور استعمال نمایند پس بعد بوم راحت همین سهیل  
روز دیگر گردید بعد استعمال سهیل در فوسده بند بر چ فایده است یا  
مقویات معده میل فرمایند **دوا** نافع زهر در وقت سیه و زردخم  
ریحان تود و رینم آثار آب بوی ساند و اگر در کلب بوی ساند تیر  
سپت و فیکه با و آثار باند از قاشق تخم ریحان مطبوخ نموشد و اگر  
ان رطوبت بالحمه لداعه است **علامت** آن خروج مره صفرا و وقت  
در مقدم است **علاج** آن مثل علاج لیسج است و اگر لیسج سید  
سردی مفرط که معتقد رسد علاج کمکید آب گرم و تندی بر وزن قسط  
و لسن بر جنت گرم فایده دارد **جوارش** **مقتضیات** نافع زهر و منف و بوی  
زهر سیاه بریان بلید سیاه بریان بروغن گاو و مرکب نیم جو  
صرف ماکوفه بریان یکجور مصطکی ثلث هر دو سید شور با قند معلوم لیسج  
سزیت و و درم و اگر مصطکی نبود کندز اندازند **مقتضیات** نافع زهر



دو سفلیا نامنوعی حرف تخم بر جان اسپغول حرف پروا حد در درم است  
درست دارند صمغ عربی که تخم خطمی پروا حد درم صوف سازند  
و اگر زعفران با بادیه بر سه تخم را بر این سازند سرت از درم  
تا چار درم **نمونه** حرف دو سفلیا زیره سیاه بر این همیشه سیاه بر این  
تخم کتان بر یک دو درم صوف سازند و حرف را درست دارند  
**بروز** نافع در بلغمی بویست همیشه کالی بویست به بر یک دو درم در آب  
منقوع بگلری طنج داده خشک نموده بر زمین گاد بر این سازند پس  
نر کتان کون باد میان حب الرشاد بر یک میان گرفته دو درم  
مصطکی بکمر سواری حب الرشاد کوفته تخم آنخته خود را در درم  
**بروز** نافع سبج و اسهال مراری و دموی با رنگ بر بر قطونا تخم  
حشاک بر حاض بر زعفران بر زعفران بر زعفران صمغ عربی است طین مغز کتان  
تخم خطمی اودیه کوفته طین مغز و طباسیر عکده دارند و باقی بر یک اودیه را  
بر این سازند و ای اسپغول کوفته بخت سرت به بکتور از این صوف بخت  
باشند و اگر سرت سید سرت حب الرشاد کوفته **نمونه** نافع در صمغ  
گل درین

کحل از شنبلیله تخم ریحان بریان اسپون بریان برود دست دارند  
تخم حماض برود احد در گرم کلیدار صمغ عربی استه بر یک در گرم  
سازند **سرفه طبعی** نسخه که عطاران این زبان ساخته میسر و سندان  
مبوه استه بریان صمغ عربی بر یک گرم کوفته بخته اسپون بریان  
تخم ریحان بریان بزرگیدام تا کوفته دست امیر **سرفه** نافع در تخم  
ریحان صمغ عربی مسادی برود احد بریان صمغ راب ایندو تخم ریحان  
دست دارند خوراک تولد لیره زیره سفید که نه ناله بلبند باشند  
**سرفه** نافع در بلغمی زیره سفید چار ماشه با خوله پنجاه افیون در  
سرخ بار یک سائده سه خوراک نمایند همراه آب برنج سنج عدس  
**سرفه** نافع در فم خطمی تخم خبازی برود احد بریان بر یک تخم درم  
استه بریان استه شهاب صمغ عربی طین مغز تبرک در شهاب شربت درم  
**سرفه** نافع در بلغمی صادق بلبله مسایه برود عن کاه بریان در بسته  
مخوده رکیس بادیان برود احد تولد سکر برابر مغز درج نموده بقدر شرح  
خورد **سرفه** نافع در بلغمی کندز ناخواه بر یک در صمغ عربی تخم خوراک



بخت سفوف سازد و بحرب فراج خورد **سفوف** مانع رحر مغمی در این  
بریان کون بریان صغ غنی بریان حب الرشاد بریان بلعدرنگ  
بریان زرخین بریان هر یک در درم کند و پوست نماش هر یک درم  
حب الرشاد را در دست دارند با فی سائیده سفوف سازد برت  
حب فراج **سبز بریان** مستعمل در زهر برای از لاق لعاب سببول  
لعاب حب الرشاد لعاب تخم گتان لعاب تخم حبه لعاب تخم حبه  
برنج لعاب سادی در زمانه کرده ما سکر نفو ام آورد **سفوف** مانع  
فروج اسعاد اسپهان د موی کثیر اشاخ گوزن کوفته مسادی سفوف  
سازند خوراک مشغال **سبز بریان** مانع سرف الدم و اسپهان و موی  
و سحج و بویسرا اجبار شد درم ضدل سنج چادر درم المله کلنار کو کلنار  
کرارح تخم حاص بر و احد در درم ضد سفید نمیر طل و برین آن سبز سازد  
و در اخر صغ غنی کثیر اطن سوره هر یک بعد فوام امیر **سفوف** مانع سحج  
در هر بار و عدد بر و احد در درم صغ غنی سدر برم انبون سدر برم  
فضل حبه سازند خوراک و حب کلنار و یک لطف **سبز بریان** سبها  
بویسری

بواسیری در ج که باشد در د بود نوشته اند که اگر رخنی شده  
بود بهتر این دوای نیست عرض بعضی بر این کرده دو درم سنبول  
بر این کرده دو توره اسهل بر این کرده در روغن زرد مثلد بروه  
بر این نموده کم گندناحم حاشان کم نسبت ایون کم کرسن التیج  
ایون درق اکنال بر یکس توره اوده کونده عت مو او اسنبول  
که او را در دست دارند بعمل بقوام آورده بخون سازند شربت  
ریح مقفال تا نیم عثمان کرب فراج **دوا** حفته بروغن سمرقین بکرم  
جه زوجه ب مو فوج و شسته و نیز فرقوم است که گاهی کتبت  
یکند در زعفران خفیف شرب آب گرم تنها و جلوس در آن **مهم**  
در د اسعادت اگر باشد در ریح **مقال** آن قراقر و انتفاج و تمدد عمر  
تقلد سکون مخوفج ریح و انتقال **درد** **مهم** احصاء نماید از **دوا**  
ریح و تعیل نماید اصل شرب آب را و زور محله خورند مثال سمرقین  
و کربو با و با خواه و کما د سازند از کم نسبت گل با بونه ریح و چون  
کمون خورند اگر باشد از بلغم علیظالرح علامت ان بروم درد



در موضع واحد خروج خلط بلغمی در بر راز و علاج این نسیه بلغم  
بعد نسیه استخوان فرض کند که در قونج مذکور شود و اگر از خلط  
صفراوی بود علامت زیادتی سنگی و لدغ و در موضع خروج  
صفرا در بر راز **علاج** اسپهان صفراست بطنج غریبی و پیر  
من بعد فیدیل اگر بر قطونا بروغن گل چرب کرده و شربت بفرست  
شربت ریاض المعاب پدیدانه نوشیدن و اگر باشد مصلحت است  
باقروح ماندان علاج آن نماید **قونج** و آن در سواری خروج  
ریح و بر راز است مع الوجع و آن حادث میشود از ریح و نقل  
یا بن و بلغم غلیظ و درم امعا **علاج** اخوز کند مادی بقونج از اندیز  
غلیظه و حبس بر راز ریح و از شرب آب بار دو اگر قونج با عسل  
بود خوش طبعی مسهل شربت و آب آن پیش از عین مناسب نمود  
همین غذا نمود آست که از خوردش سر ساخته باشند و عسل  
واجب است آب بگلاری عرق بادیان با عسل نوشند و هر  
ابتداء علاج نجفنه ادبی است پس در قونج ریجی خفته کند از رسد

و اطلیل

و اکلیل مرابونه و بزگزشت بادبان و قرطم و قنطورس و در بلوچی  
حصه قوی نماید از اشجاج و غار یقون و ترید و بابونه و حبه و قنطور  
لون و بزگمان و شبت و نوخار شیر و غلی امدار از در حصه مرق  
شل بر خطمی و خازری و بجاله و بزگمان و خیار شیر **حقنه** نافع قولنج  
و غلی و بلوچی و سوداوی و اشجاج کرم گزشت زیر بادبان از یک عذرم  
سنا فوج قرطم از یک درم گل ننبه حبه کمان از یک  
سه درم بابونه گل خطمی از یک کوی در آب جوش داده و چار  
بخ توله فلوس خار سردران حل کرده صاف نموده روغن بادام  
داخل کرده بدو مرتبه **حقنه** نماید **حقنه** که در وقت حرارت کفایت  
از غشاب آواز از یک سی دانته ننبه گل خطمی از یک چار درم  
برگ قهقذ و سه رازیانه دو درم گل خطمی سفید کف در آب  
جوشانند و درازده درم فلوس خار سردران حل کرده صاف  
نموده در روغن کنجد اضافه نموده بدو دفعه **حقنه** نمایند و  
گاهی اضافه کرده میوید میوید تم پین و تین روغن شبت و روغن



خروج بر ابی ریجی و بلغمی مفید است که اگر کما نمودن و بعد بقیه مرگانه در وی کرد  
در حمام رفته سنگ و حوالی شیره را با صابون مخلوط در آب گرم لبونیکه کشید  
انفعالت و در خروج شدید از آن بعد بقیه مثل سیرت احاص و نفوس است  
و بدترین قویج است که پند لب و روم حار و مایه عطش و التهاب بود که  
است ابتدا بقصد سلیم و قهقهه از راه السوجر محمول معر کما سر و کما بی است  
عنب الثعلب کشید **ناید** انکه عادی خوردن اضمون اند و کثرت خوردن  
اند برای قویج زیرا که اضمون کشید القرض و موجب بیوت است  
لبس لازم گرد فرقت حاره یا بارده کسب مزاج و ادمن و کوبیدن  
را و ذکر کنم چند ادویه مفید این مرض را **ازین** نافع قویج تخم سداب که  
تخم است عنب الثعلب تخم حطی با بونه بر یک قدری در آب کزنجور  
تا که نصف نماید صاف نموده در آن کشید **موجون** سنا گلی است  
و بیخ درم منفی است بر کبیرین گلستان بویت سدر زرد در یک  
مویز سفیدی بر مویز سفید دو وزن شربت و در مقابل **موجون** ملین طبع است  
مفعول معده نافع قویج مویز سفیدی نیم رطل دانه برادرده معطلی است درم

اند

ترید برده درم کلاب مقوم ادویه سائیده آمیزند تربت بجز درم  
اگر اداست نماید و اگر اداست نماید سه درم **جوزبوی** **نارنگ**  
سهیل بود اولی هم معجون نافع استفا در برده معده و کبد را تسکین  
دارد چینی شیطاح بر یک سه درم سیلیم سنبل الطیب فیه اسیمون فلفل دار  
فلفل قرمز دانه فلفلین تخم کرش بادامین جوزبویه بلخ بندی بر یک  
دو درم اسیمون سفونیا بر یک سه درم حب النبل چار درم لبخ بجز درم  
ترب محو ف بر دغن چرب کرده فانی بر یک سه درم مصل شمس  
**نارنگ** زنی را در درده ریخی از کوه و صم با سهاں بود این معجون است  
و ادم بسیار ناید کرد سادج زربا در گ بود نینه دانه سنبل فلفل  
مصلی سنبل الطیب جوزبویه مسد کوفی خولجان گاو زبان نارنگ  
نارنگ بر یک دو درم ماخواه درم کندر حب اللس زربا بر یک  
سه درم فند سه چند تربت و **جوزبوی نارنگ** نافع قویج ریخی  
محلل صبح و عین لطن نارنگ حر و اور و احد است درم زربا فلفل دار  
فلفل در احد چار درم دار چینی فلفل جوزبویه بر یک سه درم مصلی نیم



درم سفید برشته درم روغن گاو و جرب کرده در نیم درم مکر درم  
در شغال بگلاد **دوا در تربد** نفع قویج منهل بلغم نافع حمایت بلغمی تربد  
سفید برشته درم روغن گاو و جرب کرده در نیم درم مکر درم  
سایده آب سحارم خورند **طبخ** نافع قویج ریجی حرف چدرم در آب  
جوسانند و ندی فایند روغن گاو و باروغن کبجد از طکرده میسند  
در مع قویج ریجی و بلغمی غار یقون مسکج مقل خندید ستر فاد ستر یک درم  
صغر قویجی حار درم کوفته چخته آب مسوج حار از ندرت درم با هم  
**دوا در سبب** نافع کسی که عادی بقویج باشد منوخم پدا نحر سکر سادی سبه  
ماه گاد چار خندید کجور مسایده دستور حلوا سازند و بر روز کتوره خورند  
**قلوبیا** منکن اد جاع کما ستر زراح غلظت سفید قویج خاصه ریجی مفضل سیاه ناخواه  
شونیز حار خندید ستر افیون زبیره سیاه زبر راج سخ قفاح قویج  
سادی کوفته چخته نعل ستر ستر تا یک درم **نغون** که اجابت نوار  
بوست در زرد بادین ملک هوری سنا کی سادی سایده لفظ سنا  
آب گرم خورند و خواب **زین** که طبع کباید بر بل صومس شک سبهر

سکرار

شکر بر بر سائیده بر آتش معقود سازند و مانند خسته فرمائید کرده  
بر روغن چرب نموده بردارند **دیگر** موم دو درم نمک نیم درم در  
موم کشته سبب سازند و بر روغن چرب کرده بردارند و هر گاه  
سبب بر آید باز احاطه نماید **دیگر** قطعه از صابون مثل خسته فرمائید  
بر روغن چرب کرده بردارند و بنشین بر روغن سدا که صفت آن  
در فالج گدازد و نافع در در قویج است **دیگر** استقی روغن کنجد باشد  
نافع قویج است **دیگر** در ریاض منقول است هر که نبوش از قرن اهل  
حرف ندر ملحقه ماب العسل بار قویج عود نمیکند و شده درد موقوف  
**ناید** کسین حقه قنایرا مفید قویج نوشته اند و امر کرده باقیونی  
برای رفع فیض آن که یکسره تا کو و برابران موخا بر بنزد و در او ابرم کوبیده  
نقد سبب یا غمیز کن و قدری کباب خسته که ساز و می کشیده باشد تا درد  
کند بر اجابت زیاده از رساده و همچنان نمود و ناید هیت و مطلق بود  
درد و تا کو از خیار کشته شود **خدا** نافع قویج و درد ان غیر مدیخبر  
لبیر گاو سخی بلین نموده میگردم خدا **دیگر** مالید زهره بزر یا میگردم کرده



شکم می آید خاصه بکودک **طللا** نافع قویج صبر روغن میدا نخبه حلاکه  
طللا نامید **قرص کندر** و نافع در دوره و قویج که باشد از ریح کندر  
تخم نسبت در زاینه بر یک تخم کرفس است در نیم ماخواه دو نیم درم  
باب افراسیارد است **مغز خاخر** نافع قویج در هر گلستر تخم  
خطمی تخم خاخری بر یک درم درم سنا و کلی بویت که زرد گاد زاینه بر یک  
سه درم مویر منعی چار درم فلوکس خاخر سبز است درم ادویه کوه پسته  
مویر صلا کرده مغز خاخر سرد و گلاب بال صندل صاف نموده سه چند قوام  
آوردند گاهی اصانه نموده میبودند و خوب خراشیده منجم خوب کرده  
دو درم **سرفا** عادت شخصی خوردن انبوس بود و بویت امعاد نفس طبع  
اکثر بآن می یاند و قفس مزاج ریاح و اکثر امراض است بای آن این  
سرفا تخم فایده یافت بیدانه بادیان بر یک درم سنا و گاد زاینه  
گلستر سنا و کلی بر یک چار درم پنج خطمی تخم خطمی تخم خاخری مویر کندر  
برو احدی چند درم سبستان **سخت** عدد مویر منعی هفت درم انجیر سخت عدد  
تورندی سندی سنا و گاد زاینه اگر سنا و گاد زاینه سبستان سبستان **دیوان**

در این

کرم شکم پیدا میشود در اسهال و انقباض است یکی طویل که مسهبت است  
دوم حب القرح که مسهبت مگردد و آنه سیم مستدیر چهارم کرم غرور  
کرم سرکه که در اسهال مستقیم پیدا آید و این حادث میشود اگر تا طفل  
رواۃ اطعمه و آنکه مبالغه نکنند در شستن مقعد **علامت** دیدن و غرور معده  
و ذغ ان و مغض و خریز انسان و سلیمان و رطوبه از دهن و کبابی غمیان  
و خروج کرمها در بریزا حیا ناگزشت استها خاصه حب القرح **مدح**  
ان است که سه روز شیراشا مندا این حب با بمل از نرسنا و مکی گلفند  
هر واحد چ توله پوست له زرد بلبید رنگی بر یک دو توله زنجیر نویر متقی  
قبل بر تک کبابی بر واحد توله حب از نرسنا و با اظرفصل  
خورد بعد خوردن شیر پوست بند زرد بلبید انده سبیه سبیه کبابی ده  
درم ترید محو حب النیل بر یک نیم قین و طایع تک بند می بر یک  
سه درم کوفته نیمه حب سه چند لبه شربت با چادر درم و با بعد  
نوشیدن شیر این سوف استهان نمایند ترس در سنه ترکی فصل تک  
کبابی بر یک درم ترید بعد محو حب طایع حب النیل بر یک نیم درم کوفته



بکسرت نمایند و با این حب عمل آرند زیر سایه شش پرنگ کایا  
در صفت ترکی هر واحد دو شاگرد محو فانیستین زنجیر کتیرا بصرفه  
هر یک شش کوه خیمه چهار سازند و در بند بکسرت **حب قنیل** منقح  
دیدان و حب الفوع از معده و روده قنیل برگ بودینه برنگ کایا  
نمک مندی بویت که زرد مسادی چهار سازند شربت درم **نور**  
قنیل برنگ کایا نمک مندی بویت که زرد مک مندی هر یک دو درم برید  
مدر فانیذ برابر چهار سازند شربت و شقال آب گرم **طبخ اصل انار**  
بافع دیدان بکسرت که عرازه مزاج باشد باید داد بویت بیج انار کسرت  
بیج درخت قوت هر واحد دو تونه میگویند در آن جوش داده است  
صاف نموده بوشند و بعضی عوض بویت بیج قوت بیج انار سرین گند  
**نایب** نسخی بیماری دیدان در اسهال با دردم رفع حیات درمن بعد  
معده که لاحق او بود و اکثر رفع کرم می یابد چون بضم غام نمید گایا  
گرم هم بری آید برای او این محول کجور کردم و ساخته دردم بسایه  
کرد بودینه زار زار میوه سیون کجور بویت سترج دار چینی در کسرت

برو اجد درم ما خواه بعد درم کسیر ضدل بگلد کوبد هر یک دو درم  
مرا با ابله سائیده تخم دور کرده چهار عدد در وقت صبح و شب از بخت  
ناچار درم **دو** نافع کرم صفار اطفال که در مقعد پیدا میشود و کشتن او  
نوشته بر دهن برف ایمنه در مقعد بالذو علامت کرم صفار بگردد  
دغدغه مقعد و خروج آنها در برابر **شیرین** نافع کرم صفار اطفال موم  
و خبایم کشته شایسته از زرد و بعد نیم کپری مقعد طفل را متعاقب چراغ  
داشته کنار مقعد بکشد و کرم که نمودار شود بیرون بیاورد **از آن مقعد**  
**خروج مقعد** این مرض کبیر حادث میشود با اطفال و هم بعد از سه سال مویز  
**علاج** مویز گل مالیدن در روز استیاقه بمران پسند **ذره**  
نافع خروج مقعد اطفال سپستان گوزند که مقعد را بر دهن بچسب  
کرده در روز سازند و با بقات جوینداده در آب صاف نموده  
از آن استنجا نمایند **ذره** نافع خروج مقعد سم بز نوشته با گولهار  
بوست نارنگی بریان سادی کوفته چیته در روز بماند **ذره**  
نافع خروج مقعد شاخ گوزن شاخ گوسفند پسته کماند محرق



بر یک سوخته بعد چوب کردن مقعد زور بیا **مقعد گامی** بنیاد برین  
و گامی مقعد بوسه **علاج** آن فصدت و حجامت عصص و اصلاح  
خون و تنقیه خلط امراری و طلا بردن گل و سرکه و فصدی **مقعد**  
بگزار غلبه خون و صفرا باشد **علاج** حرقت و جمع در مقعد  
**علاج** فصد بلیق نمایند و عارضه خطمی از ریش و غرض **علاج**  
نیگرم نبوشند و هر گاه از فورم مقعد داخل شود خیزد زنده از آب گرم  
سسته مرغ آن مجوم و روغن گل نمایند و زرده تخم مرغ بکته بگرم خاد  
نمودن فایده دارد و اگر درد شدید بود افیون اضافه سازند **نفاق**  
**علاج** آن میوه حراره است **علاج** استعمال مرغ **علاج**  
و موم روغن که ساخته باشند از روغن گل و **علاج** موم در دراز  
فایده دارد و استعمال موم در شسته و کثیرا نافع است **علاج**  
مقعدت استعمال موم و کفایت خوبه و اگر درد شدید بود **علاج**  
**بواسیر** فزونی است که بر مقعد پیدا شد سبب این خون یا غلیظ **علاج**  
بصورت و اگر در دراز جاری بود دامنه باشد و اگر نه غما خواهد  
و اگر **علاج**





بر خون تا که سیاه بر آید نمکنند و وقتیکه خارج شود سرخ رنگ  
و در آمد صغف در بدن سابقین نهند مانند قوص که با او بر آب  
و اگر با کوریا در دوا تفاع بود در خون جاری بسیار گرم کرده نمند  
و استعمال مقویات جگر از هر دریا از خار و یار و کبب مزاج و حکم  
علو کجای در رساله خلاصه القوائین نوشته که در قوص قصب بر این  
اسهال بود که در نیم خنبله سیاه در روغن بر این و خوردن  
حصص بر نفیست **نایره** قطع کنانین کوسر بود صغف باه است  
خرمکنند لفضله و غصبت که در میان مفعود در میان قضیب است  
**نایره** آنها که در سن بلوغیت علت آنه پیدا میکنند از شلایونند  
بواسیر خالد که کیم چند ادویه مفید بواسیر **الطریقی نقل** نافع بواسیر حوض  
و بادوی بواسیر زرد بواسیر کالی بواسیر کالی که کثیر کف  
مقل محلول در آب گندم است خورد بود تو فادویه بر روغن چرب کرده  
بسه ذرین اسل **الطریقی نقل** نسجه دیگر خون کوسر بسیار  
بواسیر کالی زرد بواسیر کالی بواسیر کالی که کثرت بر روغن بادام

چرب نموده پلید زنگی در روغن زرد بریان منقش بر یک درم  
مقل اریق در روغن زرد که اخته صاف نموده بر یک شش درم  
حفظ غصه انار مؤخر نمیب بر یک دو درم تخم جامن بریان کرده طبل  
مغز طماکیر کبود بر یک درم کوفته بخته حبیدقتند لغوام آورند  
سربت بکوتوه **چرب مقل** نافع بو اسیر خونی و بادوی بو طیب پلید زرد  
بو طیب پلید انده بو طیب کابلی پلید زنگی بر یک نیم صد مغز  
شاح گوزن کوفته بر یک درم نامخواه سه درم مقل دو چند باب  
سازند **چرب مقل** نافع بو اسیر سیاه بو طیب پلید آبله بر یک  
مقل بر ارمه بگلدر سائیده **چرب** سازند سر رویت درم **مقل**  
ناطع خون بو اسیر نافع معص کز تو طیب پلید زرد بو طیب پلید  
پلید سیاه در روغن زرد بریان مؤخر بر یک دو درم دم  
مقل کوه گلنار بر یک درم بازنگ طماکیر بر واحد متقال بر یک درم  
مقل حصص دو درم پنج انبار مقل بر یک درم متقال ادویه کوفته بخته  
مقل بار گیندنا حلاکده صاف نموده بادوی پلید سه **چرب** سازند





پوست پنج گره در صفت نعلف بود نفوس ساخته خوراکی صفت است  
**نعلف** نافع خواهر بریمی دج کشد درم راز زاینه درم کوه خسته  
شربت درم **نعلف** نافع خواهر بریمی بو پخت درم زرد پودر است  
دانه میل باد بیان بر واحد دو درم ناخواه ساوج هندی نارنگ کبک  
نعلف کوه فارسی دج نعلف در راز زاینه دو درم نعلف تازه درم  
راد دروغن راز حاکمند و اندک راز کش گرم کرده از باره صفت کرده  
او در کوه خسته انجمنه بدو چند میل است شربت **نعلف**  
**نعلف** که سنگین درم خواهر بریمی درم زرد دروغن بران کوه خسته  
جود استاد درم زرد دروغن هر روز با نعلف شربت می آمیزند  
**نعلف** نافع خواهر بریمی مقوی بحد مطبوخ است سعد کوه خسته  
درم اراده درم کوه خسته با این است چهار بار یک است در طرفین  
با این کرده یک هفته در زین درم کشد بعد یک هفته را آورده است  
نقل و درم شربت که درم **نعلف** نافع خواهر بریمی است  
بیره سیاه سه دام درم نام است بسیار خسته صحت میزد و درم



روغن کچودنا بس نرم بپوشانند که آب بسوزد و روغن بماند و صفت  
بکار بریزد **روغن کراش** نافع بوی اسپر کند تا یکمین روز روغن کنجد نیم مصل باشد <sup>بمصل</sup>  
در آب مذکور حل کرده با هم بپوشانند تا روغن بماند و آب بسوزد و صفت  
حاجت طلای سازند **روغن زرد آرد** بسیار نافع بوی اسپر است فوخته زرد  
گرفته بی امزاج فند بطریق روغن بادام برآیند **روغن** نافع بوی اسپر  
زرد به عدد در روغن کنجد صد مثقال در شیشه انداخته چهار روز در آفتاب  
دارند بعد از آن روغن بر بوی اسپر مالند **دیگر** مالیدن روغن زرد  
چند بار بسکن درد بوی اسپر است **چون** نافع بوی اسپر صوبی و بادوی دورد  
شکم و کوب و بضم و خراج مواد بلغمی و سوداوی و نافع نفخ و قراقرق  
همسید زرد و همسید سیاه حصف مصل از روغن سائره اندک برکت تو له نم  
کنان پنج تولد افتمون دو تولد کوفته بچیت بر روغن خرب نموده با روغن  
شهد نمون سازند و بکتوله خوردند **چون** نافع بوی اسپر مصل ده مثقال  
پنجمثال اخیر یا مویز دانه بر آورده است مثقال در حرکت مثقال اخیر  
یا مویز بر چه مناسب باشد دانه بر آورده کثیر استحق کرده مصل کلوز گرفته

با هم آمیزند **مخول** مفید است بهال بوسیر یک سبزه بوسیر است  
انرا در آنه گلزار دم الاخوین بزرا نسیج بر یک دم نقل چار درم بلبلیمات را  
در روغن بریان ساخته نقل حل کرده اوویه کوفته نیمی شربت به قوام نماید  
شربت دو مثقال **فایده** شخصی اسهال معده با اسهال خون بوسیر است  
این نسخه فحشش برای او خوب نموده خلی مفید است تخم حاض غنم مورد و سبزه  
بر یک بوداده آله طباسیر کبود و زانه پیل خیش الحیدر مسوی برت  
و عمل با نما صفت دو چند اوویه است خوراک دو مثقال **فایده** شخصی را  
خون بوسیر جاری بکثرت شده بود و ضعف جاگر بهر سید و تنه و همه  
و اطراف و شکم بمقدار شش با عارض گردید چون از علاج کوه القینه  
شفا یافت باز خون بوسیر جاری شد برای تقویت جگر و رفع  
اجزای خون کویز نمودم و خوراندیم فایده بسیار نمود مرا با آله مرابله  
بر یک دو عدد زرا که سبزه نه ضدل لکله بسو قه کم کاسنی هر واحد درم  
پوست میرون سبزه دم الاخوین کهر باب حب اللس زهر مهره مسوق  
لکله طباسیر کبود تخم حاض بریان هر واحد درم شربت انار شیرین



انجبار قند سفید بر کبک میزند او و به خوراک و متقال **خجور** ممکن در دو بوسه  
خوب کھدن بجم کند تا کثیر آدی در ظرفی کرده دو دو گیرند **دیگر** برگ سبزه  
زرم در آب جوش داده خجور گیرند **دیگر** نذخین بسندن خاک کننده در نی  
بواسیر است **دوا** مافع بواسیر نونیز را سوخته سائیده بکھدارند و بر بواسیر  
چند دفعه مالیده بسند و بعضی غسل مخلوط نموده محمول نمودن مافع بواسیر  
نوشته اند الی سوختن بالمیدن در ور کردن بقم آورده اند **دوا** حبه  
بواسیر بیج که تازه آب سائیده قدری بر دانها بواسیر که وقت اجابت  
بر آید طلا نماید اگر ماین دوا در بسیار میکند لیکن کثیر النفع نوشته اند **دوا**  
که خون بواسیر نماید یا صکا و نیم آثار بنویسند و در وقتیکه پاره شیر کورین  
چسبند آب لیمو کاغذی بقیق از نذ در سیر و بنویسند در سه روز نماید میکند  
**دوا** که قطع خون بواسیر کند اول کعبه و مرابو طبعه خورده مالده آن سیر  
بر این دو درم در عرق کامسبی در عرق غلبه شکر بر آورده شربت حلاک  
باشراب انجبار با سیر زرد رنگ زیاد که بقدر دو تونه بسند حله کرده دو درم  
باید تک پدید بنویسند و اگر در مزاج حار و زایده بسند سیر و نیم خورده دو درم

نام بواسیر

**دوا** نافع بوسیر عونی و بادیهی ششمرج سه درم باب سائیده ما یکم درم  
شکر سنج بخورند **نوع** که خون بوزیریند نماید آمله رگ خالص و احوال در یکم  
باد آب است تر کرده صبح آصف آن **سند** نافع بوسیر و خون این  
نماید و لورش مسر وضع کند گل ارمنی درم کافور دانه افیون نیم دانه است  
مرغ اوغن گل موقام کاو و سفیده تخم مرغ یک درم مرست **سند**  
و برای درد و لورش بوسیر در عمل نهند سفیده تخم مرغ و در آن سب  
بمی نشیند اصلاح نماید که رنگ سفیدی بپند سبب گودس قدری بود  
گل و قدری خنجر آنجه طلا می کرده **طلد** دیگر نافع بوسیر و خارش آن  
موم مقل سنج خنجر یک درم افیون نیم دانه کافور دانه رغن گل  
است درم مرست **سند** **نشان** کلمه مولف است از لحم غلیظ  
و عدون و شرابین و شاد غلیظ حاس مر محوطه و محوی است و طبعی داند  
و بر اطاعت قوی لطیفین صلب مر لوطه کعبه طرف ایمن بلند تر از  
ایست و نشان بصورت کبریا طبعی است بوطی کحل مولف از طبقات  
و در طیفه و طبقه داخلی صلبت و بردن او عضله است یا این نشان



منغم گرداند و بول بی پرا حه بر نیاید **فایده** رنگینی بول و کوشش آن در کوشش  
بست و قوه شهوت مابست و عطش و شغل هر روزه کلیت و سفید  
رنگ بول و ضعف شهوت مابست و ضعف ظاهر باشد ظاهر مشایخ دلیل  
بروده است و نزال بدن و قوط شهوت باه و ضعف شهوت و ضعف  
در درم دلیل نزال کلیه و تمدد در در بلا نقل حسب وقت حلو و انتقال  
در درم دلیل ریاخ و کذا دلیل احوال مشابه از موضع آن توان کرد در کوشش  
بول زیاده دلیل حراره و بیاض و کثرت آن دلیل بروقه و فلک است  
و سلسله و غلظت دلیل رطوبت **در م کلیه دشانه** یا با باد عا رار درم غلظت  
بایضوق صفرا **علل** است **دائم** و بر در اطراف و سنگی و در در در در بول  
بجواری و در در موضع درم و جریان در در درم پمانه کبک استفتاح  
عانه و گاهی حبس برای **علل** اول فقد بکلیت یا ماض یا یا نفس و کوشش  
نار السور در غذا و سر نشسته یا با اسهول و پدیدانه بوق غلبت  
و ضا و با بر وجود صند و غلبت اشک و کاشنی و اگر سهیل خورد غیر از  
و در در سهیل دیگر بدند و یا با باد بلغمی **تشدت** آن نقل است **تشدت** در در

صفحه

خفیف **علاج** همدست از بابونه و زعفران و کوشک و کوشک و کوشک و کوشک  
در پشادگان و پشمون بگفتند علی و حقه را مطبوخ بابونه و اطمینان نسبت و سبب  
در سج موراحله و حکم و اما در صورتی که اکثر حدوث است بعد در دم خار  
یا بار علامت آن ثقل شدید و در دم و وقت لعل و نسبت که در  
نود سبب آن است قاعده **علاج** همدست اگر سبب کثرت خون بود ادوی  
مانندین روغن سبب و با بونه و ناموسین و همداد از بابونه و اطمینان و زعفران و حله  
و خطمی و زعفران و زعفران و اگر سبب در دم بون نباید در آرزین باشد که سبب  
داده باشد از بزرگان و حله و خطمی و حکم و زعفران و خطمی و حله **کلمات**  
**مشاه** فرق در پرده از موضع درد است در یک جهات کلمه باشد سرخ  
در یک جهات نیاید سفید و دیگر علامت کلمه بون غلیظ است در ابتدا شود  
و گاهی است از میگذرد اما هر سه تمام کلمه یا زخم و گاهی در باری با نظرف الم  
بع حد عارض کرد اصل و تعدد در دست و محوس بودن که گویا چربی مصلحت است  
حماة ثمانه خارش در اصل ذکر در خروج لعل سفید در بول و غلبه در در در در  
وقت است و روده از بزر **علاج** لازم است بر نیز از چربی و غلیظ و با و دیگر





مصطفی تعوام آورند **عقربا** وافع حماه کلیه حجر البهود سه درم  
خشم بوزه مغز خشم حارین خاک که تخم قلب واحد و درم بادیا  
تخم کزنش صغ عربی بر یک درم عقربا از دو سرت دو درم باب  
شقوق کجود اگر این ادویه را آب چذقند تعوام آورند معجون حجر البهود  
خوردند **عقربا** حجر البهود مدد کسل کلیه بیانه مخرج کوه مخرج خارین مغز  
بلغوزه از بر یک سدرم حجر البهود نماید درم کوفه بخته کسب سدر سرت  
دو درم باب **عقربا** وافع حماه کلیه چوب تان گرفته بسوزند و جاستر  
آن بقدر استمالیره خاک کوشند **مطبوخ قلب** صفت سنگ کلیه  
در الفلت سه درم بادیا ن ده درم در چهار پار آب بوش اند چون  
یک ساله آب عاید صاف نموده سه سه نهک سنگ و قدری روغن گاو  
انگشته نوشند **مطبوخ** دیگر خاک کوشند و آب او را بنهند  
جوارش گویند که صفت آن در امراض معده گدازت نافع حماه کلیه و ثمانه  
است و قطور روغن عقربا در اصل که صفت آن در بویا بر گدازت نافع حماه  
کلیه و ثمانه است در این روغن **مطبوخ** حماه و مفید بوده کلیه است و صفت آن



در فام گشت **دوانغ** حماة کلیه و زمانه سوس خود فام خارک بر کنکونه  
بر واحد نوره در پانده حسب اینده صبح صاف نموده کیلونه تخم قرزیه بر سیره ازان است  
بر آورده یکباشه حجر الیهوسا میدا بسیده با بخت عده فرس کالنج با شانه **مبند**  
**کلیه** بگای پند بسبب خراش حماة و گامی الحار و القطاع عرق گامی از خلط  
مراری باله گامی از الفخار و بید که باشد شده باشد از فرم **علاست** در دست  
موضع کلیه یا نیانه و خروج مده و خون در قنور با بول و قنور کلیه باشد سرخ و قنور  
شانه سفید **علاج** تعدیل خلط مراری است و پیرهن از ریشی عرق و مایع و حاض و  
تقلیل سرب و لازم است کون و عدم تعجب و پیرهن از جماع و استعمال  
زسته و دیگر اوضع باید رات و ریش و وارد م عاب با بخت کلسو  
می گمانیدن بهترین علاج فرود کلیه و و اجابت که ریشی مایع بر طعام بر  
تنقیح فرقه از زده و مادال کسک و صاب پیرهن و قنور طبلسیر و کمر او  
قنور کالنج بر حسب خاش نافع اند و اگر در دست بعد از این دوا استعمال نمایند  
بر رانج در انگام بنون فرولا کبار و در فرم هم کامو فرم مقابله میگزیم  
و سیاق ایمن شیرینان حل کرده در اصل کمانده فرود **علاج** در فرم  
از پند

تفویح است سبب آن نیز آنکه ظاهر می شود بر آن از خلط مراری بعد از  
تفویح گوید **عده** بر و اطراف و بول الدم دیده خروج نور صغیر از دهان  
و کله و در غده و در در موضع کلیه **علاج** فصد ساقین با سلیسیت و تمهید  
و نوشیدن خابو از دریا گل از منی در آب سوس و غذا که در کوه سفاح **علاج**  
**مانند** باشد از ماده مراری کورش و بدبوی بول و در کله **علاج** آن استعمال  
حوالی معده منصفه و نوشیدن مومات و لعانات مثل لعاب بیدانه و آب  
بروغن بادام و نشسته وضع و کثیر او غذا از کبوتر کبیر برنج ماسکک مصفد  
**رع کله** علامت آن تمدنی کرانی است و انتقال در **علاج** بادام اول  
که در آن تخم فزیه و خار خاک و قنده و بر شادسان داخل بود و شامند و در  
که ثبت و با بونه و اکسیر حبه سائیده ماسکک شامند و خماوار سدر است  
دست نماید و کما در سوس و نمک **علاج** سبب آن اغذیه بفاصله و باز یاد  
در طب است نقل ما حاره قلیه **عده** تمدنی نقل و اگر باشد با انتقال فقط  
از ریح است و اگر با نقل و بی انتقال باشد از ریح مع رطوبت **علاج** احتیاج است  
و نوشیدن بادام اول و مکاره غانه و نطون از او و مصله مثل سداب است و با بونه



و حلیت و تکمیل حاله کرم و تدبیر باوهان کرم **ضاد** نافع ریج کلبه و مثانه مغزید  
 از چرخ ساید نیگرم ضاد نماید **دوا** که مفید در دکلنه و مثانه میجست باره کولت  
 گاو یا بز را رکاره جا بجا گفته فلغمویه و حصص خوب بار یک ساید برون  
 نباشد و در ظرفی مسی که زیر آن شش یا نکه دارند با پارچه کولت گرم شود  
 جایی در در ریج میند که فوراً آرام میکنند **زوال کلبه** سبب آن یار یا دنی جامع  
 با کثرت ادرا یا بود مزاج **عسل** سفیدی رنگ و کثرت بول و در دست  
 کمی شهوة جامع و لاغری بدن **عسل** حلوا از نوزاد ام و لبه و مارچل لقبند  
 سفید نموده خوراند و در ادرا کین خوردن با نفع است **دماطین** و آن خروج  
 است بی تعب و تشنگی و پسنیده شود در زمان قصور این افراد جزه کلیت است  
 زیادنی تشنگی است **عسل** نوسیدن باه السوریت اکثر مایه در فصل  
 طایر و دوس و دماطین و ضاد بر کلبه از صندل و گلزار و سوبین شود گل آری  
 و اتفاقاً آب کاه و این فرس مفید است طبایر السوس از برون  
 است تخم خاص کینر کل از منی تخم فوفه گل سرخ تخم کاه موریک است **صندل**  
 سفید گلزار سماق صغ غری از هر واحد دوا کافور نصف است سازند

کوزن اندازد

سبب انار ترش آنخته و اگر نبات دباب **مردوم در شانه** نسبت ان سبب  
بودن بول الدم است با صفت و سقط بر شانه **عده** بر اطراف و غده  
بار و غشی **عده** نوشیدن کچین است خاصه عضلی و ادرن با دوی  
مفسد ملطه و خاکستر و آب انور کچین مفید و غذا خود آب  
**انور** یعنی نوراک سبب ان اگر از فراره جارت بول رنگین و بوزش  
اید اگر از قرص اندرون قشپ بودیم نیز با بول بر آید **عده** ان  
ادویه مذره بارده و لعاب اندامان سرد و محول **نخ دیگ** موزم خنجره  
موزم خیارین هم باشد کاج هم باشد موزم کدو سبب ان هم باشد موزم  
هم باشد موزم تربید هم باشد خرفه موزم موزم موزم موزم موزم  
شته سبب دم الاغین سبب اتفاقا سبب اصل الیوس سبب  
سبب لوجن هم باشد موزم کوشن است بزرگ است گلو هم باشد  
هم باشد کوفته چینه مار و سازند لعاب کچین سبب موزم سبب موزم  
و جار خشک موزم سبب موزم **عده** موزم موزم موزم موزم  
موزم موزم خیارین موزم موزم موزم موزم موزم موزم



خاک خرد و صغ عربی کثیر اطمین موزه بر واحد و درم بلعاب اسچول  
ساق سازند خوراک و **مشقال قرص کابنج** نافع سوزاک و فروغ کله و شانه  
و در بول کابنج چار و درم تخم خیارین تخم خرفه مقشر شده اصل کوس  
تخم حشاش سفید بر یک سه درم تخم صغ عربی اطمین موزه بر یک دو درم  
تخم کرفس درم افیون البدرم کوفته نخت بلعاب اسچول قرص کابنج  
**قرص** که فایم مقام قرص کابنج است دانه حشاش غیب اشعب منزه تخم  
خیار بر یک دو درم صغ عربی کثیر اطمین موزه کمد اصل کوس بر یک درم بلعاب  
اسچول قرص سازند **خوف** نافع سوزاک منزه خربوزه سنی درم  
تخم خیارین منزه تخم کدو سبزی تخم خرفه حشاش سفید بر یک ده درم کشته  
رگ بس از بر یک سه درم بر واحد درم قند سفید پرا بر خوف سازند  
شربت سه درم صغ و مسکه نام بر **مشقال** نافع سوزاک تخم خرفه  
تخم حشاش صغ عربی بر واحد و مشقال کثیر تخم کامور یک مشقال خوف  
بکتونه بسیر تر خورند **خوب** نافع سوزاک و چون سبب نماید آب یار با  
اطمین موزه مسادی سکر بر بر همه مراد در شفقت است بسیر داده کا و بخورند **خوب**

در ای سوزاک

**خوب** برای سوزاک نوزده ملی وانه الاچی کلان هر واحد درم کوفته  
بخت سس کسند و یکویضه صج دسه شام باب خورد و برور حرام  
باین وجه خورد که بقدر دوسه درام بزج سسرخ در آب استازند  
باب آن بنوشند تا سه روز **دوا** نافع سوزاک خار خشک در  
شیره سره بر آورده بنوشند **دیگر** ادامت خوردن سیرا بکنیوه  
تیرا باکم در یاد و قدری شکر صحت مدد عوقت ابول فرمن **رابع**  
نافع سوزاک برگ خا الله زیره سفید کثیر خار خشک نیم کوفته یک  
توره است بنسیانند و صج صاف نموده با بکنیوه شکر آمیخته کثیر است  
تا کوفته بخت خورده بالا در آن بنوشند **درون** نفعی بکار پی برای  
ضم اندرون قضیب تو یا بر سیر سه ماهه شب میا مند و رنج انا است  
بوسا مند که نصف باقی ماند در شب بگهدارند و از آن درون سازند  
و اگر در عمل خون ظاهر شود مضایقه ندانند و اگر در زیاده شود سیر و خزان  
چکانند **درون** نافع سوزاک دم الاغین کل ارمی هر واحد سه ماهه سیر  
سفیده کاسوی سرمه تو یا بر سیر بر این هر واحد یک کلسرخ پیرا



نوشته اند برگ خنجر یک شمشیر در آب تر کرده صبح ارفق نماید  
**شیاف** برای قوه نوراک معمول است کاسه خمد در در سنگ کثیرا کند و دم آن

گیر و در آن نشسته سفیده کمانوی سسته یک شمشیر امین کافور توپا و سحر فر  
مان کوه سدر یک سرنج مار با کونجینه شیاف بارک نماید در در اصول **نهد در**  
نافع نوراک مرد در سنگ نوشید در زلف حصص بر یک خدام توپا و سرنج

چارسرخ بدستور ارفق نماید **اروق** نافع نوراک بر یک سدر ارفق پودر  
آند مرد احد دم توپا و سرنج عودانگ از بار کوفته شب در آب تر نماید  
صبح کاه بر بند و صبح مر کرده وقت **مقطور** نافع زرقه ضب کند صبح

زشت مساوی بشیرت و صاب سفول با سفیده تخم مرغ مخلوط و کورند  
**عطر المول** اگر بسبب خلط حاد حده بول بود **عند** ان پرردی و کورن  
ست و بعد در اصل ادویه و اغذیه چاره **عسلج** بیره تخم فرم و سیره دانه جنس سفید

و سیره تخم خایرس بزراب برفه و شراب اجاص و شراب بلودت و اگر  
بسبب زدی شانه و ضعف است و ضعف و ارفق **عند** آن است که در بول  
حده کورن فرگینی نباشد **عسلج** اظرافل گیرد و جوارش کند تقوی **الذک**

نوشته اند

نموده خوردند **اروق** دیگر بکسید و دو عدد گل ارضی نشسته بپسگری چله کما  
 شب در آب ساینده صبح رزق مانند **اروق** اگر مابندارستی نشانه  
 و اعراض برود علاج آن استعمال ادویه قافیه حاره است مثل گندرو  
 حشاش سفید مخلوط بحب اللس و گندار و اگر اسهال و آره کثیره است که  
 مدارک لبوی نشانه در مویح محاری و مصغف نشانه **اروق** نافع نورانی  
 که در صف نماید و خشک گرداند جو تفسر شکوفه مسکه که مذهبند خالص  
 بر یک یا دو انار طسرخ پوست انار بر یک پنج لوله شب یا بریان دو  
 توله اینهمه در یک لثا آب بخوشانند چون نصف نماید صاف نموده  
 در شب بکشد از رزق در یک وقت بکار بی نمایند **عده** آن زینگی  
 بول است و عوارزه فراخ **علاج** نوشیدن ادویه مابوده جاب بول  
 اند مثل طما سیر و گندار و گل ارضی و تخم فند و تخم کاهو **عوارض** نارنگ  
 البول پوسته رزق پوسته آبله بروغن چوب کوده گندار  
 بعد پوست بیرون بسته بلوط بر یک دو مثقال کهدر ناخواه مرواح  
 مثقالی **عوارض** نافع تقطیر البول و ضعف نشانه و سردی آن برود



رحم و سخی کرده و معده و کبد را دفع ریح سعد کوفی نیم تنقال ساینده  
 و دیگر که مخرج نموده سه روز بخوبی مانند خاک نموده کوفته بخت با  
 باوانا رسکه تقویم آورد و همچون با بونه که مذکور است در سمان  
 کثرت بول است **دیگر** جوارش خوبان نافع افراط بول است **صفت آن**  
 در امراض معده کثرت **موجن** نافع ادرار بول و تقطیر آن و دفع کرد  
 مانند کندر بلوط گلزار شونیز کثرت از هر یک ده درم کرد یا زیره کباب  
 در ماخوآه از هر یک نیم درم بویسید زرد بویسید سیاه انده نفعی است  
 بلید مصفاگی از هر یک است درم غسل سردن تقویم آوردند است دو  
**نقال موجن** دفع کثرت بول و مفید است از آل حسب الحید  
 در جلد درم بلوط گلزار شونیز کندر هر یک ده درم طایسیر زیره سیاه  
 ماخوآه از هر یک نیم درم بویسید زرد بویسید سیاه انده بویسید سیاه  
 هر یک است درم غسل سردن او و سه شربت **نقال باد و نقال**  
**بلوط** نافع تقطیر البول و کسب بول و ادرار منی بلوط بریان ده درم صفا  
 ارنجی صغیری کندر تخم خاص بریان هر یک درم کوفته بخت است **نقال**  
 جالب

**نوف** حلس بول کدر سحر و خولجان زیزه سیاه طوطی کلس  
کسیر لکه پرورده جنگ نموده سادی نفوس زنده شریع  
نقال **عجیب** نافع ادرار بول سیلان منی کدر کماک مفصل کرد  
شده نفوس ساخته کچوراک مانند **ح** و نافع ادرار بول کدر بسا  
رکاب تو بر زانج است به کوفه چینه حب بقدر کنار دستی بندند  
یکج صج و شکه شام خورد و مواد بسا بالام عاره خاصه بجلد مهند  
کثرت بول است **بوع الواس** بیشتر منوی و بصیان و زایل مگردد و  
بلوغ و سب این بردشانه است دسترخواد عضله **علاج** سرخا خوردن  
نافع است و نفوس زیزه و کدر و حب اللس نموده معرل امتحیه  
خورانیدن مفید **و** نافع بول فی الواس معص ککید و حکم رجان قدر  
کوفه چینه خوردن و خولجان سائیده باب سرد خوردن عجمت است  
بول فی الواس **احباس بول** اگر کسب ورم مثانه ناکله بود ضد بای  
نمودن ضرورت بعد استعمال ادویه مدره و اگر کسب خلط بود  
که در موی بول حسید و غلظت لغدم اکل اغذیه غلیظ است و معول است



محرک است و علاج استعمال در ذات خود است مثل سیمون و برزگرش و  
و قود غیره و بر نفس را در آب که ادویه مدینه در آن جوشانده اند  
منفید است و در آب گرم فقط اندن نیز مفید است و سیره خار  
و خایرین و بادبان و تخم خربزه باب مرز و زنبور است و سیر برنگام  
نموده ذکر را در آن نهادن بدو میکند که گشادن بول و کافور <sup>بهدر</sup>  
سوره در سوراخ قضیب نهادن بول سبکی آید و کدالعه یعنی سوره  
قلبی مقدار جو در اصل گشادش و صا و سوره باب ترس آید زیر  
ناف بول مکی آید اما باید اطباء حسب بول علاج آن امر باب  
مرصه بلکه است از خطمی و قرحم و حلبه و برزگمان و سمع بادبان <sup>نشانه</sup>  
و اگر استرغاضه و عضد بود از بروده علاج آن حسن است استعمال معاصی  
حاره مثل سرود الحوس **سوف** نافع حسب بول خردل سوره قلمی <sup>حد</sup>  
استهانتا طررد برابر در خوراک نامند و عطر روغن جهاش <sup>و اصل</sup>  
در بول است و مذکور شود در جمع مفاسل و ندیس بر روغن سبزه  
بول است **دیگر** و در ریاض منقول است پوست پسته معی از بروده <sup>سوف</sup>  
بال

بات دی شکر و فوف نموده خوردن و دفع جسم بول است **دو**

بوی آمدن در بول سبب آن التفاح ما التفاح عرق کلبه است **صعق**

پس اگر سبب التفاح باشد اندک اندک ایدو اگر سبب التفاح باشد بسیار

دگر صعب است بول عس ایدو اگر سبب کل اعصار بول بود پس با عس

**علاج** لطفه و نسیه دم نقد با لیس با صاف نماید و تربت غاب کبیره

کوزه خوردند **دو** نافع بول الدم سبب بانی بریان شاخ گوزن موخته

کیر افسین بو گلزار صغ غنی بر یک گرم کوفته بجهت دفع سازند تربت دو درم و

از قوط سبب بیا نریمان و کیر ابرار گرفته در حق میسازند **دو** برای بول الدم

ضمیم نیست و کعبه و کوفه باریک نماید و بخورد و مالادون بقوع براده

بنوشند **آب زلال** برای بول الدم و جسم خون حصف نصیدت بوست اما زلال

تغیر از قاتیان حیمه التبرک سیر حادرس ضدل سرخ بر یک تدری در آب کثیر خورند

که نصف باندوران نشیند و اگر باشد در صعب کعبه استعمال اعدده و معاین

خوردند لوب مثل نمودم و نمودم اصل دوزه جسمش نصید و لبته با دوا بول الدم

مثل م الامخین و گلزار و افاقیا خوردند دفع نماید از جماع و اگر سبب کل از بول





تبروده منی باشد مثل زنجبیل و دار فلفل و خولجان و سقائش و سحر حدیث  
بلبلون مجنون شهید خورند **فایده** یعنی مردم را با باد ضعف ماه از کثرت  
حلق اول این طغولیت که منسرج می یوزد عروق در کرایان و علاج این  
طلا و او این حالت و درین اثر نکند استعجال خوردن و او استوی  
باه تسمیکه اثر نکند زیاده و مرطابیت و او این شیخ الرئیس در قانون  
نوشته که در تقوی باه مثل تخم سلیمت و تخم کلم و تخم کدو و تخم کمره درین  
تخم فرود تخم بلبلون و تخم ترب و تخم زیت و تخم کرفس و صلابت بلبلون و  
زداناد فلفل و در زار فلفل و هل لواء و کجند در رک و حب ارشاد و حب  
اللبن و حب فلفل و حب المرط و حله و اما صوب پس از آن خوردن  
و با قند و لیمو پخته و **ایا** شور و کباب ساس مثل قزفت و در برخی بسبب  
و حک و ملاطفه و اما لیمو کس حب صورت و لسان العصاره و تبه انخفا  
دلته و صمغ دریس و فندق و نارچیل و دراج اروج که از انبار کج کلک کند  
و حب سنه و بادام و اما صمغ پس مثل خلثیت و اما اصول پس درینها  
مل سحر کوف و بیهن سفید و سحر و زرنبا و در قبط سیرین و کفنه شلب





رشته با شرم بگوشا نند و قباوق جهان استند که لیسر ستریه بند چون لیسر  
جذب شود معقل توام نموده مخرج سازند و نگهدارند ستریه مثقال  
و از رشتی و خوراکت بر نمیزند در یک هفته تاثیر نمایان شود **موجن لوب** معوی  
باه و اعتیاد رشتی نماد و ام معولسته موج چو نوره نمونار چهل سوز کوهان  
کسب سینه موجب القطن موز خکدانه فوخم خزیره فوخم کدوس برین خوشکس  
سعد کجند سعید فوخم کجک بیان در زرعن ثعلب معوی خرماد و کجک  
بای رویان پروا حد توره شفاقل اینین تو در من کاه و زبان گل کاه و زبان  
ار لیسر موفض غویان لسان العصاره فوخم کجک تم بلهون و فوخم کدوخم  
سلفوم بوزیدان کلسر حریک و در دم خار خشک و در مثقال سعید کوهی  
خوردوبه لیسر ریچیل در قطن مصطکی فوغل کبابه خورد وانه میل در  
بست از برج عاقره خار کجک مثقال زرعوان درم سنگ بندرم قند  
سه چند و اگر منسطه خواهد زد و رعن و اعظم سم ما و او است و اگر رعن  
منوی نموده هفت عدد در روی آن داخل سازند در تقویت  
قوی گردد **سجور** تا فوره برای قوت باه و استراک از حکم علویان



دار چینی بادامین خوز بویه مشک مصطکی کندر کم خوز نائل مسابوی کوفته  
بجمله معجون سازند خوراکی بقدر کوفته معجون با توره **لبنه** لیسو دیگر  
امیون عاقل دو توره بر رانج سنبل الطیب عاقر قاقا سورنجان تخم  
ما توره بر یک توره کوفته بجمه معجون چند کوب سازند خوراکی است  
**معجون** معنوی ماه عاقر قاقا طبلدن که بهندی مال گنگلی گویند تخم زرد  
بر یک دانه زعفران خوز بویه پروا حدیم دانه حبل برمان  
خمس سفید کنجد بر یک تخم دانه روغن گاو دو دانه زردی پسته  
معنوی معجون خوز بویه سازند و بقدر خورم زرد خورند  
**معجون** مملوک معنوی ماه مسط مشک تخم عطر حبسی که عبارت از  
چوس است و زعفران بر یک تخم درم دار چینی شکر حبس  
پس معنوی دانه خوراکی نو حلقه زرد سولسته نوزار حبل بر یک  
دانه خوز بویه لیسو بود رس بهمنین بر یک دو درم معجون  
فقد سفید کیم رطل بدستور معجون سازند با بویه حلس را در کله  
سیر حل کرده داخل معجون سازند **ماوراء النهر** یعنی خود آب معنوی ماه

بموقعه شود

یک قطعه خود کمانی بخورم شربت موی دو درم تو در سنج درم یک طبلین  
نیدرم بهمن بصدق فصل کج کند ما است بر واحد میدرم دار چینی درم غفران  
دو مازدین گاو شش دام بطریق موزم لعل سیر کج و است از در بر در  
خورد **از روغن** مود موی است از پان لعل اول مایه چنگی است خورد  
ان مواد موی و باعث از یاد باه است معنی طاکینه مقده تقوی باه است  
اطلا نوشته اند بنصه را نیم خام باید خورد و غذا صبح و شام باید خورد و اگر کف  
مخلوط کرده از روغن را تمام باید خورد و بهمن بوده را بر روی این که قدر تمام  
باید خورد و علم غذای موی و بهمن است محصل کرد و تقوی باه است خصوصاً ماده  
یعنی سران و باغ موزم حد است تو موی است که **بجز** که در حق میوه جان  
قوی باجهان موی باه است میده گندم و از رو خود کمانی از واحد نیم پا در  
گاو چار دام در چهار پخته با کینان است مخلوط کرده خیر با طبعان نزد  
و چار دام روغن و کمر با لایه بان میسند و ناک بهم موی اندازند کین  
اب برگزینانند از رو خود **ص** یعنی حریره تقوی باه و دماغ و مود  
می است در که بعد جماع خورد و ضعف می از رو از کین می از اجزای میسند



زبان سپید میگردد و مجرب است، مونا دام مغز تو که موخ معصوم و مثال  
تو درین قلب معوی بر یک مثال مغز پنبه دانه دو درم خم حشاش سفید مثال  
در مجلس نصف مثال خونچنان نذریم سیر گاوی و واحد نیم با و معوی چارونه از  
مونا دام و موخ معصوم و مغز پنبه دانه دو خم حشاش در کلاب سیر سیره بر آورده  
مغز نموده کوفته چینه انجینه نرند تا بفلطت رسد معوی در مجلس مغز  
و خونچنان سائید انجینه کچول ضعیف دیگر داده فرود آورده سرد نموده  
تو در بی پائیده بنویسند **حلوانه** معوی باه است و پنبه نزع لغز دوام  
فانید در دام روغن زرد گرفته همه را یکی خوب نماید و بر آن انگشت  
گذارند و از مالتو چنان باشند که بچینه خود و روغن بگذارند قدری کلاب  
افزوده سرد نمایند و قدر بر دست مزاج خورند **سوسه** از غلظت نموده است  
معوی باه نیز الفواقیست سلیم سلق حذر حله که با هم چینه باشند معوی باه اند  
عصفور دراج تدر و کجه خردس نیم اینها معوی باه حفاق سیر بر گویند  
معوی باه است یعنی ماحص که عبارت از اجزای تازه و کسین آن در مزاج  
باه می آید نیم تقویت بدن و باه میکند از بیجا است که طبیبان در مجلس و مبارک

گویند چون بهم شد اگر کسی بود **در ملک** بر رانج بجا نشسته مویخ کرد و برین  
نشسته استند و خوشی نه باشد هم نیک باشد نه خود بر میان مفت است  
افزون است **در غوزان** با دانه پس شده پوست خشکان هم بدو ادویه  
کوته چیت در آب پوست خیمه کرده بعد که در دست می چسبند و در  
ماحت که خورد و اگر گرمی معلوم نماید شیره مویخ کرد و برین و  
هم تر بود و فرفه خورد **در حب** مشک فوطا خورد مشک خندید تر غیر  
طیبت مساوی در آب باز حل کرده بعد از نیم مقال حساب از رو  
یکی مازدی هم مرغ هم برست صبح خورد **در حب** مشک از حکیم علویان  
ماحت که افزون ندارد و عاقبت درم هم رکان است درم و سفید  
نه درم که البته چینه چینه سازند و بگردم خورد نوشته اند که تا که همو  
تخورد امثال **در حب** که چون مثل زیره ساخته در اجلس تمام  
آرد حبه سفید معطر افزون معوی کاو و فلفل سیاه مستی فضع که سر آنرا  
افزوده آنچه بر او بعد ف و سفید بگردم مساوی وزن چهارند  
و کفار بر بند **در حب** قوت باه نماید در فلفل یک شیره و دیگر



دار غلغل در شیر کوبش مانند که شیر خرب شود پس دار غلغل حرکت  
نموده ساینده هر روز یکدرم باشد درم نبات سببه خوردند **مغوف صی**  
مغوی یا به است بسته دو توده مغوی شده در چنل ساینده پس سینه  
بهم آمیخته هر روز یکدرم دو توده خورده پس نبات است و یکروز **مغوف** دادرار  
منی که از حوازه باشد و مویب غالب بود اسپغول درست تخم کاه بود  
دو درم تخم خرفه سه درم کشمش یکیم درم صج لبریت یکدرم دو درم  
خوردند **مغوف** مغوی یا به اصل تخم موصوفه فوج القطن بر سه برابر کوفته  
بجسته مغوف سازند هر روز یک توده خورند باد و توده سینه در این خورند  
قوی مزاج است و الاضعیف مزاج کس باشد **دواء العصفور** مغوی یا به  
کنجک مزاجی عدد انیون هم سسخ مسک سسخ زعفران چارسخ  
دار چینی مغز لیس با سرد احد یکمانه جوز بویه نصف اول جوز بویه را  
از شتر خالی کرده و او دو بیه ندکور کوفته چخته در جوز بویه ندکور کوفته چخته  
از جوز بویه ندکور بر سارند و سوراخ خوب همه از ما درام و نار چهل  
بجو کرده جوز بویه را در شکم کنجک سسخ موده بگردارند و شکم آنرا

از اسهال

در ششم کوفته مالابو آن برگ این سینه در روز غن کاوه و موه مصالحو  
بر این نمایند گاه بر این نو و نو آورده در غسل خالص ایدارند و از  
این قدر وزن بر قدر کجک خواهد مایه نماید در موسم سردی  
کجک خورده **سهند** بجم عن من شد و معنی خاکینه است  
باه از روی سینه شده در سس بناید اورک سهند خالص بر او  
بصند اگر کفته با هم است نمایند و نم بر است از نو و نو اگر بکند  
نقشب موی و سیدرم بر کجک کوفته امیرند خود بر **دوا** **موی**  
باه جار مزاج است بر کجک بصفی چندم در سید کاوه و جوشانند با عوام  
خورنده درم نقشب موی سائیده **سینه** **موی**  
که نقوی باه و اعصاب است در باره مزاج منو ملا در منو مذوق سهند  
منو طغوز نقشب موی بر واحد در سید کوفی نام خود غسل در چند  
ادویه سائیده در غسل امیته بکند از نو و بعد نوره خورند و چند  
اوست نمایند **سینه** **سینه** **سینه** در کسیر بار و غن کجک کتان بکند  
وصاف نموده در دل عاقره قحط تر برب بر کجک ری کوفته چته در آن



روغن اندازند و میامیزند و چندی مالند که گسستی وضع گردد **روغن زولو** معوی یاه  
 بگریزند مورچه کلدن که در قبرستان باشند زبردخت ایند زنی که صد عدد دارد  
 با همین مالکند در شبیه کرده در آن جمل و زردارند بعد روغن گرفته استعمال  
 در نوشته اند بعضی هفت عدد مورچه کلدن با روغن رس در شبیه کرده و گریزند  
 و در کفن گوشت یک کبابه روز روغن نموده مالند تا موی حاصل مالند قوه عیانت  
 از زنده و فریبی آرد **روغن زولو** معوی یاه است زولو کلدن هفت عدد در روغن  
 کجده موی خفاف نموده بر ضرب مالند **روغن مس** معوی یاه مانع مخلوق  
 سیاه رنگ و دام تم تربت دام فوج ال لاطین عمام بر سه ادریس  
 در نیم با روغن کجده کل سازند در شبیه نگهدارند و قدری از این استعمال  
**روغن موم** معوی یاه است و خلی نفیدت کجده گسستی و کفایت زینج بر حد  
 دام در شیر بر کهرل کرده جبهه بقدر خود وقت تمام صبح در شبیه گسستی که  
 حکمت نموده باشد روغن کشند و نگهدارند و بعد از کشتن مالند **روغن**  
**خروس** دافع غل حلق روغن کجده با و آثار موم میدا کجده با و آثار موم در راهم  
 جوشانند بجهه حکرده در شبیه نگهدارند و مالیده باشند مخلوق فایده میکند

ایام **روغن حنظل** معقوی باه علتیست قسم اول را در مزاجه گاو کبرل کرده  
ما حاصل است بن کوفه بعد از خود چهار ساعت در صبح آن در سینه کسی روغن  
کنند **روغن بزرگ** معقوی باه است زرنج طبعی نرم باو بار یک سائیده در  
نچاه رزقی بصدقه مزاج کبرل نموده که غلیظه گردد در سینه کسی روغن چکان  
و مالند و برگ پان مالند **روغن** که نمودا در چهار بزرگس معجزه  
در نچاه در م روغن یا همین جو سائیده مالیده صاف نموده در بزرگ  
فواکه بود یک در می سائیده مخرج نموده وقت حاجت بزود کوفه مالند  
**روغن** که معقوی باه است حوز بویه قرضل در رخی نو خلیفه سبب سبب  
نیم تا نوره بر یک توده در چهار توده روغن کبچد خالص کبرل کرده طلا میکرده  
مالند **طلا** که صفت رده و مردار کار بر بعضی رافع دید مزاج جوان  
زنگ که صفت شده سبب سبب کند و خون آن تسامند و با بول خر  
جوان که برابر خون سبب آفریند و کبرل سازند که بیدار شود در است  
اغذائیده حل کرده بر صفت مالند و یاد کنند که خاک کوه نمجان سبب  
کنند متواتر مرتبه اول کورش و آماس مکنید مرتبه دوم کورش که مالند



روز سه شنبه روز شنبه نخواستند اگر سه شنبه غلبه نماید امروز جماع کنند  
فوشته اند که سه شنبه لیس کافی اند **نهار** مقوی باه شکر و باد <sup>حاصل</sup>  
پینه جوک ساوی در کهن خوب حل کنند تا یکدفعه تمام نمایند <sup>باله</sup>  
برگ پان بندند **نهار** <sup>طله</sup> که مقوی باه است و جتن زود را مفید است  
گیرند باو بخان کلان بکند و فلفل در آن شربت عدد در روی بخلازند  
لبس ساریند تا باو بخان کلان بکند و فلفل در آن خشک در برش  
کنند نیم آن را در او اندامی بچوسانند چون روغن بچوس آید چهار پنج  
سیر شامی خراطین که در رکاب هم می رسند نیز در روغن اندازند  
یا خراطین سوخته نو و پس بوی سیر و پوست دور کرده نیز در روغن  
و بعد سوختن همه را یکی که لسان سازند تا لیس آن <sup>نوع</sup> طرفت دارند  
دما و هفته بر روز یکبار بزرگ مالند و برگ درخت سیتان  
بندند **طله** مقوی باه که سفید عا و قرما کرم محل بر واحد سه باه  
باله زهر شهاب یکبار در سراب روان است که روز کهن سازند  
بگدازند و وقت حاجت **طله** نموده باله برگ پان بندند

در یکدفعه

و تا بگفته نزدیکی عورت تمامند **طله** مقوی ماه زهره ماهی در وقت  
خوابن زربنج شرح مساوی دو با پس آب برگ تنبول کبرل کرده طلا بگردانند  
**ضاد** مقوی ماه چو گوش آدی پنه شوک صحرای بیج کبر سفید با هم  
سه روز کبرل نمایند و گند از نژاد و هفت ماه و نمایند **ضاد** مقوی ماه  
سپندان جب انواع خودل از بر یک است درم کوفته بخت بروغن سبزی  
کبرل کرده گرم نموده برود کبر بندند و بعضی فقط خودل بروغن سبزی کل  
طلا کردن نوشته اند **ضاد** مقوی و سمن در کرم ترختم تا توره  
دار چینی جب سفید بر یک دو درم مغز باد سلیمان نیم درم بروغن کبجد  
سعی نموده ضاد نمایند **طله** مقوی ماه او اراتنی انیون بر یک درم  
بیج کبر سفید بر یک درم کبجد سوهان کرده با آب سیده طلا نمایند **ضاد** مقوی  
ماه و مسک بر یک پنج عشر دو توله او اراتنی توله پوست بیج کبر سفید  
توله همه را بگرفته در زهره گاد سخن کرده جب مثل کنار بسته بگندارد  
در وقت حاجت آب بگویند ضاد سازند **طله** تخم خوزالتی دو حصه  
پوست آن یک حصه بار یک کوفته بروغن کبجد کبرل کرده با چار با پس سیده طلا سازند



**ضاد** معوی یا به بار ماهی و به شوک محرایی در بول بز نیز سه روز  
کهرن نمایند و ضاد سازند **دیگر** سیات ام عمل و دوام مرد و در اوند  
آهنی با دست آهن حل کنند که بکرات شود پس بر آیه بنهاده بر حسب  
بچند چون نفوذ شود در کنند و نزدیکی نمایند و باید که بعد طلا بگران  
رزد بگرم بندند و از رسته خام بچند همس طورتا مفت آور **دیگر**  
حلتیت از مزاجه بقو حل کرده طلا بگیرد **ضاد** لند ذکرند مفضل دراز  
آزاد شراب در آن تر نمایند بعد در زهره مرغ ساییده کهرن نموده  
حالتی نگهدارند در شراب است ساییده مواد خصه لب کند بعد  
خاک شدن جماع نمایند **طلد** بلاد در چینی عاقر و حاد نفل غول  
بوره ارمنی زیره گو سفید نفع غبی ز کجیل کباب مسادی بول سسته  
طلا نمایند **دیگر** در چینی سلیمه ننگ نجان کتور بول امیرند و بر  
طلا کنند چون خاک شود در مجامعت نمایند **ضاد** که لده تمام در باد بخان  
کلان در کل گرفته در خاک سرد گوارند و چند عدد مفضل در از در آن شده  
باد بخان سه روز نگهدارند و در چهارم بر آورده خاک نموده ساییده بول است

۱۲۰  
ضاد نمایند چون خشک شود منخول کار شوند **دیگر** ملد و موی صورت بوی  
خاکستر کرده بروغن یا همین آینه بر قضیب مالند و جماع نمایند و بعضی  
سبزی پنجاه کوبیده صوابی نیز آینه نوشته اند **دیگر** زهره زرع سیاه  
در فاضل برود و ساییده طلا کنند و نزدیکی عورت نمایند و نوشته اند اگر  
در جماع کردن از آن کنند عورتش بگردد و بعضی عوض از فصل مردار سنگ  
نوشته اند و بعضی زهره جودس سحر نوشته اند و بعضی خون جودس  
بعسل آینه طلا کردن برای ضاد نوشته اند **دوا** که اگر بعد جماع بزدر  
ماندستی نمی آرد مار ذور سینه ادرک ساییده و بعضی زهره کلاغ  
سیاه رنگتس حل کرده طلا کردن نوشته اند بعد جماع **دوا**  
که معظم در کتاب هندو در دم در شیر گاو میش تازه تر سازند و بعد  
پس از آن ساییده و نیم گرم بزدر کنند و از پارچه بسته دارند و حوا  
و صبح بآب گرم بسویزند چند روز متواتر عمل آرد و بعضی نوشته اند که اندر  
تسخیر کند قدر نیم تور در شیر ماده گاه بچوشانند تا بعد که چهارم حصه بماند  
پس ساییده بر قضیب مالند و ضاد نمایند و مالارگر گهنول بندند و نافه



عمل نمایند **دیگر** مالیدن شیر گوسفند موجب در پی بر عضو عضلانی است  
گاموشی در طرفیکه خواهند بر نموده بگندارند یا متعفن بود پس بر عضو کتفه  
آن میخوانند اول آب گرم آنرا مالیده بگویند تا بحد حرمت رسید  
پس آنست متعفن **مالند دیگر** و در شیعان شیرش با نید و خماد  
کرده بپزند و عام کتفه دارند و صبح آب گرم بگویند یا یکد که چند  
روز را دامت نمایند **دیگر** برشت کر را بسیر تازه مالند و بعد از این  
سایده بر آن مالند سبزه گرداند **دیگر** مسمن قصبه طایح اسارون  
بزرا نسیج لیمو اندر آن مسادی بر روغن گاو کشته مالند تا بهفت روز  
**علاج** اگر سبب آن ضعف قوه حراره مثل حراره ماسکه بود **علاج**  
آن خروج می از غر لغوط و بودن منی رقیق بسیر و نه کردن حراره  
مثل صفوه و حده منی و نه در مزاج **علاج** استوائع بن از رطوبت  
باشتهان در شامیدن ادویه حاره فایضه مثل اطرین کروی اطرین  
و شراب طعمش و مجون حش الحیدر و تدمین و رکن و عانه بر روغن  
سور و بر روغن بطور روغن بر کس و اگر سبب آن حراره و حده منی است

**وقت** آن لذت و حلاوت و وقت خروج و زردی رنگ **علاج**

استعمال مبردات و مرطبات که باشد در آن قرص مثل سیره  
حاص و سیره تخم خرفه بریان و تخم کامو لثا حشمتی حاشی و سنگبند و غذا  
عدس و برنج و اگر ضعف اعضای است و بعضی باه بعد از

آن پردازند و اگر از بسیاری می است علامت آن قوه  
الات تناسل است و علاج آن بسیاری جامع کردن و اگر ممکن باشد

فصد و تعلیل غذا خوردن **نوشته دار و کف و مسک**

طبع پوست حشمتی درم گاد زبان جوز بویه بسیار طبخ کرده

پل و نقل پوست پرده استه اسارون بر یک دو درم کل سرخ

درم کعبه کعبی حدیثی زعفران درم مشک حدیثی الملیح درم

پرورده نه درم حدیثی چند لجنی عارضه لرزه است نخل و ملین

طبیعت دست برای او خوبتر کردم بسیار مفید است **نوشته دار و کف**

بمکبت کو کما ریم رطل نمکونه در صفت من آب پرند چون <sup>بمکبت</sup>

سد آب صاف نموده دو درم جوز بویه نمکونه و یک درم انیون



مصری در بار چپسته در آن آب سرد و باز با تسلیه می کشند  
و صره مالیده باشند چون آب بیکرطل و نیم آرد صاف نموده تا بیکرطل  
شکر قوام آورند شربت از آن موافق مزاج و بادیه در دم هم کشند  
**قطعه** بر کسی که مداومت نماید بر یک یا یک خوردن گیت ای اماگ  
اماگ که گیت بهتر شراب از راه قیاس و هم ز روی ادراک  
**منی الدم** سبب آن ضعف کلیه و خصیة است علاج آن علاج بول الدم  
که باشد بسبب کلیه و مذکور شد در بول الدم و زود عن کتب معتصم  
حب اللسن آنجسته مکرر بدین نماید **شراب الاری** سبب آن یاد منی است  
و یاد ز او عینه منی یاد کرده با عضله که حافظ این شرط است یاد  
و سبب که در منی است پس آن با کثرت منی است **علائم آن** عدم  
ضعف از خروج در فوی و اعضاء علاج تقیل غذا و قصد سلیم و استعمال  
مخففات منی و مغفلات آن در حمایت است و منع اغذیه مولده منی  
و یاد ز وقت منی وقت آن آن مشاهده نیست و علاج آن  
مغفلات مثل روگه گوشت گاو و یا برب حده منی است **علائم** آن

لذخ و حدة وقت خروج منی **علاج** آن ادریه و شربه بارده مثل  
غالب بزقطونا و سیره جس و شربت بلور و سبب که در ادریه منی است  
پس آن ضعف قوه بلکه نسبت بود مزاج و علامت آن از آن است  
بجز غوطه و علاج آن استعمال فواصیات مثل افاقیا و ضدل و کلکار  
و کسیر و گل ارمنی و حر اللس و طراش و مجذرات صوف قلیل  
یا بسبب ترکیب عبارت از لیسنج و عدد سبب است هر خار  
ادریه منی پس برای لیسنج و استرخا علامت خاص ایند که کور کنند  
و در سخت لیسنج و استرخا و یا بسبب در کلیه است بسبب قبان شحم آن و  
علامت آن علامات ضعف کلیه است و علاج آنها و سبب که در معاد  
است پس از این فکر در بسیاری جاع و سنین حکایات جاع است  
و بسبب تصور حرکت ادر اعصابی منی یعنی که برای او مخلوق است و گاهی  
عارض میگردد بر زنان نیز ادرار منی و منی بسبب ضعف رحم و استرخا و ادریه  
آن و علاج آن مثل علاج مردان است و لا علاج سیلان منی و منی  
جسید باز از شدت کحل است و استعمال مبردات بسبب قطر و خوردن اطعمه



و بر سر از اغذیه کثیر العواد در بعضی که منی مثل بار بار بر می آید سبب علت  
نهی است **علاج** بزرگ باصیت و تعویب استعمال مویزها **کثره** **اصفهان** **سبب** آن  
مثل سبب در می است و علاج بدستور علاج او در حکم کاهو هر روز در دم  
نویسیدن قاطع کثرت احتلام است **امراض صفاق در رب** باید دست که اسهال  
عبارت است از معده و جگر و امواد غیره آنچه در بطون کله عاقل کرده شده  
سخت و عضلات جلدت جواب اول که مالای حن است میگویند  
آنرا شرب مولف اردو طبقه عشای است از شرب و آورده و  
یا قه و بجم عشای قوی که مالای شرب است از اصفهان گویند و حجام  
فوق عضلات است و بجم جلدت می عراق بعضی جلد را عراق گویند و الله  
صح هو الله دل بسر کما که عشاء صفاق یعنی شربت سهند و سبب که در  
در حوی لطیف است این که ساده شود سبب طریبات مرصه یا در آن  
با اگر آن یا از جای جستن با باد غلیظ باغریه و ازین سبب کسادی برده  
جانب بار و ده مکنش است و در اید از اقمیده الامعا گویند علامت عدم رجوع  
سبب است که عارض شود آدی در خونج و اگر رجوع در آید سبب الرجوع

این است

پرشان است بسهولت بوزره و اگر آب فرو داید فسیله الماء مانند  
و علامت آن بودن اتصال مایه پس قلب بول و اگر رطوبت غلیظ فرو  
آید فرو نمی خوانند و اینهمه را قوت و قوه و قرو با حفظ مطلق نیز گویند  
**عسلج** مرکب متلا و منع حرکات قوت و جماع و ترک منغفات و لیثات  
و استعمال جوهر شات کاسه ریاح مثل نمویله در ریخی و فماد از سرداب و  
قویج و روح و مرر کوس و لیمکت از ادویه قابله و در امقای او شریک است  
بر قی بدت مودک شدن در آب گرم بعد از فماد از مصطکی او چور سرد  
ایدروت و کندزه افاقیا و کلسار و دم الاخون و اینها و حفظ در اسکن  
و غیره و استعمال جوهر شات نمویله در فسیله ریخی و فماد از سرداب و قویج و  
روح و کویج و نمیز کجوش و عسلج مایه ایزل است و اخراج آب بعد از ایزل  
دیگر علاج استقار رتی بکار برند و فماد با ادویه کاسه است از نزد مثل را  
حب ملوط اسعد و کرسی کاو و فلفل و کونج و لواق غر فمکه این بر آب  
غیر از در آب **فایده** اگر خصیه جائز است بزرگک نوعی نیز انگشت است  
چپ داغ کنند و اگر خصیه چپ بزرگک نوعی نیز انگشت نیز است داغ کنند



**دیگر** ادخال حلقه از زعفران و از زردی که اجساد تبر و از آن مجازی علت  
کثیر النفع در ابتدا نوشته اند **لغوف** نافع متن ریخی تا خواه بود سرد  
مساوی لغوف ساخته چند روز خوردند **مطبوخ** نافع متن ریخی حکم کتب  
بچند روز در سی و دو دوام آب بکوشانند تا چهارم مانند صابون که  
ده درم از من کا و دیگر مامینه استاده شده بوشند **فهاد** نافع متن  
ریخی چشم کزفش آهنون را زانیه تا خواه کون بر یک است درم کلقتند  
عسلی ده درم بر صبح بوشند **فهاد** نافع کلانی حصه ریخیل طین موهه منور  
حب الطین کینه سیاه با یک کوفته در بول تا دگما و بخته فهاد کمانند  
**دیگر** سرگین بر بونقه بزرا نیج برابر گرفته سائیده با آب گرم **طلای** سازند  
**دیگر** تخم خوراکی در سیره بر یک چکان سائیده مخلوط نمایند **درم** **دراغ**  
علامت حار شده درد در کرمی و التهاب سرخی رنگ و علامت  
قلب درد و سفیدی رنگ و امی درم و درم اگر در کسین در اعراض  
تخفیف میابد و آنچه در سینه بوشنده اعراض **عسل** در حار بوشند  
صافن با سلق فهاد از اردو و بزرا نیج در **دراغ** کد و در آب سرد

تسخیر نمایند و در گرم بارد و اگر گرم شود آبی سرد بر آن پدید می آید که علاج  
 است و صماد بادیه پخته محله مثل قفل و بابونه و کاجیل و در آن سرکه کبود  
 باقی در گرم و اگر در گرم و صماد مثل بابونه و صندل و بومبک کمان در زره و قفل  
 یا نج قفل که سائیده نیم گرم **خامه** و نافع در رم خصیه حار و طاری آن  
 قصب نیم باور در کیم از آب کجوشا سبز گاه نصف یا یک خصیه را با آن  
 بسوزند و قفل خامه نماید **خامه** نافع در رم خصیه حار و سرد مثل سرکه کبود یا کاجیل  
 خصی سرد و مساوی با یک ستر یا با یک غصه اشک تر بار و غصه  
 خامه نماید و بعضی داشته اند که در زنجبیل سائیده یا میوه سائیده خامه نماید  
**دیگر** زنجبیل حار در رم خصیه است **طله** نافع در رم خصیه حار و سرد  
 پدید زرد و پسته پسته سائیده **طله** خامه نماید **خامه** سردی در رم خصیه بارد قفل  
 از روغن کندر هر دو را حل کرده بموم در روغن کجود خواسته در باون  
 مانند تا هموار شود صماد نماید **خامه** نافع در رم خصیه شک ستر و عروق  
 اصف و قدری از روغن کجود جویشا سائیده یا غلیظ شود سائیده بر دم  
 خصیه سگرم خامه نماید **طله** نافع در رم خصیه بابونه آرد حبه خرابه و در دم

صماد بادیه پخته  
 محله مثل قفل  
 و بابونه  
 و کاجیل  
 در آن سرکه کبود  
 باقی در گرم  
 و اگر در گرم  
 و صماد مثل  
 بابونه و صندل  
 و بومبک کمان  
 در زره و قفل  
 یا نج قفل  
 که سائیده  
 نیم گرم  
**خامه**  
 و نافع  
 در رم خصیه  
 حار و طاری  
 آن  
 قصب نیم  
 باور در کیم  
 از آب کجوشا  
 سبز گاه  
 نصف یا یک  
 خصیه را با آن



خطمی بجز کبر که ضامد نامند **ضامد** نافع در رم خصیه باردخشم بد اجرب  
سایند نامگرم طلا نامند در روز دو بار **ضامد** نافع بزبه خصیه در روز  
تخم مرغ زرد جو سبب سبیده اینجه نگیم ضامد نامند **ضامد** نافع صلابت  
زیره گا و عسل میا میزند و طلا نامند و فقط زیره گا و مالیدن نافع در  
نوسته از **ضامد** نافع در رم خصیه موی صلبه نغمه پدید آید زیره سیاه موی  
گل بابونه اکلیل قند با قند حله دقین سوسا **در رم** نافع در رم خصیه بابونه  
اکلیل زیره سیاه مغل بر یک نیم توله آرد جو توله **لازد تخم** مرغ عدد در روغن نمک  
دو دام تخم نمک نیم توله موم سفید نیم دام بطریق مرهم ساخته استعمال نماید  
**در رم** نافع قند صبیان حنظل گلان دو عدد در روغن کج نیم انار یک  
یک انار حنظل مارچیم بارچیم کرده در آب روغن سبزه از روغن کج  
که روغن نماید و آب صاف کرده نگهدارند در روز چند بار  
میگرم بالیده **حکله ذکره** سبب آن مواد حاره صغیر و باله  
با خون بودادی متعفن است **ضامد** نافع با سبب حماقت و اسهال  
قبلیه پشانه و طلا بر روغن گل و سرکه غسل آب بکر عبده طلا سفید

در سبب از اشما و حاره **فهاد** نافع حکه خضیه و ذکر کلج و دیگر که خواص هر دو  
نشسته کلنار تا نماید بکبر و روغن گل او در همه سادوی گرفته شده  
در سبب که در روغن گل آمیخته فهاد نماید و نسام باب بکرم بسته تا فهاد  
**زنج** و **دگر** فو و روح این مواضع بودی اندامال فر علاج نباید کرد  
از رقیقه بعد بضع دستمال فرور و صراهم و اگر خون غالب بود فصد استنق نماید  
**دو** نافع فروح خضیه کاغذ نوشته خاکستر خوب انگور آب در آن  
تر کرده بر آن بسپند **دیگر** نافع فروح ذکر قبیل بار و روغن کبجد آمیخته نماید  
**دیگر** جنام بار یک ساخته بر فو در و نماید و مرد از سنگ خضیه  
و شادنج کلنار نافع است در و را و اگر ناستد حصیه بدون اگر بس  
سوراج جلفیت فروح مایه بردارند **ایوانج** در کسب آن فو و روح  
قیس **علاج** قلیس کنند ملبیات مثل او بان از قیل روغن کبجد  
و روغن بوسن و روغن قسط و محوم لطیفه از قیل مهربان و سه لبط  
و مبه قاز مخر قلم حیوانات از قیل نوساق گاود و نوساق گوزن و نوساق  
ساق کوسفند و در نوم ارحام و غیر حمام و نطوان باب گرم در حمام نافع است



و بعد از این در طول بدست راست رانند و در گریه فرودت **از راه چشم** گویند  
مرفوع می شود با ذوق بطین پس گویا می شود بول و حادث می شود و نقطه و در **مسعود**  
وقت خروج مواد از ارتفاع اندک در دست چپ دیگر نیست **علاج** است  
استحمام و آب زلال و مالیدن روغن زیتون و مابون به جلد و اکلین و تخم **بزرگ**  
نهاده تدریج کبکب عظم این گاهی عارض می شود انشراح عظم نه بر سر و دم  
بر سر زبیدی و فرونی علاج گل از منی انشراح لبر که در آنست نیز کار ضار نموده  
باشند **عده لوط** مرضیت که در کاموت وقت از آن به اجتناب عاید می شود  
آید **علاج** بعد از اغتسال از عاید جامع نماید و از قاضیات مثل افاقیا  
و کلکاز و المه و کندر و مار و باب صغیر شایسته و معتقد دارند **از راه**  
**رحم** عصبانیت مولف از کیفیات عصب و در وضعیت و موضع **رحم**  
شانه و قدام معام مستقیم بود و فوات عروق بدان مثل گشته و از **رحم**  
ست محاذی فرج برای خروج طمث و جنس و عنق رحم می لحمی صلب است  
شکلش برین افاده که در حالت **علاج** جنین فراخ می شود و بر کنار رحم  
و در فونیت از پیچیده ران آمده می جا بستن و یکی جانب چپ است

بار اول گفته شد

زود و طر عمید باشند و در رحم دو نفوس است و عروق استخوان و رحم هم  
پوسته **عقر عظیمه** اگر بند معنی آنکه زان استین شده شود و آن سبب  
از سبب اینست که مثل گوشت مزاج رحم خار باشد یا باره یا طریقت  
سازج یا بادی پس تدارک آن باید نمود و غلظت و سببای  
چون  
چون دلیل حراره رحم و وقت خون و بطور صفت عدم حرمت  
بروده و دلیل بیوستگی فرج و کمی خض و دلیل رطوبت سیدان  
طریقت علاج سینه و در بادی و تعدیل در سازج است و اگر سبب  
سمن باشد تهذیب نماید و عکس و اگر از حبس خض نباشد ادرار را بدو  
دره و اگر از ناد که در رحم باشد و نشان آن ارتفاع عانه مانده و بطور  
یاد از فرج و وقت جماع و علاج آن کسر مال و اگر فرم رحم از محاذی فرج  
سرخ باشد از دایه درست نماید و گاهی سبب عوارض جانبی مرد است  
می پس علاج آن نماید و این عقر مجانی است و گاهی بی سبب است  
در مرد یازن مانند حال نسجه که نمزند و این عقر حقیقی است و کلا علاج  
و طریق امتحان اطباء چنین متور کرده اند که بگریزند مغف دانند که مغف دانند



چون هفت آرد با قلا و بگذا رند در ظرف نو که پر از گل یک سبده بکنند  
بردی یکی هفت روز پس اگر بودی حبت عمو از طرف او یا بول کند  
در پنج کاهو ماکید و جدا جدا پس از بول که در وقت حبت بود عمو از جا  
آوست **سفره بادقاج** برای حامله شدن و ندران قبل کوفته بچکه بنا  
بر آرمخته نگهدارند روزیکه از عین فارغ شوند بقدر نه ماهه تا  
روز خورند و بعد از روزی هفتم نزدیک مردمانند در سه روز حامله شوند  
معین بر جمل در آرمخته شکر بر آرمخته کف دست بعد از خوردن  
نایسه درین بعد نزدیک شود **سفره معین** بر جمل مرکب نوسل در دو  
سادی سائده بوزن چهار سرح حبس بند و هر روز یکی خوردند  
حایض بند بعد یک شدن نزدیک گوهر کند **سفره چوب قهق** چوب قهق  
سبت کوفته بچینه بار و عن و سکر حلوا بچینه است روز بزین بخورند  
و نزدیک مرد رود در آرمشی مابری بر هر **سفره** بچینه است  
زن مشک مصل بر یک دو دانگ عنبر دانگ سائده معین خام سبب سازند  
دو روز سبت یک آب دیگری روز بردارند و بعد از دور و بخام رود

و چون از حمام بر آید نزد یکی از هم نماید **دیگر** نوشته اند که لکل آبرو بعد  
از هر دو استن بوسه بر محل است **تدبیر حاکمه** باید دست که حاکمه را در  
ست برهنه از صفه که سهل خصوص قبل ماه رابع و هم بعد ماه منضم در آن  
دور است و از قزع و آواز ناله و از شمشیر بسیار بد بود برای دفع  
خواب کل استخوان چنانکه کتب است و بعد ماه دوم برهنه  
از جاع نیز نامند و در جهت حاکمه که بسیار جوار می خایند از آن  
باشد و بد آنکه حاکمه که بان است و صبح استنها بود و با عدم عوارض مثل  
دارد در در و غشبان است و حسن کند ثقل جانب این در بزرگی است  
رینه سرخی استخوان و متحرک است بسیار و این اول است مشهور است  
استاده و در اعجاب کند سر و دست بچین دلیل است که پس را بر آید و آنکه  
باشد بکس دختر را بد و نیز نوشته که چون حاکمه پیش در کف دست  
داشته شیر بر آن دوشد اگر پیش متحرک شود علامت است و اگر  
متحرک شود علامت دختر و نیز نوشته اند که برکت استن خاک کرده در  
پینی عورت حاکمه نفوخ کند اگر عورت آید دختر را بد و اگر عطفه آید پری



**کینت و بدین** چون مرد وزن را یکدگر کوه غمه از آن شود فرج شود و در بزم  
 زار گیرد و مزاج رجم خالی از سوز مزاج باشد از قوت کافه که در زمی بود  
 و از قوت مستفاده که در زمی زن است در آن مزاجی و علیا حال  
 چهار نقطه مانند حیات پیدا می شود یکی در محل دل دوم در محل  
 دماغ سوم در محل جگر و چهارم بر تنه و این سبب است بحالت اولی بعد  
 نقطه های سرخ ظاهر شود و بالا عروق پیدا گردد و بحالت ثانیه  
 بعد علقه شود و این حالت ثانیه است پشتر منضم می شود مستعد قبول صوت  
 حیوانی و استعداد تمیز اعضا گردد و این حالت را بجهت پس مزاج که در  
 و آب خالص گردد و اعضا اصلی تمام شوند و این حالت خام است بعد از آن  
 تنه اعضا خلقت یابند و این حالت ساد است ایما باید و همیشه <sup>تفصل</sup> مستقیم  
 رجم کوه بسته و در دو کف بر زانو نهاده در دو طرف است باز در زانو  
 انگنده چنانچه بینی میان دو زانو بود و غشیه که گرد جنین بر آمده است اول  
 مشیمه و دوم لعانی و غشای سوم را سلاخ می نامند و این غشای حافظ  
 است از افات و صد **سومین** حافظ جنین را در مزاج لولو که با آب محرق <sup>حد</sup>

مقتضی

منقال بهمن در فرج وانه فاطمین قره در چینی کبابه سبل الطیب خود  
گلنار عصف بر هر حد درم گلسترخ طیار صیدل بوده هر دو حد و درم خود  
کبابه زریناد که کالی بر یکدیرم قند و چند بیره مرابا آبله که **نقد**  
**فاطمه** دافع شهوت طین زبان حامله فاطمه ده درم کبابه منقال آن  
مات سایده سه ماه هر روز بخورند **و** برای دفع خارش و کورس  
فرج زبان حامله لعاب خطمی کل سر سویی بیره غنیمت اشک بزرگ کلابند  
**دیگر** کافور ریاحی یعنی بهیم سینی در گلاب سایده در فرج مالند **عسر**  
**ولادت** باید دشت هر گاه عورت را ماه نهم شروع شود باید که در آن  
و فرقات و البیان و غیره دادن شروع نمایند و وقت زادن از  
عطر ایست در درازند و پوست خیارشور بقدر چار منقال ما و بان  
بر سبب آن بزرگد و منقال بقدر بزرگ جو شایده نوشانیدن برای  
ولاده عجیب تاثیر است و استعمال منوطات در آنست و بند کلاب  
منجین و فم معین است بر شهیل و ولاده و نویسن علیه و کل ما بونه  
جوش داده پیش ولادت میکنند باید بقدر دود و منقال شهیل شکر



دهند و نوشته اند که اگر سنگ مقلد در دست گرفتند پس در لادت میکنند  
و در و که بعد ولادت میباید چهل گندم خوردن مفید است و کذا بگوید  
بر سعادت اول کردن و هم چنین طبع سلیمه مفید است و بوی خوش ناس بوی  
فایده مند و کذا آب صوفی نسی مطبوخ نوشیدن **اصحاب کبیر**  
علامت موت جنین آنست که حرکت نماید و اطراف حامله سرد شود  
نفس متواتر آید پس اگر جلدی در اخرج آن نماید موت حامله است بگوید  
بودنیه پر سبا و شان اهل بر یک است درم مرمرس قوه هر یک درم  
بجوشانند و معسل ده منتقال شیرین کرده دهند و عطسه آورند با استعمال  
معوطن و بخور ساج الحیه یا سر کین کبوتر و یا جاف و الحار مخرج جنین است و اگر  
نیاید قطع باید کرد جنین را و قوا امل انبار را همید انند اخرج طریقی از  
**کثره انقلاب** اسباب آنرا خارجی اند مثل ضربه و سقطه با ذنبه شدید و اللام  
نفس مثل غضب مزاج یا خوف یا غم و حرور شدید و اللام بدنی  
مثل وجوع کسب یا کجی و کثرت جامع و شرف الدم و ماد اعلی از حته حم  
بر طوبیت فرقه که باشد در آن و در افواه آن علامت این است

در کتب

و شیخ حنفی **علاج** آن تنقیه مجبور بعد بفتح مابدا الاصول و دو المکثور  
و اگر کسب نماید تی برباح بود که باشد ریج غلیظ در رحم علاست آن  
انفاج عانه و در اگر زیادت **علاج** استعمال محلات ریاح از سواجن  
و طرز جاره و معجون حافظ چنین که مذکور اگر در حالت حمل مرزور خورد  
مانع اقطاب **منع الحمل** ندبیری که حمل نماید باید که زن را نهاده در جماع  
خود بلند بدارد و در وقت انزال ذکر خود پدید کند و بعد کند  
که انزال زن با انزال مرد موافق میفتد پس این شود و زن بعد انزال  
بر عت بریزد و عطف آرد و نوسیدن آب بعد جماع عورت را  
گاهی بدو سبکد بر انزالق منی **دعا** که زنی عاقر گرداند آب گیس تازه  
فصل در نقد زاده شهید خورد تا سه روز در امام طهر و جموع کین  
فصل بعد طهر زنی عاقر میگردد **دعوی** که زنی عاقر گرداند نوسا و سبک  
سائده باک سه پیشه بان آوده بعد حیض بردارند **دیگر** اگر روز  
در فصل تر کعبه و صبح بلع نماید موجب غیر میگردد **دیگر** اگر سر خسته بدن کعبه  
و قدری پاک سائده انجبه چرب نموده جماع نماید لفظ در رحم قرار میگردد



دیگر احتمال فلفل کرد بعد جماع منع حل میکند **دیگر** لک لک ساینده در طعام  
بزن داده باشد منع حل میکند **دیگر** سرگین موش کشنده را بر او نمودن منع  
حل نماید **دیگر** باغ التسن کوفه کوبش باخ باخ آن کوفه بعد نظر بردارند  
**واقعا** باید دانست که عمد برای اسقاط حل قریب و نزد حاصل گران  
در جنین آنده باشد و اگر حل نکند و ماه یا سه ماه است اسقاط میگردد و در قدر  
که ماه زیاد شود و اراده اسقاط نماید خطر موت بر حالت است و اول باید که  
مقد صافن با اسلبق نماید تا جنین ضعیف شود من بعد استعمال مطبوخ و  
اقراص و قرص سازند **قرص حلیت** مخرج جنین در هر جنس است حالت **دیگر**  
مرکبی نیم فوسد اب اهل بود نیم هر یک در خود قرص سازند سرت  
درم بطبخ حلیت **حب** که اسقاط حل نماید نقل اهل مساوی می سازند  
و هر روز سه درم خورند **مطبوخ** مقطوعم که در حلیت تخم حلیت  
ست درم در دو سیر آن است مانند چون نیم سیر باند مالیده صاف نموده  
تا دو هفته بپوشند **مقطوع** مرکب حلیت مقل آنجسته سینه  
بخور کنند و اگر درین زیره گاو آمیزند خوبتر گردد **مقطوع** حل زبل کبوتر

هوای تخم زردک برابر گرفته بخورسازند **دیگر** که ارتفاع محل نماید  
و اورا رخص کند مرفا و الحار که بندی آنرا سندان گویند مسادی در  
سراسر است صلاح کرده شایان سازند و بردارند **فرز** فقط هم چهار  
منخل حردن مسادی کوفته چینه بقطران شسته فرود سازند **دیگر**  
که ارتفاع محل کند معصاره خطل بنه تر کرده بردارند **فرز** که منع  
البتن کند و در رحم که بعد جامع بداید قطع سازد مار و مار یک  
سائیده بنه بدان الوده غلوه کرده بغم رحم رسانند پیش از جامع  
انمیل نمایند **دیگر** که بچه پندارد قطعه صابون را مثل شایان برانده  
بغم رحم رسانند یا در روغن تلخ سائیده بنه بر آن تر کرده بغم رحم  
رسانند یا زره گاو یا زره مخلوط کرده **دیگر** فرزه کنندش سه بخون بس  
بچه پندارد **دیگر** شایان تخم پدایم در روغن پدایم الوده بردارد  
**رجم** مرضیت کبینه محل و نام سیده شد برای اینکه صاحب وی آید  
پندارد و اورا و سبب این کثرت مواد است که ریزش کند بوی تخم  
در یاج غلیظ **علیه** نوشیدن زما و الاصول است و تنقیه مواد استعمال شد



طفت از سردی و حموله آنچه مختل راجع نماید استعمال بر این اربوبه و در جوار  
و در او گرم و بهار چون غازیاد و روغن کلکلا نچ که گویند که در این اربوبه و در جوار  
و ما با صفت این بر می گویند و در این بر روغن صندل و کافور و کادار و بادام  
**نکته** سبب آن خلط صفراوی ناملمت یا منی عا و منی که عا  
میشود سببی حاصل نمیکرد و او را از جماع **سبب** تنقیه بدن بفضول  
و مسهل و کافور از عظامت بارده مثل عظامت بیدانه و در سبب  
حکمرده بطوح سازند و طلا بر آب ز صندل و کافور و غرض بر روغن گل  
و در غرض صده منی یا در بیکه ذکر یافته **سبب** قاطع شهوت مردان و  
زمان شهیدانه تخم غرضه تخم کافور و تخم کافور و کافور و کافور  
دو توله **سبب** از زرد خوراک نوره **سبب** **سبب**  
از جوار علامت آن تب نیز در در روایت و خافقین و در روایت  
و بر از **سبب** فصد با سلسله است بعد هائین و ضا و بر سره دعانه  
تدقیق شود و خطمی با قلا و نمک است نیز و کاستنی تر و منع از غذا  
و آب است و در روغن عیوض آب عرق غلبه و نند و استعمال

نکته

حقنه بالنسبه وادان و عصا رات بارده و لطول با بی که جو  
باشند در آن با بونه و خطمی و اگر تکلیف نماید ورم و شدة کنند  
پس معلوم شود که جمیع می شود ورم پس لازم است در نیوقت حقنه  
بالعینه گرم مثل لعاب بزگتان و حلیه و انجیر و سما و از با بونه و خطمی  
و منفه و بزگتان و انجیر عابنه هر گاه نفیج عام شود و متفرک حقنه  
نمایند بار العسل و بنوشانند مدرات حقنه مثل تخم غریزه و کما  
با منفه باید ده من بعد علاج نمایند علاج فرجه که مذکور خواهد شد  
و اگر آب ورم صلب **علاج** استخوان بدن از خلط سوداوی و استعمال  
مریم داخلین با کلمقون و نقل و سموم بروغن با بونه و شنبلیله و لطیف  
بدریست و خطمی آبن سارند و روز دو بار **رغبت** نافع ورم رحم  
رزد چوبه را اصلاح بروغن گاو نموده به پینه آلوده شایسته سازند  
و بردارند **معمل** دافع صلابت رحم بر کاف صعلگی برابر سارنده و  
رزده مضمه تخم مرغ آمیخته در پارچه مار یک تبه بردارند و روغن  
رغوان محلل صلابت رحم است پنجاه مثقال رغوان در نیم رطل



روغن کبکبیدنیچ روزی سه بار بنشیند هر روز بر هم زده صاف نماید و نعل آرد

**رقه رحم** سبب آن بحر ولاده است باشد طلق یا لعل یا لعل حار در آن

مال العیار در سر با شور علامت آن در دست و خنجر مدع و دم **سلج** لعل

حقت نماید خنجر که تنقیده کند مانند غسل و گسک شود طبع اصل الووس و

صابون لنتبر استعمال ادویه مندرک مثل گندم و دم الاغ وین و گل از میوه

اقاقیا و عصفور قشور زبان و جوز السرو و جوزون از میوه که با در

و نشتاده در دافینون مرز عفران بلین حاریه جمول نماید و خون بوده

شدن وقت جامع **نفاق** رحم عارض می شود بسبب بوی گاهی در

ولادت دشته طلق علامت آن سدرک گردیدن میوه از گسک

**سلج** استعمال مرهم و جمول فص ساق بومبار و عن نفی **استخوان** رحم

این علتی شسته تفرع است و در درون است اسد و زرق است که صفت

چون بهوش آید آنچه برود دارد و در میان کند و کف بر بدن در حالت

پیهوسی می آید بخلاف صبح و سبب آن کثرت نمی در احساس مراد عید

ترکم اوست که کسب نمود کبکبیدن سینه وزن بر آرد و با عصاره سر و این

ملک

بیماری را از دور در نوازیست **علاج** در وقت نخست علاج می بود  
غیر شمدین با جو شنبو و بعد رفع نخست نفخ زمانه اگر کسب احتیاج  
نمست مادر او گوشه زد و اگر از کثرت و فساد منی بود استفراغ نماید  
مخول و انارجات و ادویه مصلحه منی خوردند و اگر عورت بیوه بود  
در زردی تاخیر نماید **علاج** و آن خروج رحم است از فرج سبب  
آن اگر از طوبت بلغمیه خرجت که امر این کند رحم را عادت  
در دشتید در عاده ولایت و **علاج** تنقیه بدن سهلا بلغمی است  
و فرجه از چشم که تر باشد اباب مطوح فرط و طراشیت و بار دکت  
انار در درم موصوع خود سهولت و ضاد بر عانه از ادویه قابضه و شمد  
را که تو شنبو و بر گم گاه محاذی یافت و کماجم بهند نغز شرط و کند در  
تا سه روز کنند و اگر باشد بر وز رحم از اسباب عارضه پس علاج  
آن همین است که او را نوسیدن ادویه سهیل **علاج** سبب آن بود  
مزاج باردیست **علاج** بعد تصحیح مایه الاصول تنقیه بلغم است و خوردن  
جوارش کهنون و کما دار با بونه و کسب و باد میان و سدرای قوی



و کمون و ماخواه در بکافت **سیلان زخم** گاهی عارض می شود بصورت که  
سیلان کند و ایم رطوبات عفن از فرج و گاهی عارض می شود  
سیلان نمی مثل مرد **بلدی** تنقیه بدن از رطوبات کثرت صحت  
بشر استعمال ادویه و محمول و سیاقا فالصه **محمول** که تنقیه رطوبت رحم کند  
هر رنگ گاهی چشم ریک هر دو رنگی ملک موری از بدخورد یک نیم  
جزی سید القدر که ادویه بدان شسته شود به پنبه الوده بردارد **از او طمعت**  
یعنی زیادتی اجزا خون حقیق و اگر در ایام غیر معاد باشد استحاضه نماید  
و سبب این تا کثرت خون است بارت و حدت ان با سبب علی بن زکریا  
پرخوان که گشت کننده ماسکه است **بلدی** فصیح است برای  
خون اگر باشد بسبب کثرت خون و در رفتن و حده خون شمشیر  
شراب بخار و غبار و رطوبات فالصه بارده تا اول گشت در رطوبات  
و فرس که با و حیواناتن مجامع زیر پستان بر دو بلا شرا مفید است  
از ادویه که حقیق مثل گل و باز و وقتا که گند و آفتاب و گلنا و این  
که در بول الدم مذکور شد محل آرزو برای استحاضه بر قطونا لیسار گاوچون

نایز

بناخت **زیر** قاطع خون چمن زبره بوداده در زبره او نژاده مرد است  
برنج سرخ و ارز درجه نایب **موم** که خون چمن بنده نماید سرگین و حرکت نموده  
گرفته چینه در پارچه بسته بردارند و گذاشتند اگر مایه نژاد درین کبدر کرد  
قوی الاثر **شیاف** قاطع خون چمن باز و سوخته کمانه سوخته پوست بینه  
سوخته دانه فرما سوخته سرکه گلنا رساوی سائیده با هم آمیخته بقدر  
انگشت شایف ساخته بردارند **اجناس جیف** اگر با آب زیتون  
در بدن مضائقه بردارند پس لازم است خوردن غذای مولد خون  
و تقویت بدن و اگر با آب زیتون خون سردی آن آید  
خلط غلیظ بلغمی **سود** آن سیدی رنگ و کثرت بول و نقل بدن  
در بادنی تا خواب **سود** استعمال نموده و نمپون و رازیان و بود  
ساوی پس کشته سافل منموده باشند و اگر سبب فزونی باشد  
علاج لاغری ساختن باشد استعمال مهمل و غیر آن و فصد صافن و سب  
ایام چمن نمودن در چمن است **مطبوخ** در چمن لوسا جار در رم فوة  
سه درم اهل بودینه بادیان بر یک دو درم در سه اشپون



درم خم کز شس اردن بر یک نیم درم گلقد زده درم **دیگر** لومار بجا  
قوه حله تخم زردکی تخم زیت سبب نامخواه بادین وزن سبب  
درمنه ترکی بر یک درم درم شربت برورای که تیره توله باشد  
صاف نموده آمیخته بنوشند **طبع** که حیف براند و اسهال عمل کند  
نوت گردگان بویت خیار سبز بر سیادشان بر یک توله تخم ترب  
بر یک کبابی اهل بر یک نیم توله گلقد دو توله جو داده بنوشند  
**بجز** نافع اجناس حیف استم خطل بخور کرد و تدبیر روغن سبب  
در بول و حیف است نافع برودت رحم **موج** که معین برادر است  
کنجد سیاه خار شکم و واحد توله نیم کوفته شب در آب بنامند  
و صبح شیر بر آورده بکس شیرین کرده بنوشند **فوق** در حیف اهل  
تخم جذر بر سن بادین سعد قوه کاکج مسادی نفوس زرد **دیگر**  
استعمال جویش کوبیند در بول و طمست او دفع درد رحم و مجوز  
اطفار الطمست و باز در طمست اند **موج** در طمست بهر قوه خار شکم  
کبابی نمک هوری زرد البجر تخم سبب گل بالونه غیب الثعلب اطمین از

بر یک

همه یک نام با رنگ کوفته تخته در بار چه بسته بردارند **از این نظر**  
صدردان زودان فقار است لبوی قدام که نام آن بعضی نهادند  
مالسوی همین بسیار که بالهوا ناسیده اند یا لبوی حلف که نام این  
نهادند اندک است بسبب دم حاد که حادث شود در عصب متصل  
فقار **عدس** آن نیز در دست **علیج** مضد و بلین و استعمال  
و تیز در دم و اگر باشد بسبب ریح غلیظ که در فقار محض شود  
زیادتی در دست و عدم **علیج** آن علیج ریح کلبه و کوبیدن  
مار اللصون و تیزین روغن غروب و ضاد و فرفنون و سوط و سداب  
و آب بادیان و اگر باشد بسبب طوبه که گشت کردن در باطن  
دوم و فقار را **علیج** آن تنقیه رطوبت و تیزین روغن سرد است  
اگر باشد بسبب رباطات **علیج** آن علیج تسنج و اگر باشد  
بسبب ولقطه علیج نهادن محجمه و استعمال در دینه فاقصه **و**  
**نظر** اگر باشد بسبب دی سادج یا بلغم **علیج** آن تنقیه بلغم حجب  
سورجان بعد صبح و ریح بادیان جار و ضاد در مقل و استوق و بادیه



بروغن خروع و اگر از کثرت جماع و تعب بود **علاج** منع جماع است و  
عیون و حمام و تدبیر بروغن خیری و اگر از ریح بود علاج آن  
علاج بلغمی است و اگر از املاء اگر بود از غون است که موضوع است بر  
علامت آن خرابان و حرارت یا علامات غلبه جن **علاج** فصد باین  
بعده تدبیر بروغن گل و مانند آن و اگر ضعف کلمه شود و تعب  
کلیه بود **علاج** اصل مرصیت که سابق و قدم شیشه بیاوریل کرد و در غلظت  
سبب آن دم غلظت سوداوی است که در پیش کند بوی قدم علامت آن  
حرارت بلغمی کمودت رنگ **علاج** فصد یا سلیق است از دست تمام آن  
و اسهال بطنج اضمحون و ما از کلین و فی عصف و اصحاب سودا و در  
نافع است و اینهمه در ابتداست و الا شیخ ازین نوشته که کم نجا بیا  
اینم فرس و در حقیقت که بگذارند آنرا بحال خود اگر ایندند و اگر باشد  
قروح و اکل پس باید که قطع نمایند از اصل **علاج** عصار است از درو  
عود درم و اگر باشد در فواصل و سس است و اصابع میگویند فوس و در  
این اورام است که جمع نمیکند و مانند سایر اورام گفته اند مواد آنها در

اعصاب

در عوارض و کمی است و سبب این مفاسد است و سبب ترش موجود نیز  
ابا و حدوث آن از ضو اقلیل است و از دم و بلغم ماله سرار بود اما در  
و اکثر شبانه منقطع و مرکب جماع هر امتلا از سباب قوی این مرض است  
و نشان دم خمره موضع دشمن و عظم انتقال و علامت صفوادی بود  
رنگ کمی ارتفاع و التهاب باوه داد و علامت بلغمی باض رنگ دیگر  
التهاب ارتفاع ستمیل و علامت سوادی نمونه رنگ و صلابت دم  
و قلت درد و عرق نسادر وی است منبذی از درک و نازل می شود  
از جانب حسی بر فم و گاهی مار که در انکوب و اصابع در قدر طول است  
و مدت او زایه گردد و نزول او علامت بود سبب آن نام و وضع در  
عمارت از درد و در است **علاج** این امراض بحسب خلط تنقیه است  
یعنی از جانب مخالف اگر در دیگر طرف بود و مسهل مطبوخ سورجان  
و سایرید و غیر منبذی و اجاص و دست غره و در صفوادی مطبوخ بهید  
و در صفوادی ضما و ناسید مادویه بارده که در آن قرض است بدمش  
بر قطن یا مایه که در جردع صرح و خیار آب کاهو و کافور و در بلغمی



کلت سوربخان یا نفوس آن ماعت که داخل شد و در آن خم و فیل و  
گورندان و گور بخان و ترمید و فو و دوی استنفذاج بود و الفصد و اسهال  
بود و نفج عام و استعمال اجزیه مصلحه و مریخ و فوطیات که منصفه است که از او  
خروج و فوط و کرم و حیح و فوط و طول از نابونه و حلیه و مریخ و کوس و حاش  
و در جمع در کت استعمال بر دواع در ابتدا خطات بلکه استعمال مریخ  
در ابتدا موافق این جهت لکن نفع مثل نابونه و زبرکتان در زمین جهاد استنفذاج  
را باه دستور در دین صاف در خط که باشد این امراض را نفع و مسهل است  
و فصد استنفذاج کلی است و اگر درین شیخوخت این بیماری حادث شود غیر از  
مسهل مریخ و فوط و فو و مریخ و در مسهل دادن بر عایت بجزان و جب استند که  
روزه نقیم و باز در هم و چهارم مسهل بدیند و طلا باطله را دعه مثل زرد در ابتدا  
در دشت بد بود که رات مثل انبوان داخل طلا سازند و وقت آنها  
محللات مثل اکلیل و نابونه این نیز و مسهل جار باشد یا بار و سور بخان سرین در اصل  
نمودن هر دو رت بجهت اختصاص او با این مرض و بعد مسهل مریخ دادن در وقت  
مطلوب نفع نافع ادجاع نفاصل با دین تخم کاسنی غیب الثقل بر سببان

برو احد دو درم پنج بادبان پنج کاسنی پوست پنج کبر الی الی  
دو شقال گل نابونه درم گلقدسه توله بدستور معمول جوینده صاف  
نموده بپوشند **سلبون** **سورخان** **سند** صفا و بلغم نافع او جاع مفصل  
دوس سورخان شمرین سجدرم کسرخ پوست پسته زرد بر یک درم  
گاوزبان نمک بر سیاوشان اصل کوسس شکر سبزه کرمیک  
درم ترید محوف رازیانه بر یک دو درم زنجبیل سدریم انجیر خندان  
سپستان است دانسته کی است درم زنجبیل فلوکس چهار بر  
بر یک درم بدستور عمل آرند و اگر بلغمیت زیاده باشد ترید  
و زنجبیل را بر دارو نمایند و در آن ترید که در مطبوخ است وقت  
سردارو کم کنند **سورخان** **سند** نافع او جاع مفصل اخلاط ملته  
مستعمل بعد صبح ماده و استغفار مطبوخ با پنج روز سورخان شمرین ده درم  
سنا و کی نهقدرم پوست پسته زرد چار درم ترید کفید جوینده درم  
نوزاد ام سله غار لقون دو درم زعفران و انک سفوف سازند  
و قند نصف وزن نفوف است با سجدرم **سلبون** کبر قوی ال

سور



مانع اوجاع مفاصل در برص و بهن و منقعی احلاط از در مفاصل و مفید در  
عصا بویست که کالی سکیج ما و سیر نقل کنیز در خلصه حرم حنظل  
بر یک شش خرد کور بخان شیرین افیمون بر یک سه خرد و فو  
حب النیل بر یک ده خرد گل سرخ غار فوون بر یک یک خرد و فوون  
سنبل الطیب مصطکی دار چینی زرنفل از بر یک ربع خرد سرد بر  
هفت خرد صوع باب حل نموده ادویه کوفته چغندر مان سیرتها  
سازند شیرین است درم **حب سیرت** مانع اوجاع مفاصل  
ده درم بوبت بلید زرد چغندر م تر بد بر بخان شیرین  
نقل زرد اجد درم زرنفل سیرت خرد کنیز بی حنظل  
قوه پرو اجد درم مانخواه درج فلفل دار فلفل خرد اجد درم  
سه درم حب سازند بقدر خود سیرت مان سه درم حب سیرت  
ابن حب لایق ابرو مزاج است **بحون سورخان** بقدر نقیه از سبب چند  
اد است سازند حاصل اوجاع مفاصل بالکل زایل شود کور بخان شیرین  
ده درم سنا کبی چغندر م سارون زرنفل زیر سپاه در فلفل بر یک

درم

در عمل وزن ادویه سبب و متقال بوق بادبان و همچون  
با بونه که مذکور در لسان است نافع او جاع نفاصل است همچون کهنه  
نافع او جاع نفاصل <sup>بجور</sup> چوب کجی است توده مصطکی خود غرق در عرق  
دار چینی سنبل الطیب کورنجان ساوج و ح اسببه و نقل دانه  
قائده فلفل دار فلفل کوردان خندید کستر زنجبیل سبطرخ گل سرخ  
کمون سیون نخل نجان بهمن سفید و سرخ برکت توده منک  
متقال عمل است چندانکه خندید کستر اصل پیدا شود عموماً آن  
جدوار اندازند خوراک در متقال <sup>ح</sup> وقت شدت در وقت  
سبطرخ انبون بر یک درم نیم کا موزر البج بر یک درم کوفته نموده  
بقدر طغوزه چهار ساعت زنده بخوراند و کشید خشک کورنجان  
سیرین و نبات کفوف نموده استعمال کردن ممکن در دست  
سرب روغن فرود که صفت آن در طرس است جهت در باره  
زمن مفید است سبب است که درم <sup>روغن</sup> حله مجلس ریح نافع  
او جاع نفاصل باردت برکت تخم حله بارو عن کعبه القدر که بوزند



در سینه کرده در اجابت می بندد و بعضی آب برگ حلسه کماج  
 آن روغن کجند خوب استندار و عن مالند **روغن چوب کباب** نافع در درمغال  
 و طهر و در که حادث شود از غلت آن کج چوب چینی همگفته روغن  
 کجند بیکه مغال کوفت با بوج و با در گفته روغن کجند با و انا سیریم با و  
 ملا در چهار عدد و تقسیم نموده و ملا در در روغن کجند که سیاه  
 و خاکستر کون و صاف کرده بگندارند و مالند و از هوا بر مهرند **روغن**  
**سیر** نافع در در کمر و ساق و عن انس اسپند و عنی در در روغن  
 کجند بوزند و خوب استند که اسپند کوفته شود و صاف نموده بگندارند  
 و مالند و بعضی چنین نوشته اند که عمل بکرطل و بکرطل و بکرطل در  
 آب تر نمایند و با چار رطل روغن کجند خوب استند با آب سرد و بکرطل  
 و عمل کسوز و صاف نموده بگندارند و بعضی خور بوبه و درین اجزاء نمایند  
 و بعضی علقه قرچاق و بعضی قسطنج **روغن ماهکوه** نافع در کفگی اعضا ماهکوه  
 بارو عن کجند منجبه مالند **روغن بجان** نافع در در که آب برگ میان در در  
 روغن کجند بکجند خوب استندار و عن مالند نیم اوقیه یا بخورد یکباره در آن گفته

در درمغال کجند با و انا سیریم با و ملا در در روغن کجند که سیاه

باشند

چشمه باشند انداخته بوسند بر عضو نیز نالند و مالیدن روغن حنظل نافه  
از جماعت است و صفت آن در امر افسس خصیه گذشت **روغن خجانه** نافع از جماعت  
مفاصل و تسبیح و بایج و عرشه خجاش برینه بزرگ در روغن کهنجد بوسند  
و قنیکه مهر السود صاف نموده بکار برند **روغن خجاساده** نافع از جماعت  
مفاصل است برگ خجا چهار رنگ در آب بجوشانند نصف بماند  
صاف نموده با یک رطل روغن کهنجد بجوشانند تا روغن بماند **روغن**  
**احمر** نافع از جماعت مفاصل و طهر و مفید عرب تیر و روق اطبی در جود  
رزنج خرد آب بجوشانند تا آب جود باقی بماند جود عروق اصفی با یک  
دیگر بزرگ تان آمیخته با یکجوشانند تا روغن کهنجد با روغن بماند و وقت  
حاجت طلا نماید و بعضی عیوض روغن کهنجد روغن گل اندازند  
**روغن گل کوهی** تدبیر آن در حمام نافع در درایت فرم است و در مفاصل  
دست کننده اعضاء سترحه گل کادی بعد کفشتن در روغن کهنجد  
انداخته چهل روز در آفتاب از بند تدبیر روغن سداب در روغن  
افند مفید از جماعت طهر و مفاصل است و مذکور در خارج **روغن مفید**



اوجاع مفصل و فالج غیر فصل عرف بر یک جا بر توله در چهار چند آب  
 یک شبانه روز در سارزد و باروغن کبجد نیم باو بچوشانند تا نوحه شود  
 صاف کرده آب مالیده نمایند **حمام** روغن خیار مرکب در نفع  
 حار و بار و نافع است خاک شیر شیطرح کورجان برابر درده چند  
 آب پزند مالش نماید بر آن روغن کبجد آمیخته باز بچوشانند  
 تا آب بپوزد و روغن نماید صاف نموده کاشن نمایند **حمام** نافع درد  
 مفصل و وجع رگبه و لوس جلد به شهد مساوی کبر که برابر همه با هم  
 بچوشانند و ساییده حمام سازند **حمام** نافع وجع مفصل کعبه با بوی  
 واحد توله مغز حب الخروع کسما ساییده نیم گرم حمام **حمام**  
 نافع وجع مفصل تلخ بی زخمین با هم ساییده بروغن کبجد آمیخته نیم گرم  
 حمام نمایند **حمام** نافع درد مفصل و وجع رگبه و لوس که از رانده خیار  
 باشد در عملت غلبه کاسنی تخم خطمی حصص شیرین بر در حد  
 دو درم آرد و جو چهار درم کما بوی بوست خناس کسرح قوئل کل  
 اقا قیازرد و چوب کسرح هر یک درم اقویون بندرم کوفه چینه باب حمام نمایند

لایحه اول

**خام** و نافع نفوس بارد بگشت شروع بکوشانند و سائیده خامدایند  
نافع در در که و عروق انس صاحبون یا خنجا مخلوط کرده باب سترسته خامدایند  
و بعضی شحم جنطل نیز آمیزند و بعضی کور بخان تلخ نیز **خامد** نافع نفوس حار  
بر زقطه نادر که پخته مواد نمایند **خامد** نافع ورم و درد بارز و کجراه  
کوفته و عمل سترسته خامد نمایند **خامد** نافع در و عفت با عدس کرمه  
یکرم خامد نمایند **نطون** نافع در و مفاصل و نفوس حرل و سبزه باد  
نطون نمایند **جیات** تب مزاجه غریبه بود که در دل متقل گردد و مویز  
روح در خون و سرائین مجمع بدن بر آکنده شود و استعجاب فعال  
بدن حرز رساند و اجناس مهمات بر سه قسم است یکی حیوانی  
که متعلق بر روح است حیوانی باشد یا نفسانی یا طبعی و پیدا می شود از اثر  
غضب و غم و فرح و فکر و فرح و سهر و غضب استخوان کثیر وارد  
و تخمه و جوع و از زکام و زلزله و کثرت شربت سردی از خوردن  
دیگره و این شب اکثر می آید تا سه روز و می آید در جمیع احوال  
مور **سلیج** آن مقابله است چنانچه تفریح در غمی و تسلی در غمی و استقامت



در فرجی مشاهده در سبی و تغذیه در جوی و کبکین ربع در دردی اوست  
علی اندا و تبرید طفل و تقویت قلب زمین کافیت و اجتناب از اغذیه چاره  
و تقیده و درین تب از غذا نارباید و از سوغات بکنند که در حق دوم آنکه  
حادث شود از خلط پس اگر مواد ظریفی معوض شود داخل عروق لازم است  
تب اگر باشد خارج عروق لازم و وقت بسیار است و این در خون مکان  
آن داخل عروق است تب آن بسیار لازم پس اگر از جوش خون بود  
سود جوش نامند و اگر از معوض خون باشد مطبقة خوانند و علامات علیه خون  
از سرخی بزرگ و در بول و غیره پدید می آید من ابتدا از آن نوعی تصور کرده  
و در مطبقة پاشند اعراض زیاده از سود جوش پس بسیار است و قوت در  
هر قدر باشد عفونت دم زیاده ماکند او پس **مبذ** بود فصل  
بطبقة خون است تبرید از لعاب استیجول و سیره تخم کامو و کاسنی و حیاران  
خرد و شربت عفاف و کچین ساده و غیره و تغل غذا در مطبقة نیز تصدیکند  
اگر باشد عفونت در اکثر خون و اسطاح از نمرندی و اطاح غناب در تب  
و غذا **ماده** ساده غناب نیز طبل در آب پاشند و جوش در آب کچین

نوع اول

بقوام آورند **نیم مرگب** غناب چهل عدد سوسن سفید  
 کرسه خشک بر یک درم شب در عرق شامه تر نمایند و صبح  
 صاف نموده سه چند قند بقوام آورند و اگر عرق شامه نباشد  
 هفت درم همراه ادویه خسیانده بکوبند و با آب توام سازند و  
 نمایند **نیم مرگب** برای تب موی غناب الوکارا هر واحد یا زده  
 دانج کاسنی دو توده تخم کاسنی تخم خیارین بنفشه اصل کوس  
 بیدانه شامه گل ملو فر تخم خطمی تخم خزاری بر یک توده  
 اگر تازه بود حار بوده و اگر خشک با کمیوله گریز سبغان  
 قند کیم رطل بدستور خسیانده بقوام آورند و در استخوان  
 خاک سی سیره بریزند تا محاسبه با عرقی نوسانند **صفا** اگر ماده آن  
 خارج عروق مغضن شود بکوز در میان بلززه می آید و غلبه صفا  
 از بلخی دمان و زردی رنگ و سنگی پوشیده است و عارض میگردد  
 تا این صداع و عمی و کرم می امرد و این تب مثل می لومه غریزه است  
 که کوبان شود اکثر در چهارم نظار میکند از نیمه اگر در دفع مکه طبیب علاج

سکه



و این راغب خالص گویند و اگر مغز را ببلغم آمیزد آنرا غلبه خالص گویند  
و اعراض آن در دست مازوت و در گرضن و گند استن از غلبه ماده پخته  
و اگر ماده آن داخل عروق متعفن شود تب لازم بود و دیگر در میان زره  
غلبه کند و ماده ضوادی اگر قرطت نکند متعفن گردد داخل عروق تب  
بسیار آن در حراره بدرجه اتم بود مگر قه نامند **مدح** روزی که تب شام  
آوردن از سنجول بقدر توده شیره مناسبه بلع نمایند و آن غلبه کنند  
و صبح آن دو درم از شتر تخم نمند و آنه شیره بر آرد و از سفان میدانه  
نوع باورده شربت بلوفرد و تور و اخگرده دو درم جاسی با  
بوش نامند و اگر خوابی در دو سه باشد شبیه مغز تخم کوه شیرین او شیره  
تخم کامو اضافه سازند و اگر او را منظور بود شیره تخم خیارین و در داخل  
نمایند و اگر قفص بود عیوض شربت بلوفرد شربت شربت شربت  
بزل نمایند و عیوض عالی سنجول و رت بالای تبرید باشند و کهن  
ساده و شربت لیمو شربت لیمو شربت لیمو شربت لیمو شربت لیمو  
فرمانند و وقت بزره کتفین و آب گرم قوی فرمایند تا صبح خارج گردد

در از کتفین

و اگر حرکت نفوس از زره کم آید و وقت فرو شدن تب با لویه نماید تا  
بقیه حراره و بخار مرتفعه از سر فرو شود پس اگر اعراض کفین یا حراره  
تب کمی کردید بر همین تدبیر کفاسازند و الا بعد سه روز نفوس منفتح  
بماند شانهزه برفت تخم خطمی غلبه الشعلبه هم خارنی گل نیلوفر گل  
سرخ تخم کاسنی بر یک دو در سم سبتان مفیده وانه تب در آب  
گرم خیا نیده صبح آب صاف گرفته سکنجبین و گلقد هر دو اخذ و توله  
آمیخته بپوشند و اگر حراره شدید و قوی الالتهاب باشد ادویه را  
در قیاس مثل عرق شانهزه و عرق نیلوفر و عرق غلبه عیوض  
آب نفوس نمایند و صبح آب صاف نفوسین گرفته در آن آب از  
کاه و ضمیرین و فو محم کند و بر چه نمک بسازند سیره بر آورده دهند  
که سر بلع التکسین حراره نمود و بعضی اطباء در تب مطونخ سیره ادویه  
ندکور نیز تجویز میکنند لیکن اگر حراره زیاد باشد در آب خیا نیده بهتر است  
و اگر سرفه باشد سکنجبین موقوف سازند و در نفوس اصل السوسین عیوض  
کاسنی افزایند و در سستم در بین نفوس فلوس خیا نیده سرفه سوله



تعمیر می بچ تو له اضافه نماید و عمر مندی را در تقویم او دیده برساند  
و مکتوب خیارشور در آب دیگ یا گلاب تقویم نماید تا پس از آنکه با آب  
نموده بروغن بادام باروغن گاو یا شیر نوزاد و امثالهم که در گلاب  
بر آورده باشد اضافه نموده بمولد و الو بخار او خست و برین  
نیز مناسب اند آنچه موقع دانند اضافه نمایند و اگر سرد بود عمر مندی  
موقوف سازند و بگوشه داده بار مسهل گیرند و بعد سهیل اگر  
بقیه و آره باشد مثل قرص طبخ شیر و سیراب و سانس به عمل آرند و با تقویم  
نیز مناسب است و غذا اگر کاشن نادان موندگیا خست که با فقط دال موند  
مصرف فقط و بعد سهیل با و شیر مناسب است و در علاج تبخ لایز و در وقت  
زیادتی تبرید است مثل قرص کافور و شراب سرد و غیره خلاصه که کم چند  
نسخه مفید است **گرم شیر سرد** معین صغری و عطرش و اشباعه و در  
گل تازه بکشد و در رطل آن بچشاند تا چهارین آب مانده نماید و منموده  
با کین بقند تقویم آورند و اگر قوی خوانند مکرر نمایند و در ق گل تازه را در پنج  
**ما را الفوع** نافع است صغری و در وقت که دانه در شیرین را اول بار

ملفوظ

ملفوظ کرده بالاسر آن گل با تخم آرد و ملفوظ نمایند که بقدر انگشت پادشاه  
معتدل انوار خورشیدی بگردانند تا چینه شود گل با تخم آرد دور کرده و سوراخ نموده  
آب آن بگیرند و شربت میلو فریا قند یا بر تخمین یا خیسب یا کله قند یا این  
بهره نهار دانند آمیخته نموندند **شربت میلو** قند یا خرب خار و صدراع خار  
گل میلو فریا زه نیم رطل و از خشک دو اوقه و چهار رطل آب کوی استند و  
صاف نموده با کیمس قند بقوام آورند شربت در قهقهه با کیمس  
**شربت** نافع حیات و مسرفه و امراض صدریست که بجز در این شربت  
نارنج مانند صاف نموده بدو خورد قند بقوام آورند اگر گلبان زیاد باشد  
بطریقی سرد و دیگر سازند **شربت میلو** نافع تب صفراوی و اوج غلظت  
شکر سفید بقوام سخت نموده برابر وزن آن آب سرد و آنه اندازند  
و یکجوش خفیف داده فرود آورده گلاب افزوده بکنند و بکنند  
بکار برند **شربت میلو** نافع تب حار و اوج تبس لعاب گلخیز و لعاب  
لعاب بیدانه لعاب سفید از زرد کیمس عسل و عسله لعاب آورده بدو  
قند بقوام آورند و باید لعاب یا غلیظه برابرند **شربت میلو** بار و نافع



تب صفادی بنسبت صاحب فیره پوست هیچ کاسنی تخم کاسنی تخم حاشی  
خایین مساوی سرکه سفید قند و فیه بقوام آورند و لیسره تخم ترنوز یا فیه  
تخم کدو شیرین بوشند و اگر سرکه موقوف نمایند شربت فیزی باردا  
**سریه** نافع تب صفادی و مصلح اخلاط محرقه نافع خده چون نیم صل  
شکر بقوام آورده شدم آب لیمو اضافه نموده بکند و جوش داده بود  
آرند و سرد نموده بکند **سریه کاسنی** نافع حیفات محرقه تخم کاسنی تخم حاشی  
تخم ترنوز بگونه ترکیب درم پنج کاسنی چهل درم اجزاء بگونه شربت  
و جوش دهند و بکشد چاه درم قند بقوام آورند **سریه** نافع تب صفادی  
بعد سهل داده میشود طبیب گلسنج هر واحدی فیه کوفته قند و ص سارند  
و درم **سریه** نافع تب صفادی بقصد تقیه عمل آرند و رنگ سفید  
طبیب گلسنج هر یک درم تخم فیه مقشر تخم خایین رب سوسن تخم کدو شیرین  
کاسنی صدل بوده بگلایر یک دو درم تخم کاه دو درم صغ پریم درم در آب  
که در عین حل کرده با قند و ص سارند شربت و مشقال و اگر کافور اضافه نماید  
قرص رنگ فیزی نامند **کافور** نافع تب محرقه و شدة حراره صفادی صدل

بگلایر کرده

بگلان بود بر یکدیگر کافور و دوماشته یکبار بر پاره مهره کرده بر یک  
کانت ضد چهار ماشه ب لقدر خود بندند و بقد فرج دهند لکه  
**نفع** بار دانه منهل مایع تر و خفکان گرم شب زیر مهره بوده <sup>بگلان</sup>  
صدل بگلان بود گل سنج مرکت دو درم موخم کدو سیرین کافور با  
نوعم خارین تخم کاسنی موخم خرفه مقو کز سیرین تخم کاسنی یکبار  
درم زعفران نیم درم کافور دو دانگ از سیرین انار سیرین و  
ترندی که بر دو مساوی باشند چندان و پاره بسزد و ورق نقره  
وقت فوتم امیزد و شب زیر مهره را بگلان در کبرن صلابه **ناید**  
ظلی عراره تر و قلبی تیج دست برای آن لکه سیرین بر وزی  
نمودم مضد قیاده بیج بادیان تخم کاسنی هر واحد چار درم موخم موخ  
بادیان تخم کاسنی تخم خارین تخم خرفه نرفته شانه اصل کوهنیل  
تخم کوهنیل بر او صدل گل سنج غلبه گاو زبان لک و نعل هر واحد  
دو درم ضد کیم رطل و اگر تهیج زیاده بسی بارز او در خطای هر قدر که  
کوش از مرص را دنده فرزند **نیت** مایع شب گرم که با استهال باشد



گلسنج تخم خیا سین براده عدس تخم کاسی گل نهند و زردک حبه لاس  
بریک جاب و درم گلنار دو درم در آب آرد و خیسانیده من بعد  
جوشانیده صاف نموده سه چند قد بقوام آورند و در آخر  
قوام دقتیکه سرد شود پوست پروین ته و طباسیر اقمرا نهند و یک  
دو توپه پیمزه تخم غرغره بریان و اگر سرفه باشد تخم کاسنی و زردک کوه  
و از بند و عیوض آن اصل السوس افزایند و بعد تیار شدن زینت  
صنع عذبی بریان و کشته بریان ساییده آفرینند **دوا** نافع صفا و  
اگر برین ادوات نمایند تپ صفراوی که ماده آن خارج شود  
بود و فاعل بود همانند تر سندی دو توپه زردک تر کرده صبح است  
صاف کجا بالیدن گرفته بکوبند و استخوان درسته فرود برده بالاد  
آن نفع تر سندی که لبریت بیلو فرستین کرده باشد و اگر  
باشد قدری ککه سفید شیرین سازند **دوا** نافع تپ سوی صفرا و  
بیلو فرود و مقام خاکسی مقال هر دو را بخورشانند اگر در عروق است  
بهر و الا در آب چنان نیم پاپو مانند از پارچه مختلف صاف نمایند تا ملو فر

در باره

در بار چه پخته شود خاکش می بردن آید بعد در می نبات یا لبرست نبات  
بشیرین کرده بپوشند **ناید** خاکش در اینجا نوشتم از وزن دوم و در  
حرارة اطفال شمیره فقط کلسی مطبوخ را در غرض شانه مفید میست  
**ناید** بدانکه وقت غذا بر نفس بعد و پس در حرارة تب خورد  
اگر تب لازم بود وقت کمی آن و غذا بشیرین است و است یا  
کوی لازم باد این که در سنگ خورد و افغانخ و کدو و کور  
بهر از کدو **صفت** **ناید** **ناید** که سم داخل هر آدوبه و هم در غذیه است  
بگیرند نهدی خام سرج رنگ بوبت آنرا مقولر سازند و شیرین کنند  
و هم آنرا بر آرد بچوده آنرا در آب اندک جوش دهند چون نیم شود  
تمر نهدی در آب بر آورده مواد نهد چون اندک کلسی اگر آید در آب  
که مطبوخ نموده اندان آب صاف کرده جوشید شکر آمیخته  
مع تمر نهدی مقوم نمایند که قوام شمیره مثل قوام شربت کرد و نگهدارند  
**صفت بلغمی** اگر ماده آن مستغفن بود خارج عروق نوبت نهد هر روز  
و آنرا با پیچ گویند و مواظبت نیز نمایند و علائق ناقصه مثل علقه با بلغمی



دایره است الا انکه نمپاشد با قوس و به هر چه در میان قوس در آن گو  
وقت سفارقت گاهی و دفع ماده جانب طلا گاهی و مسکات

بمن چو آنکه از حراره لواع و اگر بلغم مور با و در نواحی و در معده  
و غر و قی آن متعفن شود نیز مرقه گویند و غلج بعد از تقیه بلغم

**مطبوخ** نافع تب بلغمی و مفید بلغم باد این شرفال هیچ با دایان اصل  
مغز نمکونه گاو زبان هیچ کوزه بر واحد و درم بر شکر دایان شانه

برکات درم کلفه دو توله سنگین بروری دو توله انداخته بود  
**مطبوخ** دیگر نافع تب بلغمی و مرکب مختلف یاد آور و کعای کرم کوش

برکات درم گل سرخ چار درم شانه شانه شانه شانه شانه شانه  
کلفه علی و سنگین بروری هر واحد دو توله داخل کرده نموشند و بعد

منفع مسهل مثل سنا رکی و کوس خا سبز و قمر بر چه نمک احوال باشد  
اضافه نموده در مطبوخ مسهل دهند و وقت شامی اولی است **سیرت**

**کوش** نافع تب مرکب و فزمن و بلغمی و مفید شرفال کرم کوش هیچ کوش  
برکات شرفال کرم کانی پوست هیچ کانی نیف کلسنه ح برکات شانه هر واحد

چار شرفال

چاره مقال **نخ** نخ خیارین گل سلو در یکت مقال گاو زبان بادبان  
نخ خیزه ایون یکت مقال غنابستان مونیرتی بر یکت مقال  
قندت جذبه ستور سازند و گامی اضافه کرده میو درین سرکه التوت  
و در صفت جگر اضافه نموده میو درین سرکه پانه جذرم سبل الطیب درم  
**کلمین ترور** نافع پسته بادبان جذرم پوست بیج بادبان  
درم نخ خیارین ده درم کج کتوت بیج کاسنی مرنگی درم سرکه  
یکسرطه قندت جذبه ستور سازند **نخ خیزه ترور** معتدل نافع  
حیات بادبان کاسنی نخ خیارین نخ خیزه پروا احد درم بیج  
بادبان بیج کاسنی پروا احد چار درم قند او انار او سیب خندانده  
صاف نموده تصدقوام آوردند **نخ خیزه ترور** نافع پسته و مرنگی  
بادبان بیج کاسنی اصل لوس شامره ماد او در کاعی امر کوب بادبان  
نخ کاسنی کج کتوت در صره بسته نخ خیارین نخ خیزه بر یکت مقال قند  
یکیم با **نخ خیزه ترور** نافع برکت مقوی جگر مفید سحر که کاسنی را در  
سدرم گل سرخ جذرم طکسیر بندام یکت درم سبل الطیب درم بیج



نیدرم قرض سازند شربت دو درم لبریت بر درم معتدل مدونه

**رض گل** نافع می بلغمی سرخ چدرم اصل کوس چادر درم بر چدرم

سبل الطیب طبائیر یک درم قرض سازند شربت منقار

بر فوری در برای تب کرب اضافه نموده درین کم کاسی نوزم خیارین

واحد دو نیم درم **ناید** باید داشت که اطباء در آنجا حبه یعنی خاکسی را در

تب کوی می بادی طار باشد یا بار دهنی که در حی وقت نبر استغفار نماید

و طالاکه در هیچ کتب مفیدات مفید می نوشته ندیدم و مزاج آن گرم

دوم و سرد اول نوشته اند وافع برودت اشاد و علاج در حمیات در زمان

و شرح بسیار کور آن بنایم اغلب که استعمال آن از قول طبای این

باشد و الحقیقه مفیدتها بود **در فستق** نافع حمیات مزمنه منفع شود

کسد بر بول نافع معده و کبد استین ساردن استیون کم کرسن

نیلجنگا می نماید او رد عافت مصلی کلسنج سبل الطیب کم کانه مساد

کوفته چخته باب قراض سازند شربت منقار لکچین بر فوری در اگر

نباشد عوض آن بر کشته آرد برند **در کلسنج** نافع تب بر فوری

در ازده درم

دوازده گرم ریوندرختی درم ز پنجاه صغ عربی بر یک چاردرم کوفته بچینه  
بگذرد و بجهانها سازند شربت با دو حب میس از آید و **دو ارازند**  
مستعمل در تب بلغمی است و مذکور شد در قولنج **العالموس** نوعی آرتیب می است  
که اندرون سرد و سردن بلغم گرم باشد سبب آن غفوت بلغم بود و در  
باطن و نفور العکس العالموس که اندرون گرم بود و بلغم ظاهر سرد و علاج  
هر دو قوی یکدیگر است بنقیه بلغم بعد نفج و دیگر حمی لیلی که بعد از  
شب آید و در روزنه العکس حمی بهاری که روزانه آید و شب و علاج  
این نیز مثل علاج بلغمی و حمی غلبه نیز حادث می شود در آن عصر وقت غریبی  
و عرصه آن بایز اکثرت بلغم خام است و العاصات ان لبوی <sup>صنف</sup> <sub>معدده</sub>  
پس از نیت نماید قوت بجهت سارکت و علاج مثل علاج تب بلغمی و در  
حمی غلبه دلک بهترین تدبیر است بلکه نوشته اند که مالصاف روز و دلک  
از قوی لبوی افضل و لازم است اسهال بوفن که در نقیه بلغمی حدود  
غنی در حکمت مواد خوب است و اگر غذا دهند قوی گردد و تب و اگر  
غذا نهند قوی ساقط شود و این بهترین است و صکه نقل ناده و تطیف



آن باشد و اغذیه نمایند و حی عشته از صفرا نیز حادث میگردد و علاج آن  
بعد در نیت علامات صفرا در غذا مایه الصفیر و آب انار این است  
ضماد بر سینه از صندل و گلار و باقی علاج تب صفراوی **ع** قوی سودا  
و آن دور یکصد دور روز در میان و انرا ربع گویند و در اگر مایل بود  
اماده این متعفن شود خارج عروق و کمترین وقوع ربع لازم و این است  
ت چه جایله ربع لازم باشد و ماده آن در اصل عروق متعفن شود و ابتدا  
میکند ناقص و در دست درین تب بسیار شدیدی که گواشی نفس مگردد  
عظام را و مفصل او بسیار از احراق صفرا و از احراق دم و از احراق  
که در نیت گردار علامات به خطمی که مایل از احراق آن در ربع لازم که  
ماده آن در اصل عروق شد ناقص است بلکه استعدا میکند در چهارم  
**علاج** روز نوبت غذا و آب مخصوص است و بعد بنده جامه اگر در دست  
اول در شب سو اگر از احراق خون بود و ظاهر باشند علامات دم جایست  
فصد سلق از جانب این بعد دو سه نوبت و اگر در فصد خون سرخ آید  
گمر گریزد و بعد فصد استخوان عطل شود اما میند ما را بخش در این تب این نمک

سهل

مسئله اول در مسمومت درین اسهال مرآت نفع خلط نموده و محافظه  
داشته و روز نوبت برطمان کحل نماید و در مسمومت ویرانه  
و در ربع لازم نفع باقی نماید فی اسهال شود در کرم در ربع نماید خورد  
**مطهر** نفع نفع است که در وی ششتره کما در این پنج کاسنی اصل است  
اقیمون در عره تشنه نموده شود و در مسمومت اسهال سپستان مویز معنی است  
است بعد از نفع نفعی دو درم انجیر سه عدد کلفند و توله بدست بر  
آرد و بعد نفع نفعیه فرماید که در ماده بلغمی او بود وی این است  
اقیمون ناخواه غار یقون بر یک است و این است که در مسمومت  
اول آنکه باقی کند رطوبات را که در کما در مسمومت غرق سفار اند و می  
انیمزنده مطلق دوم آنکه بعد از مسمومت باقی نکند رطوبات را که در مسمومت  
بعد مسمومت و حقوق بدوی با مسمومت سوم آنکه و اما بعد از مسمومت دوم  
رطوبات باقی الباقی مسمومت مشابه الدرست و انیمزنده نفعت کم تر  
اقیمون را از این است که بلغم نفعی پنج ایارج مویز ششتره کما در مسمومت  
دویم درم **دوا** برای ربع نفعیه باید داد و اما کما در مسمومت نفعی



برگشت کرد اما میمون مرد واحد صفت حلتیت پنج محل همانا مکنز سینه بر بند  
بعل مکر کفایت برت درم ناکر کس **فایده** در زیت کنگر که کنگر کنگر کنگر کنگر  
و کس مکنز عوام الناس منع میکند برای دلک و رعم دارند که از دل کس  
طول مریض بود و این حکایت بلکه از دلک موی جب رضع در دو اعیاد کلیل  
فقطول شوی پس بر منع کردن از دلک موی عوام الناس نظر باید کرد **حصص**  
**سهم** می دن که با عصاره اصل حراره غریبه محسوس بقلک و نایه میکند طوبت  
بدل شعل و این تب لاسم می ماند و میباشد جوار و بود و میباشد بحال اگر زود  
حور دن غذا فکد کت با درت غلبه گری تب مینود و میباشد درین عمل  
شدیده مثل دیگر تها از غلظت و کثرت و صداع و شوره و غیره وی باید برکت تیره  
تب نرم و اکثر حادث می شود بعد میات دیگر و کم است که بر هتدیه و علقه این تب  
در طبع است و عدم تقصیر درین و قلعین بهیج وجه نیست و احتیاط نماید که طبع نرم  
و نهو اگر مفر بسیار است این احتیاط نماید پس نهایت صبح تبرید بوسه انداختن  
مفره لبرت نیلود و شوره کافور یا زعفران کافور بر آب کمال مایه القوه و بعد کت از آن  
در افران سازند بعد بر آن روغن بار و نسل روغن حشمته و کوه و بر بدین مانند

دلک

ارزاعی

از ساعتی **تفویح** وین بار و غذا دهند بار الشیر که باو اللحم جسته نمایند برای تقویت  
**درمان** نافع حوارة دق شده کدوی تازه هندوانه جو قشر حواری خیارین  
تازه میلو فر برگ کامو برگ فرفره از آنها هر چه بهر سرد در جوش آمده که  
لصف باند آئین سازند و بعد بر بدن و لصف کردن باست مؤثر  
باروش روغن کدو و غیره توین نمایند **درمان کافور** نافع تب دق و مویز  
کافور زعفران هر یک درم اصل الیوس منو بهدانه خشک کاج سفید هر دو  
دو درم تخم قهوه مقشر تخم خیارین تخم کامو صندل مسحق لکله نفع تخم هندوانه  
هر دو احد درم صمغ عربی کبریا هر یک یک درم قهوه صندل شربت نقل  
**درمان کافور** نافع تب دق و مویز صندل لکله کرده دو درم زهر بهر  
کبریا تخم قهوه مقشر تخم کاج سفید یک درم کافور زعفران هر یک یک درم  
تخم کدو سرین قهوه هندوانه هر یک یک درم بلعاب سیب جوشانند  
و بوق میلو فر خورند **درمان کافور** نافع اصحاب دق هندوانه روغن کدوی درم  
بالتس نرم گوگرد سه مثقال کافور قهوه صوری قدسی در آن انداخته  
علا مید و بکار برند **درمان کافور** نافع تب دق اصل الیوس منو بهدانه خشک



تخم خاوری شاهتره برگ منگویی فرود واحد دو درم شربت با پودنه انار خیس با نفع  
 آب صاف گرفته تخم کاهو تخم فرسخ سیره بر آورده در آب تقویع بقدری که  
 شیرین کرده نوشند اگر اسهال بود بقرص طباسیر فایده **نفع** نافع گرم  
 و سزده شاهتره میلو فرسخ تخم خاوری نیم کوفته تخم خلیج تخم خاوری یکم کاسی  
 براده ضدل بر یک اصل و مویز نیم کوفته سه درم پستان شتی عدد میدهند  
 درم ضد نفد یکیم با **مویز** نافع در قوق و تب که کوه لولو سایده زهر مبره  
 سایده بر یکست درم گل میلو فرسخ درم گل سرخ چار درم نور تخم کوه شیرین  
 نور تخم خاوری تخم کاهو کبریا بد تخم فوفه مقاسر طباسیر ضدل سفید بوده بر یک  
 درم کافور زعفران بر یک عدد درم ورق نعوه درم شربت انار شیرین  
 شربت ولایتی بر یک یکیم چند ادویه بدستور سازند **نفع** نافع  
 که با اسهال بود ضدل بگلایه کوه گل سرخ طباسیر کوه فوفه مقاسر بریان کوه مقاسر  
 بریان کبریا بد آنکه زهر مبره کوه بگلایه است پسر دین است بر اولک  
 واحد درم نور تخم خاوری دو درم زعفران دو دانگ کافور دانگ و نعوه  
 میدرم ضد نفد و اگر سرفه باشد صمغ عربی برین را بر یک یکیم نافع

دک

**دق سموم** هر چند از نهایت بکین در ذیل حی و ق در نمایندگان  
غلبه بویست بر بدن بی حراره نمیشد علامت آن لاعوی بودن  
و پوست رز در بر روی او آید و در وقت استهلاک ضعف بول  
ز بق نامی میگردد علاج ز طریق ششین نامموت حاصل انجامد والا  
علاج پذیر نیست و استعمال در قطل با غسل نمودند و در غلظت  
الحم در زده بعضی مناسب است باید دانست که هرگاه مرکب ششین  
و خلط بلورانی سرود و ترکیب است حال عالی نیست یکی آنکه تب در  
بدن نور موجود باشد و تب دیگر آید و نخله نامند و بیم آنکه بعد از  
تب دیگر آید این اماده گویند سموم آنکه هر دو محال است شود این  
را منار که خوانند و اگر دو تب صفراوی مرکب شد هر روز بلورانی  
آید پس بدانند که بلغمی است بلکه اعتماد و اعتبار نزدیک اطباء بر علامت غلبه  
خلط است و از مرکبات مشهوره تب طرافت است که مرکب میباشد  
از صفرا و بلغم نامبلغ لازم باشد و صفراوی و امر بالعکس و در علاج این  
تفسیر در استفراغ ماده نماید کرد و مسهل مخرج بلغم و صفرا باید داد و در



غالب بود سپر از آن زیاده مرعی دارند **فایده** اگر زیادتی مانده  
و ضروری در نهایت آنکه با جمع عرق اصلاح می پذیرد سست اگر زیاد  
ساکن بود بر اطراف و ملک لایم و همچنین بنبار و گاهی ساکن بود بر  
که بسیار گرم بود و بعد و انکسار بخاران و در بر اطراف پس اگر  
باشد بحرانی و جهت حبس آن و اگر تجاوز کند از حد و سست اندک  
هو نمودن و در هیچ و نبرد و تلف نماید عرق چو که موجب زیادتی است  
و ترک از حبس نماید و کذا اگر عاف حادث شود در نهایت لازم است  
حبس بحرانی از آن و اگر ضرورت افتد حبس بر اطراف نمایند و سست  
و نبرد نمایند و اگر زیادتی کنند در حمایت لازم است حبس بحرانی را در  
ضرورت اگر باشد حطی می نمایند بکنجین و آب گرم من بعد استعمال کنند  
بافتای و نبرد نمایند در معده آن و اگر زیادتی کند غش و خونریزی  
در حمایت بیدانه یا الو بخارا در دهن دارند و قطع بکنجین را حوا  
موردن وضع کند از خواب نمودن است و کساده در آن زمان که این در  
حکمی در آن اند و اگر عارض گردد در حمایت است لازم است که حفص نهند از زبان

در اطراف اعضا که غلیظ را از اطراف موم و در اوقات سخت حمایت  
 کفین و اگر عارض شود عطش منوط در حمایت و لکن کند جبهه چار و در  
 کل حکم کرده در کوشش اندازند و اگر زیادتی کند در حمایت در دست  
 قدیم نماید و پاشویه بعمل آرند و بهترین وقت پاشویه بعد از کتب  
 ار حده است و مجرم در کف پا چسباند و ساق پلشن در مفرد گذارند  
 و من بعد بر سر نهادند و اگر سرفه نماید در حمایت چنانچه  
 این دارند که مرکب بود از اصل کوس و کشته و جمع عربی و موم بود  
 و اگر عارض گردوشی در حمایت لازم است اول علاج غشی و قوی نمودن  
 بفع دارد و ساقین مفید و نهادن اطراف در آب گرم و سیم و راج  
 حوسو مفید اند در بحال **بحران** و آن خلط طبعیت با مرض اگر طبع غالب  
 بحران چند گویند و صحبت باشد اگر غالب باطل شود محتاج بود بهنگام یک چید  
 گویند و دلیل محل مرض بود و اگر مرض غالب آید بحران روی گویند و اگر غالب  
 باطل شود محتاج بود بهنگام یک روی ناقص گویند و اگر طبع دست بحران ماده را  
 از اعضا و ریف در پیش فرغ نماید و دیگر اعضا ننگد بحران است و گویند پس اگر





در تهیه اورام لغایت اوقات اربعه بلخوط دارند در ابتدا رواج  
و در تراپور رواج یا مری و در انتها مری و محل و در انحصار محلول  
و چون درم رو جمع آرد منصفیات عمل آرد مثل تخم مرز و بر گمان  
بعده او و به سوره مثل سل جام و در او نود و مقل و خوراقی طلا نماید  
این سق کند بعد و اسم مندر عمل آرد **مهره** و درم صفوات **است**  
ان وقت و التهاب و درم زنگ سرخ مایل بر زردی بود علاج تنقیه  
از بدن مطبوخ مله و تمرندی و ضا دار آب برگ خرفه و کامودا و سوسول  
**مرز** نام طلایی است که جمین باشد سخن برای فرق از دیگر مرکبات است  
مفید اورام حار است فصل سرخ طین موه حصص کثیر است اشکاف قیاقول  
خم کاشی گل سرخ مبادی کوفه چته لجن مرد ساخته بکار برند و گاهی اضافه  
نوده می شود و ترک انضاج برای درم حار شوریه که از ان سرج کند  
زرد آب **درم** بلخی که سمی است با در **ما** آن سپاس زنگ و مری ام  
دلت در **درم** اسپهان بلخ و ضا و بر که و کاسر کرب **عبار** که محل اورام است  
بخ حطن بر که ساینه بگر م با و نمایند **درم** و در و خلیل نماید خواه در لیبو



برین و مگر بر درم ساییده بندند و اگر کمو مابند در سر که و اعداد بود  
 ناکه و مگر که نین نایع است **سود** و درم در بلغم غلیظ است جدا از گوت  
 متراکم بود و وقت بویک در بلغم جانب **علاج** در ابتدا نقیه بدن از  
 بلغم و ضما د بادویه مجله و برگاه عظیم شود و دیگر متعین بادویه منقبیه  
 مثل کوبه و صابون و زرنج و آب سکنج و اخراج آن استفعال  
 قرایم و بزبان مندی این درم را کوبی **اسندسردان** در سبت که  
 پیدا شود از ماده اوقی شود اوی و آن متوج بود و غیر متفرج و در  
 ضعیف بود بعد ز یادتی نماید بسختی و سیاهی و اگر مابند بر روی  
 رنگبای مسخ و سبب پانده سلطان و سپان عاید در چشم و اگر  
 پدیدمان وقت است حکام و در عارض علاج این **حشره** پخته یک موع از  
 زیادتی دوم حفظ از تفرج سوم و ادویه یا بفر زیادتی چاکس  
 اگر است در روعن کل و اگر است نرو است **الشفتر علاج**  
 قرصه در وقت نقیه شود و از بدن بفضد و اسهال و تبدیل  
 ماغذیه مرطبه و شیریه و طباطبوسه اندک که نین است که حرکت پیدا  
 و در در

عدو کسب سایه  
 است حصول  
 سواد را بچشم  
 علاج در مرا حیدر  
 و سی لطفه  
 بادست

و در برگ و عدم علاج است که طویل کشیده ما سلاست حضور  
وقت بر سر از مولدات سودا و گاهی قطع میکند در ابتدا  
البتره تحمل بودن برین و طلا و آب برگ غنیمت فایده بخشد  
در ابتدا **درم** است کثیر مستطیر السکل از ماده بلغمیه غلیظه  
علامت عدم درد بودن درم نایل لصلابت **علاج** منفیه بدن  
بعد نفیج از بلغم و ضحاد از لعاب خطمی و بز برکتان و حله بعد  
نفیج درم لبط نامند اس استعمال کنند مرهم مندر **درم** جمع شدن  
ده است از اورام حاره کثیر الحجم علامت آن قرمان و درد و  
وقتیکه نفیج بایت ساکن میگردد در علاج بعد بصد و استنواع ضحاد  
بمنضجات بعد نفیج از ویه معجزه باط کرده مرهم مندر استعمال نمایند  
و تا آس خوب بخته نگردد لبط نمایند و مکان لبط از حالت که بلند  
باشد و بر مرکز دیده و باید که شقی نایل بود ما ماده خوراکند  
منفیج اورام نابینه اکلید تخم خطمی تخم کتان تخم نسبت بر زو  
تخم حله بر رد عکس صد و واحد حکم ضحاد نماید **روا** برای انفجار



خراج و در مانتل صابون رویند چینی مصل جو را نفی بسایده میگرد  
پارچه چینی ده چسپانند **دول** بر و کمارت صورتی کوهی رخ رنگ  
خونم و اکثر واقع شود در بجهن سبب آن دم حادث است که گنجله باشد  
دار طوبه غلیظه نقد و سهیل و تقییل غذا و احباب از محوم و در  
خادر و ادع و چون مواد جمع شود هیچ داده مضمون سازند و بوی  
سکینین حمد لطف طوبه غلیظه بده مرم عمل آرزو اگر در  
درین طایفه شود در یک دروغ گنجد کسبیده تخم مرغ شسته طلا کما  
زیاده شود و در حجم نمی آید **اورام صابون** سه عضو است که یک مفعول  
رئیس واقعه شده زیر بغل مهره دل و کبج را آن موعه حکم و  
کوش موعه دماغ چون درین اعضا ورم حادث شود از جهت  
رفع اعضا در سینه انهارا اذغات طلا نمایند و صدها آن  
حاجت آن موضع مفید است و آب کرپر و زیند بده خطی  
نفس خاد نمایند از ضد لیس و حصیر و گل ارمنی بای کانتی  
و اگر در نیمه وضع ورم سمی حادث شد **طلعون** گویند در راده می  
فصل هفتم

فقد جائز نیست و در حقیقت تقویت و تبرک قلب شیدن شرابان  
و لفاح و فخر جن و حاصل ابرج و طلا بر سردار فصل و مایه و کافور و کافور  
و طلا بار و لواحی در دم و بردن در دم شرط غنیمت اند و مایه گرم بوی  
**نما** اما کس سرخ بود که بر رو و چشمه پدید آید از ضد لیس و در صورت  
باب گمانی تازه و گاهی باد و سبب آن سحر و غلبان خون است  
سرمی اما سرخ در رو و فرمان در سر و رو **علیج** ضد فقالت و حجات  
نیل سرناختن و تلبین طبعیت به مرمیدی و شیر خات و الو بخاراد و  
تلبین ضاد سرد بر سینه گذارند و مطبوخ غنای کمنین فایده دارد  
و غذای شیر و عدس **بغچه** در رمی را گویند **علیج** احتیاج از اهل  
لفاح و آنچه یاد بشکند خورند و کمند کادرس و طلا البصر و سرکه **ساج**  
البه بود پدید آید و از رفتن خون و غلبان آن میباید در آنها  
رقیق و گاهی خون رقیق **علیج** ضد استفعال شربت غنای  
سکچین و بر آوردن آب لفاظات بخلا سیدن سوزن بعد از آن  
طلا بر در ابرج سحر و کجاست **علیج** سینه یا ضاد بیوت انا و عدس



جوش داده باب دیگر طلا در سفید آید روز چند کند از سفید رخ رنگار  
برای گریختن مسادوی همه گل از منی باطن متفشره آئینه حساب از نو سر که سیاه  
طلای کرده باشد **نورانی** بنورانی سیاه بیاوردن با تهاب و لذع و درم و سیاه

فصد و سبب اینها صوت **علاج** فصد و اسپهال صفا و طلا مار و دو پوست  
و صندل سبز در کرباج لعسل سرکه و کلاب **عمره** بنورانی اندهن سبز رنگ  
باد رو سفید بنورانی مثل سوزن سبب آن سفید غلیظ و محتطبا  
خون بود **علاج** مثل علاج نمکه است و شرط عمیق یا جارج گردد از آن خون  
روی طلا بدستور عمل یا ضایفه کافور و اگر خون غالب بود فصد نماید

**نار یار** بنورانی که بعد عدوش رود حار است و در حاکه و نورانی  
**علاج** مثل علاج صبره است از فصد و اسپهال استعمال آنچه رقیق کند  
را مثل ماء السعیر و ماء جبار و آب نطخ بندی و طلا کافور و حصص و کواکب  
اسفند و فرارنگ لکلاب یا باز و موقوف که **باب السبل** بنورانی است

که عارض شود و در ابتدا باشد قلیل الالم بعده مودی شود و سویی در و شدید  
سبب آن احتراق بلغم است **علاج** آن بقیه بین از مواد فصد و اسپهال

اسفند





لازم است که از کوزه چسب این علت آب بنوشند و همراه آن کما  
برود و قهقهه حادث شود امراض ابتدا میکند از غبوره و قروح بزود کرد  
آن وقت که بسند ماده امراض کمتر باشد کثیر الرطوبه و العاصه **سومین**  
که در مرض آن که بعد نقیده و زرع مرض جدیدی استعمال کنانیده برای  
خون در وضع مواد مفیدست مابین ضدل سرخ رویت که کما  
بر واحد و دام مویز منقی لجاج صغی سنا کی بر یکس دام غلبه  
مویز دو آورده دام عمل نیم رطل سرت نصف سرت غنای یک  
ربوطل مویز شاهره بقوام آورند و لوق کپوره نوبقی مزاج  
استعمال نمایند که اخلاط مختلفه می بر آرد و گرمی در مزاج کم میکند  
کل نوبل گلسترخ نیم غوزه مقشر بر واحد می درم و اگر غوزه نبات عوض  
آن نوبل کدو شیرین یا نوبل تر نور کزید مزاج خیار گل نیلوف و نوبل  
بر یکس درم کزید خربک مصطلک یک سرت کزید بر واحد مزاج الملوک  
سبزی دور کرده درم کوفته در کبرل صلابه کرده بلعاریست  
فرض سازند خوراک از کما نبات باد و مزاج و گاهی غنای کزید

قصه

لذنه

نشسته انداخته شده **روغن شغفل** بر روی دفع آتشک بیچ این  
نیم باو کوفته در دو سیر آب جو سازند چون نیم سیر آب بخورد  
صاف نموده نیم وزن روغن میدانه مخمروج نموده تپش نیم  
جو سازند چندانکه آب بکوفته شود و روغن نماید در سینه کرده  
نگهدارند صبح بقدر دام ازین روغن در سیر ماده گاو اغنچه بخورد  
عند الجری مونگ و این دو ماده مرض دورسها را دفع میسازد  
روز محل آرد **چوبی** نافع مرض آتشک و مرض بوداری بعد تقیه  
شکل مزاج در دفع مواد معدیه و تقوی دل و داغ پوست مبله زرد  
بیش که با بلای سینه سنگی المه بر یک چار درم کوفته چته بر روغن بادام  
کرده گل سرخ گاو زبان گل گاو زبان انیسون بقیاع در روغ بر یک  
درم جلا جو در چهارم می و محسک با در بخوبی اطلو خود در سینه بود  
بر یک درم روغن ان درم چوبی برابر او در روغن گل سرخ **چند نسخه دیگر**  
بر روی دفع مواد آتشک و چوبی در سینه طباخیر چوبی که بر یک درم  
از او خطای خرم کند در سینه دانه کاس عین بر یک چار درم گل سرخ



ملته سیاه شامه المله ضدل سوده بکلاب کاب کبج کوبت بد فرجه جابرا  
کثیر رکیک در عمل حسیه **خداوم** مرضی است بودادی و چون مستعمل  
علاج می پذیرد و در ابتدا قلیل الفلاح است و شش و سیار و کحل اعضاء او  
آخر الامزوق اتصال می آرد و اینم من از امراض ساریت و در ابتدا  
این سنج میگرد در یک بعهه با این سیاهی خوب **علاج** در ابتدا فصد و مسهل است  
و لازم است در راه بکار مسهل گرفتن و پیرهنه را عم و تعب علاج و مجرای  
و آنچه خشکی افزاید مواد بود او آنچه مجلس رطوبت غریبی باشد و در  
بهترین غذا برای مجذوم شیر است بقدری که نفهم شود و استعمال نادر الجین  
علاقت **سبب** مخصوص است برای خداوم علیه سیاه سبطه رکیک دم  
مفضل مجذوم شش و در دم کوفته بجهت بروغن گاو چرب نموده باد و در آن  
عمل برسد سرت شغال نادر و در دم ناکه شغال دوا و انکه که نادر سرت  
**نوع** نافع خداوم حاسبه شغال محاسبه ایند و صج آب صاف آن با قدر  
ساکر بوشند تا چهل روز **ناید** اگر مجذوم را بپریم که در ابتدا مرض مجذوم  
افزون مانوسین است خوش عادت گردند و در بعضی تخفیف **سند** کز است

طبع اصول طریقا بر سر است و صاحب نکره دادوی محراب است  
**بموت** نافع خدام بر پشت بلیله زرد و پوست کبابی بلبله سیاه است  
کوفته پنجه بموخر است و هر روز بکوتنه خوردند **فایده** فایده قال رسول الله  
رسن المجدوم کما فرس الالاس یعنی بگریز از کسیکه باند از خدام خاکه میگریز  
از شیر برای آنکه خدام از امر افسساریت پس واجب است اجتناب  
اختلاط از آن بان که خدام نباید بروغن بادام چرب کرده در علاج اسطو  
خود کس حجر امینی حجر لاجورد و **شام** سفرخی قبیح است و شنبلیله که  
در رو و اطراف ظاهر شود **علاج** مفید است همان در ارسال علق و حیات  
بعده و کتک بلخ و طلا بصابون بعده باب گرم استن و وقت غروب  
اسهال و تبین **سرفه** قروح سر است آن پیا شد در طبعه و یا پس اگر کلاه  
منو و بصیان **علاج** زنجیر پانزد و اگر در مفید و حامت نماید و تقویه  
نماید مطبوع بلبله و شاتره و پیر نندار اسما و حرفه و شیرین **علاج** نافع  
سودا و دل نصف بریان و نصف خام سائیده بروغن کرفس استخیمه طلا  
نماید **دیگر** نماد و نوزید که در رفع کور است **علاج** خاص برای کودکان **دیگر**





مخلط الصغیر او را سودا و حروریه یا بلغم نامح مصلطه خون و حکم حاصل می شود  
جلد بعد چوب **سدر** اول فصل بعد اسهال و ما و الحین بسیار مفید است و از  
جامه شاقین مفید است و بزهر از جماع و از آساید گرم مثل ما و الحین <sup>مفصل</sup>  
شیرینی و اثرت ملک ضرورت **مطلوع شاهزاده** مافع حکم و چوب سبیل  
و سودا شاهزاده میزدیم انتمون چار درم سنا و کی او پست پیله زرد بر یک  
مقدرم تخم کاسنی پسته سیاه نیم کوفته دو درم گلشن که درم غنایه وانه  
در یک نیم رطل آب نجوشانند تا ربع ماند صاف نموده بنوشند و اگر خواستند  
لقه دو از ده شقال فلوس خایر بنوشند و مثله شیر خشک و تر کنین انهمید در  
اسهال قوی میگرد و دکاهی اضافه نموده و بفعای سه درم **اطریع شاهزاده**  
اداست آن مافع بچوب است پسته پیله زرد پسته پیله کابی پسته پیله  
پسته پیله الگ گلشن انتمون هر دو احد دو درم برگ شاهزاده ده درم کوفته  
بخته بروغن گاو چوب کرده بسته وزن شکر سفید بنوشند و در آن دو توله  
**لقه شاهزاده** مافع چوب طایل دیدن شاهزاده و بنقال کاسنی بنقال قنبل دو  
شقال شکر برایش بر یک درم یا چند درم **چوب سبیل** مافع چوب سبیل صغیر او بلغم



تولدت که رز و بولبت به المه ریک کا با می توایم یک فرزند برود و فرزند  
چشمه باشد شاهره حسب از شربت درم و اگر اسپهان زیاده منظور بود  
ناده درم است **سعود** نافع حارس بدن که بیا به نیم کوفه است گرم اقیهون بخورم  
در رطل آب شکر و صمغ صاف کرده درم شکر سفید آنخته دو درم بود  
**سعود** نافع در ضرب الدزیره شاهره بیلد رنگی برابر گرفته بقدر یک کوزه  
آب برماند صمغ سائیده صاف نموده بنوشند بقدری عمل داخل کرده **سکون**  
**عنا** نافع حله و حرث و امراض موسی و ماثر اغصاب کلان و غنچه  
شاهره دو توله اقیهون در صره بسته کنیم توله گل سرخ هم کاسنی هر یک دو  
مقال در دور رطل آب برساند صمغ جو شده که بلبت ماند سبک  
فندور رطل حل اسفینه بقوام آورند **سجون** که برای تصفیه خون دفع  
صده صفرا بعمل می آید اغصاب الوخارام و واحد و ده دانه عمر مندی جار  
توله شاهره هم کسینز یک دو توله در آب سائیده صمغ جو شده  
چون چهارم صده ماند صاف نموده به کنیم باو شکر بقوام آورند و جو  
بقوام رسد این ادویه امیزند طبا سبب بود که درم کسینز در

کالو

تخم کاج و تخم کاسنی بر یکدیگر در کلهب حل کرده ادویه کوفته  
بجسته داخل قوام کرده همچون سازند و اگر در عرق کاهوی قوام نمایند  
بشیرت **دیگر** افشره عرق میخیزد روز استعمال کردن نافع است  
و حکمت **دیگر** در موجود فرقومش برای جویس دوا و مفید است  
بر روز یکصد و شصتی درم شیرج مالصاف آن که چمن و سنج ابرسین موجب  
دوسته باید دست که این دوا لایق عمدت دانست لایق قهقهه است  
خوراک آنقدر بسیار است و هم معنی در مضعف معده **روغن کمالیدن** آن  
نافع است و شورت اصل است در ام روغن که چار دارم که بویسند نامم  
از روغن نماید و سرکه بسوزد **۱۰** نافع خارش شوره قلعی در روغن تخم  
آمبرند و نیز خارش مالند **دیگر** خاب روغن گل و سرکه بسوزند و برین  
مالند و بعضی روغن زرد را آب یکبار بسته بخام مخلوط نموده برین  
مالند **دیگر** صابون آب سائده طلا نماید عده سال فرامید آید بنگرم  
**دیگر** نافع خارش شکار بریان بر روغن ساسن و کلهب آب بپیمیزند  
و مالند و بعضی قدری درین کافور آفرینند **دیگر** گوگرد و درم ساج



این برکت میدرم در روز غن کا و که لبت کیمزته بسته باشد آمیخته باشد  
یزد و گهری تاب سر و غسل فرمایند **دیگر** آمیخته در روز غن کعبه بنویسند  
و مانند **دیگر** سرخ گوگرد تیار بنمردار سنگ و واحد درم مارکت شده  
در چار فلوس روز غن کا و حل کرده همانند **دیگر** عمل بر روز آب نیکرم نافع  
و حکمت **دیگر** نافع حارسی تو تیار بنمردار سنگ سار کا فور بر یکدرم  
کا و شسته سه توله او دیه بار یک کوفته در روز غن آمیخته حل نمایند هر روز  
بایسند و گهری در آن شب غسل فرمایند **بروی و هتقی او** نافع  
که حادث میشود بر ظاهر بدن و فرق در هر دو **بروی و هتقی او** نافع  
در جلد و لحم و هتقی سفید ماضی رقیب است مدور و برین در ابتدا عسر العلاج  
که عام شود در بدن پس ششع البرکت هتقی سفید زایل میشود در ابتدای علاج  
برکت چرا که ماده هتقی رقیب است و ماده مرض غلیظ **علاج** تنقیه بنم است از بدن  
بندنج و پیر از نبات و سبب لازم در استعمال مایه جن جان و خوردن <sup>اغذیه</sup>  
مولده دم مثل زجاج و طلا بادویه بنمردار سنگ محرمه خذابه خون مثل خود کند  
و شیطج و عاقوقه و کونیر اصل که در زنجبیر و زنجبیر و عود و عود که حادث

نویسند

شود بسبب حماقت مطلقا کند سطح و قوه الصع باب رقم **مخبر مانع**  
برص دست و پا خردل عروق انصوم و واحد پنج مثقال زرنج سرخ کشته  
از نسل است هه مثقال در دیکو نیم آثار آب انداخته بچوشا سازد و در  
و پار بخاران دارند و کف آنرا مالند **حکیمت مانع برص پوست**  
انجرو شستی سه درم شیطرح شانزده درم کربت پانزده درم بلبله سیاه  
کسیر بر یک درم کوفته چغته با بون کجه ماده کا و کجوشا نندا غلیظ  
سودا نیند حسب مقدار کف در کف دست یا پنجاه روز یکی صبح و یکی  
غزیزد **مخبر** برای بهبودی که مستحکم شده باشد پوست بیه بلبله سیاه  
سپاح هر یک بخورم تر بر زخیل کند زرد ج در زخلف خ کفایت یک  
دو درم کوفته چغته با نیم انار غلیظ **مخبر** سازد **مخبر** دیگر برای بهبودی  
بلبله سیاه پوست بلبله اندک سطح سنا و کی هر یک دو درم دو درم  
مصطکی دو نیم مانه اقمیون چار مانه دج کینم مانه موز منق لثه  
چار مانه کوفته چغته سه سه چند او دیرا بسزد و **مخبر** سازد **مخبر**  
مانع برص دج در کس سطح تر بر مویز تراوند چغنی سنا و کی کسرخ



همیشه سیاه استیمون سر یک و توره عمل وزن بکنونه اودیه همچون سارند  
خوراک نیم توره **طلد** نافع استیمون سر یک و توره عمل وزن بکنونه اودیه همچون سارند  
ترب کندش سبتدان طلا نیت غایب صبح بونید **طلد** نافع برص برص  
اشمار بر یک نیم دام هر دو در عمل ماده گاد شسته برداغ طلا سارند  
**صدا** حرف سر که سائیده خما و مفید برص و سبت **دیگر** کندش عمل نافع  
هتق و برص سبت طلا و کد اوسا در عمل خما و **طلد** نافع برص قوه سبت  
نیل طین موه مساوی گرفته چینه لبر که طلا سارند و بالند چند در **صدا**  
تخم ترب ده جز کندش سبت بر یک دو جز سر که کته خما سارند **طلد** نافع  
برص ششم ترب سبت طنجان المه مساوی لبر که طلا نموده **طلد** نافع  
نویا و سبت ربع جز سبت طنج و کوفته چینه باب سائیده طلا کرده **بسنده**  
خراطین گرفته در او ننگها در او دهن آن نند سارند بعد یک دو ماه  
حاک غایب سبتدان خاک بر سر طلا سارند **طلد** نافع برص کرم سیاه  
گرفته خاک سائیده کبر لبر که سائیده بر برص طلا سارند **طلد** نافع برص  
سبت طنج در آقا قیام در سنگ مساوی لبر که آینه طلا سارند **دیگر**

بلدر

بلاد که بجهت سایه مسادوی آب لیمو سائیده طلا نمایند **روغن بادام**  
 ساده مانع برص باد بخان خورد و خام آب ترید و قدری نمک  
 مهر الود آب صاف گرفته روغن کنجد آینه باز پزند از روغن باد  
**همه لیمو** بوزن یک جلدت لوبی اینک سودا و اگر آب عارض می آید  
 بر برص او بود و عارض می شود درین صورت میوت تا یک شدید  
 و قشر و سب آن مخالطت مزه بود اما خون **علاج** و **علاج**  
 رطخ افسیمون و عاریقون و بنج و کلو خود و در اینج و موبر و  
 مزاج کجام و اغذیه رطبه را وقت غلبه برص الود علاج کنند **علاج**  
 جدام و طلا بر رطخ و تخم ترب و قطره کدوس در روغن **قره** و از  
 در هندی و او گویند **علاج** آن در ابتدا که در گوشت سرایت  
 کرده باشد سهیل است در گاه سرایت نماید بایه خون نه بر آزند و  
 شاخ ذر لوبچ پانند و او به حال استعمال نمایند بمردود در گوشت  
 فی ارمان فصد کحل و **سهیل** رطخ افسیمون و لوبیز که سائیده  
 مالیدن مانع است که احسا لبر که و تخم ترب آب لیمو سائیده مالیدن



**روغن نارچیل** مرکب نافع خوانند نارچیل رطل طلا و سبز نر ساد  
آنک بنا دیده سکار یک نیم درم مالیت نرم بر روغن کبجد آغشته  
در سینه ای روغن چکانند و اگر از پوست نارچیل مزه ریزه کرده در  
سیر کوغند تر نموده و در سینه ای چکانند روغن نارچیل ساد و پاک  
می که درین سینه از خواص لافم اوست فی دانه بر روغن **حصه و جدر**  
که در نهی چچک گویند هر دو نیم فارسی بعضی در حمایت میولیند  
در امراض ظاهر اعضا و فرق در برداشت که حصه شور خور است مانند  
جاوس ماده آن اکثر صفو وی سید جدری شور بزرگ سید میوه  
دریم میکنند و در آن اقل بقدر عدس بود و اکثر کلات از عدس است  
پس بر گاه تب غلیظ شود و لپت در دکنند و پنی بخارند و سبلان او  
در سینه چشمها و صدراع و انفخ سکنند و پس است بر روز جدر  
و جدر در خوابت سینه و پدرا شدن باید است بر گاه موسم  
آمن چچک شروع شود و آن اکثر در هندوستان ماه چیت باید که  
طفل شیر خواره و مادر آنرا اصلحات غن مثل زردن شامه و عن

نارچیل

بخاک سی و شربت غلاب یا کهنین ساده ما برست مکرر در  
تخم کامود و لغاب اسفول بر چه تمام وقت با از اسهال

و خاک سی در دوش اسپین مفیدست و اخراج خون بر بوسه از  
طغلی که کم ازده ساله بود در موسم آن بجاست و از جگر گرم دیگوت  
در سینه بی در موسم آن احتیاج لازم دارند هر گاه چمک براید  
نه هر گرم دهند و نه سرد و در آن کوشند که با بکلیه بر آید آب جوش  
روم دهند و آب جوشانیده سر جامه دارند و در هندوستان جرج

ت بنیکه لطف چمک بر آید که بها استعمال میکنند خطا

حالت تب بر روز چمک بر آید و قطره کرمی ملائم باید  
انگه کنند و دال عدس منقح خورند نیز نافع است چند قدام  
چمک است که روی باز و از آن رای کم میخورد و آن سیاه و نفیج است  
و بهترین آن سفید است که قلیل الود باشد و گویند اگر کم درم سازد  
بابت رسی ترنج سپین روز خوراند بسیار کمی بر آید و اگر نفس  
بر جا بود و حواس درست و میل غذا برقرار علامت نیک است بطور



در مزاج در آب و خنک است و اصل او من معطر میگویند اما در آن غنای کمی است  
و اگر در عرض شاهره جوشند اولی است **غمره** و اضع و اضع و اضع و اضع  
بسیار می آید بیخنی مردار سنگ شتار و خود آرد و ابله آرد و بیخ فوط  
استخوان کوبیده سوخته مساوی بلعاب تخم گمان با عسل شسته دست  
باید که هیچ کس گندم و آب گرم کوبند **طیله** یعنی سفیدی که در  
جوانی پیدا آید بلکه تا که خون بدن چرب غلیظ و تیز و سرخ است و  
بسیار آید و هر گاه به حالت گزاید موی سفیدی بر آید پس اگر  
بسیار ضعف حراره عزیز است و باید در سن با فو و شهاب علاج  
و اگر بسبب غلظت و ضعف حراره عزیز است بود و بسبب سردی دیگر  
باید چایچه در بعضی جوانان منسوب علاج آن میتوان کرد با سوراخ نیم  
و استعمال ادویه و معاصر جان و پرمز را بنیات و بقول فواکه رطوبه  
بارده اسکا در فصد و کثرت جماع و کثرت نشین آب و سبب که  
نعم خارج کند هر سال میگذرد باشد و طبعه بر بی هر روز خوردن باشد  
مومن

**مخون** محبوب شیخ الرئیس منقول از قانون نسبه است در مجلس طبایه کابلی در  
لفظ مسادی بسبب مخون کرده است همان نامید تا کیسالم و بعد خوردن این مخون  
بصبر مانند بر آن بانصاف روز بعد غذا خوردند **مخون** دیگره او امت آن  
موراد بر سفید گردانند سیاه ده درم پوست بید کندر طباسیر یک  
چند درم فلفل دو نیم درم زنجبیل گلشن وح از یک یکیم درم صندل عقیقه  
از یک درم سه و سون عمل مخون کنند شربت **درم مخون** درم  
و علاج فزونی بسیار فصدت و جمع خرچیکه تخفیف کند از سهدت و ادوار  
در تریس و تقیلس غذا و کثرت تعوب حمام با پس بر غذا خوردن طریقت  
**سفر** مهزل بدن لک معول و درم زیره سیاه نانوازه بر یک چار درم  
شربت درم یک سکنجبین ساده که دو توله باشد **دیگر** سندروس کما یسه همین  
دو توله آمیخته خورند و در غذا خوردن سرکه و عدس و نان جو مهر است در  
بلخ و ترس و توایل جان بکثرت خوردن در کرسه ماندن و شوک است  
پوسیدن و بر شتر در شب بر زمین خوابانیدن بدتر الاغ میکند و بر  
سدن و سردی لاغری می آرد و اگر زیره سیاه چهل ذره شام خورند بدن الاغ

سپهر



میکنند و لکن معمول بکدرم یا سیر که خوردن با دو هفته بدن ملاع میماند **دوا**  
که دافع سحر است زید البحر البکر سائیده بر بدن مالند من بعد با گام  
عسل فرمایند در نایدتی از آن نیز فرصت چرا که مستعد از مزاج است و سیر  
الذکوان در اسباب امراض از توره امویه و موکات و غیره پس اگر باشد از آن  
فلت غذا یا سبب دوا الی السکمی قدرت اعضا غذا از اسبب و مزاج یا  
سبب بیماری در احشا مثل عظم طحال یا دندان یا سبب کثرت تخلل از عوم  
کثرت سبب علاج از الیه سبب آن نمایند **سحر** مسموم فورا و اسهال است  
کثیرا شکر بردار گرفته بقدر توله شیر خورند که در آن با جیل تغیر خواهد دادند  
و با جیل با شیر تامل کنند و خوردن با آن ملین نیز غذا سمن است **سحر** زخم  
اسمعیل منقول از حاوی صور فلفل زخمی هر یک ده درم در فلفل شکر درم یک  
موز گردگان هر یک چهارم فانی دو سن طبعی سل تغیر کفایت بدست  
سرت شقال **سقطه و خرنوبه** اگر با درم و سبب با اول علاج درم و سبب  
و حجامت و بنیات بغیره جائز است در ادعای بر درم ضاویا و سبب  
اندر حجامت و اگر موهای خاکی باشد قوی الیه از نیم تا شش خوردن بنا کار موهای

**خام** نافع چوبه صابون و زرد چوبه صماد سازند **کام** نافع مرده و عقده  
که اگر مرده افتد مثل عده بسته باشد مفیدست نوزاد جمل گفته که عمرت به بی بر  
باشد بگویند و چهارم حصه آن وزد چوبه یک سایده آمیزند  
و برابر همه موم اندازند و بویالی بسته بر آتش گرم نموده دو سه گز  
تکیند نمایند پس بالا و اماس مفرغه نهاده بندند در دور و در ادم  
میکند و اگر رسته نوزاد جمل تخم تاوره سایده آمیزند برای دفع درو  
بی نظر **خمارک** و آن درم شطیل بود در خابن و اگر در ابتدا  
علاج نکند به کلیس آن دفع یافته بگافد اندک بسیار مید  
و گاهی جهالت نبود بگافتن آن پس استعمال فراموشند **خمار**  
نافع خیار یک تخم جلبه و خرف سایده یک گرم خمار نماید **خمار**  
ادواتی مثل سدل بوده و نفلس سیاه آینه نیم گرم خمار نماید  
**خمار** برای دفع خیارک اصل را پاره پاره کرده در بول کودک  
نابالغ بزنند که خوب مبر است و پس بگرد و قرض نموده بگرم صح  
و سام بندند بعد خمار نموده قرض نموده بندند و بسیار نین **خمارک**



نیز مفید است **اندک زیتون** اگر جوانی است نندک نگیرد و اگر پند  
از غریب مثل حرکت و مواد گرم دین صحت و قوه بدن سبب آن  
استلا و بدن است **علاج** استخوان و تغییر طعام و با سبب آن اشاع  
شام است و استرخار و ضعف قوه بلکه **علاج** مالس بدن از  
عوض و روغن گل یا طلا گل زرینی و مروارید سنگ گلاب یا مندل  
گلبرج و گلاب و بعضی مردم دیده اند که نقطه در کف هر دو  
پا در کف هر دو دست اجزای عرق نماید و این را اصل نندت  
بکسرین مملو و سکون کشانی و یا نقطه پس **علاج** است که از کفها  
عاشق حکر دو باب ممالند با دجان با قدری گوگرد نیکو قوه  
آب بویشانند بر کفها ممالند و جوز بویه و ناخواه ساخته بر  
گل آمیخته تا بیدن هم مفید بود و خوردن دوا و امثال  
نیز مفید است **اندک عرق الدم** سبب آن احتداد خون است ضعیف  
**علاج** فصد و استخوان مسکات چون مثل عناب و زردک و کسیر و کاسنی  
بعده مالمیدن قواض مثل پوست انار و ما زود و جوهر سرد و صفت بلوط

دو اولی

وحت الاس **کلفت** ذراع سیاه بر روی دست و پیش بر سر سینه است  
در سن نقطه سیاه و عمره که مذکور شود در سن و درنگ استعمال آرنج  
بروز چینی غسل طلا کردن مفید نوشته اند **علاج** اینها بفضله شرف کوه و  
ماد الحین و طلا از فضل و نم خرمیزه و نم ترب کندش و قرط دار چینی  
و ماد اترنج و حب اللبان و ایر ساسب آن در دوی محرق **علاج**  
**در ساد** که بعد از بند **علاج** چسباندن زلوت و طلا لوره از سب لبر که  
**در ساد** که به نیل و در او که انار کرده باشند و اکثر زن و مقامان بکنند **علاج**  
و لک است بنظر دن و آب گرم و در لک بلع نبات محمد است باران  
کنند و بگذارند تا سه روز بار بهمن عمل نمایند و اگر فایده نیامد آرد  
موصوفه طلا گیرند زمان سازند **انار قروح** **و الله** که بر بدن بعد از قروح و  
البه نماید **طله** مرد در رنگت بر و غن گل و اسفند فاح لبر که در او خود چرخ  
نی و نریج و سحران پوسیده و با طلا و یا نندان طلا سازند **و طراه**  
سبب است و سخت که بوضوح در پوست سفید است منصف میا زدا  
**علاج** اگر فایده نکند و درم کرده باشد و این چاره و پوستش و نند



گرم دارند و بجام روند اگر عضو درم کنند در آب گرم که در آن خاله  
و با بونه و اکلین گندم جوش داده باشند بعد بر آورده روند و غنای گرم مانند دیگر  
بزرگ در سردار است شکر کردن عین و در آب گرم نهادن بعد از آن  
بگل ارمی و سرکه بعد لوبون بآب و سرکه و با طلا نمایند که امرات و اگر  
عقوت پذیرفته گوشت نیتد ببلای قرصه بردارند **زرنگ** اگر سبب  
شاد مزاج کبد و طحال و معده بود ببلای آن بردارند و اگر استخوان چرخ  
بعد یک مثل باد بخان و زریه و سرکه و طین و کثرت جماع و الم و غم و کینه  
هوای آفتاب شد از آنها بر نهید و استخوان حمام نهانست داد و  
محبیه بر رو مانند **عمره** که مصفی رنگت و ذراع که بر رو باشد نفع نماید با قلا  
سرف ضد سنخ بر یک درم تخم ترب استنج بنفشه بر یک درم  
زریناد و دشتقال کافور زعفران از هر یک مثقال شیریناده گاو زرد و کهنه  
آمیخته نمایند **عمره** که بر او شکر گرداند و مصفا سازد و مفرط با و آثار در  
شیرین موسانیده چون در سه جوش خورد صاف نموده ارد سازند  
و به نهند و این ادویه میزند ضد کسید و تخم قره نسیل و لطلب سارون  
مخمل





ریش بر یک دم درم مادام مقشسته درم کوفته نیمه آمیخته بکار بریند **عمره**  
و زعفران بسیار و نیز زکریا سائیده شب نامند و صبح بپزند **عمره** که رنگ  
گرداند جلا دهد عدس مقشسته تخم خربزه معدن سرد و بار یک سائیده او پخته نمایند  
**عمره** که رنگ اجلا دهد کوفته در آب جوشانده صبح خورد و الیومند **حب**  
**نازجی** که برای رفتن رنگ زبان استعمال میکند فورا چل گرفته در آن سوراخ نمایند  
و زعفران خالص و بسیار بر یک دم سائیده اندازند و سوراخ از زبان چل  
نبردند در وقت انار سیر ماده گاو و گوسا نند تا تمام شیر جذب شود و بعد بار چل  
بر آورده سائیده او در پی مخلوط کرده استند بقدر زخم و در هر گشتن  
خورده باشند تا چهل روز **عمره** که رنگ را سنج گرداند زرنج خردل سفید ساق  
کوفته نیمه سیر ماده گاو آمیخته هفت روز چل آرند **عمره** که در اسنج نماید  
تخم ترب زرباد قوه تخم خربزه شب نیمه مؤمنه بقی مهدی خار خشک سادی او پخته  
سازند **دیگر** از صمغ عربی و کبراد شسته بمغاب استغول یا یاغ بر رو کنند  
در سفید است برای عدم تاثیر اشک که رنگ اسبیه گرداند **طله** نافع کلف گرداند  
اسباه بر رو کنند فوجان با سب سائیده طلای کرده باشند بسیار از هر طایفه

را در هر یک

کود و در میکند لیکن باید که چند روز طلا سازند بعد از آن سرخ سائیده طلا کرده  
باشند که رنگ جلد بر آید **طلا** نافع کلف لوره قلمی زرنج هر واحد <sup>۳</sup> حصه  
برده یک حصه **باب** ایندیک گهری در آب شسته **باب** گرم بومید در چند روز  
گردد **دیگر** لیمو کاغذی بر آید در آن زرد چوب ریزه ریزه کرده بپزند  
باز سر لیمو بر جانش داشته گندارند تا نهنقه پس بر آورده مایع بی سائیده  
طلا سازند و مایع **باب** گرم بومید **دا** در قلع کلف شده و سرکه آینه  
گندارند و مالیده **بهند** **طلا** نافع کلف از روت و جز دیگر آنچه  
کوفته چینه بسیرازه مخلوط نموده بر رو چند بار مالیده **بهند** **طلا** نافع کلف  
اول حمام لورق بر آید بر رو طلا کرده **بهند** **طلا** نافع کلف عدس آب لیمو  
سائیده طلا میکرده **بهند** **طلا** نافع کلف در سس دش تخم فوزه خم  
زرب طلح از رسا جدول بر سس کوفته چینه کلاب آمیزند و مالیده **مال**  
یعنی بر بوی این سبب آن غونت احوط بدن است اما اول سسار  
که خاصیت اوست که یک مواد حرف بطور بدن مثل سسار اصل است  
و جلد و فرد **علاج** استوارغ و صول طلا و تبدیل مزاج اسر برده



و عمل با آب فاتر و طلا بردارند که سه بکرات قلیل کافور و گلشنج و یک  
شرف سعد و نوحان **نوحان** بهندی که گویند اگر بسیار بکشد فصد کند موجب  
مسئله شود اگر نه بعضی صبح و ملک گویند که طلا نمایند و زنج با مویز و آنه بر آورده  
طلا نیز فایده دارد **فصل** سیرت دندان لب نهنون عقیقه ز طبع است **علاج** مسهل است  
و حمام و عمل با بونج مفید و کبود بیاس زود زود و اگر سیاه برگ منول با برگ  
ترت حک کرده رسمان بان آلوده بر وجود دارند هم می فرزند **دخس** در مرم است  
از خون غلیظ که حادث می شود و قریب تا خنثی نماید و قوی در میان و ساق  
بگرداند تا خیار او گاهی پیدا میکند از شده در دست **علاج** فصد و استفراغ  
و تغذیل مزاج با او سعد و بعضی که طلا نمایند یا زرقطونادر اصل است که  
در وقت مدت درد امون قوری این زود اگر آرام شود او در این منجم  
استعمال کرده لطف نمایند پس هم اینها سازند **علاج** و خارش آن اگر  
حادث می شود در سردی هوا **علاج** سبوس و نمک و آب جوش داده اینند  
یا بطلنج سلیم یا بطلنج سلق گویند یا باقی که در آن عدس و کزکینه جوش داده باشند  
بآن گویند **فصل** نافع عم خماش خاتم افغانا ساید گلاب طلا نمایند و اما اگر  
از کزکینه

رنگ گستان تیره گردد و ستر زده خون بر آید لبس مریسم شبیه بکار برسد  
**ادوی اطفال** برای درد اطفال بر کسب سرد کوفته مواد نمایند یا بر کسان  
 و برای غلظت اطفال که تعقب اطفال خوانند قرد طی مال بند و داخلین و  
 اعلاج و شحم مالند و اگر زود تمقیه شود اما نماید و تمقیه شود و اخروست  
 علاج نفق اطفال سر مرغ بلعاب حلبه لاسارند و تطیب مزاج سازند  
**مرهم** نافع نفق اطفال سر که یکجمله روغن کند و در حصه مایم کوبشاند  
 دوران قدری بر لبس اندازند چون مثل مرهم بود و طلا نموده باشند **حبت**  
 نفق اتصال است و چون ریم کند و قرص گویند و چون جلد زرد شود  
 ماصور خوانند و جراحت اغضار ریش و موده و کلیه و نشانه و سبب  
 مخوف است و در غیر این امید سلامتی و علاج لبس و در جنس است و اگر مایه  
 استعمال فرورد و مریسم و در غشاء مندیله بکار برود و در هر شب  
 اگر گوت و بسیرینی بخورد و ماصور و قرص کهنه است که در آن او رنگ و قواد  
 وسیع باشد علاج مریسم و فرود است بعد سن از کلاکت در آن جا  
 اگر مکرده باشد و بعد لبس بنده لرباب تر سازند و باید زودت و جود

اطفال و اطفال  
 و اطفال  
 اطفال



دوم الاغزین و کندر و انیسون زعفران سائیده بر آن الوده در آن سهند  
و آخر الودا الکلی است عالاذکر کنیم خدیو را هم داد و به نافع جراحات **دفع قنبل**  
در بر کردن زخم نیز ندارد و در زمان تبلیل با صلاح آورد قنبل ده درم  
سرف شده ما هم عرب کمرل نمایند چون با ربیک شود و ملکه در او را بر صفا  
نمایند و با رب کمرل سازند و با زخم نیز کشند تا سه مرتبه پس گندارند و وقت  
بینه تر کرده در سوراخ زخم چند قطره بکشانند **دفع اصل کول** خسته انجام است  
اصل الومس مغز سبب کوفه در آب در روغن کنجد بچسباند و روغن نماید  
صاف نموده با شوره جوه سرج نمایند و اگر قدری آب با قند حل کنند  
چته جراحات تازه مفید است **مرهم** نافع انواع زخم که باب است  
و دومت ندارد و استعمال آرد استعمال این مرهم ضرر ندارد و کج  
اقسام قروح نافع است حتی که با صور را هم با صلاح می آرد مثل ساس  
بر یک درم حنظل دو درم منقل و حنظل در آب حل نمایند با ساس و اطکر  
سایند **مرهم** نافع جمیع انواع زخم در موسم گرما روغن زرد بکدام  
گیرند و در موسم سرما دوام و توتیا و سبزه باغ و موسم سفید بکدام

ربیع دام بدستور مردم سازند **موم** نافع اکثر خراجات منید  
قبل بر یک مثقال توپا و سبزه نیم مثقال کوفته بخته در روغن گاو  
مدری بسایند تا مثل شو بکار برند **موم** دیگر موم دام شب یا  
بریان دو ماشه سرخ مثلک چار ماشه توپا و سبزه دو سرخ  
روغن زرد و دام موم ذراع کرده از آتش و زرد آورده ادویه  
آمیزند و حل کرده بگذارند **موم** برای خشک کردن رحم کافور  
سه و نیم ماشه موم سفید و دام روغن چار دام اسفنداج  
دو دام روغن را بر آتش گذاشته موم اندازند تا بر صاف نموده  
بر آتش نهند و تیکه گرم شو کافور و اسفنداج اندازند و حل نماید  
پس فرود آورده سود نموده بکار برند **ذرور** که فروغ خشک در  
برگ ملی خشک کرده ساییده ذرور نماید **ذرور** که بواسطه از  
گوشت مرده دور نماید و الم نهد شب یا بریان بار یک ساخته  
بپاهند **ذرور** نافع زخم که در پای بسبب معده با کفش هم رسد کاعند  
سوخته بر آن ذرور کنند **دیگر** ذرور و عرق اصفه با رنگ تم خشک نماید



و کذا در روز عقیق و سیم در روز کند ز **روز** برای شکر کردن  
رفع اکلیم بعد از استکان کافور ربع گرم زنجبیل بوداده نصف جز پوست  
بصل سوخته مویز نیمه یک دو جز **دوا** که قرص پاک آن روغن کند صابون در  
آب ساییده و تدریجی عین مغزه آمیخته که مثل مرهم بود استخوان نماید **طایفه** نافع  
قروح خسته عدس سوخته با سیر میس طلا سازند صبح و شام **دوا** نافع قروح  
خسته ایک صدف توله توپیا و سبزه ماشه مار یک ساییده روغن زرد  
ایت یکبار شسته آمیخته محل آرنده **طایفه** نافع جو بس و دانه ها که در موسم بر شا  
میوه و سوز عدس سوخته ابله سوخته سادی و تدریجی خا و قشیل اندازند  
و تدریجی توپیا و سبزه بر مان نموده بار روغن کنجد ادویه ساییده آمیخته بر دانه  
طلا سازند **دوا** نافع ماضور کوکمار سوزند باره پنیر نموده بقدر توره توپیا  
سبزه یکبار شسته قشیل گرد و ماشه محل آمیخته با صورت بند و اگر حای قشیل با  
بقشیلک الوده گذارند **مرهم** ماضور عموم عقید و ج غراسانی بر یک ام روغن  
کنجد با و اشار روغن را گرم نموده در آن سوزند و صاف کرده **مرهم**  
داخل نماید و مرهم سازند **مرهم** گردگان مفید ماضور منزه گردگان **مرهم** روغن  
نمونه

کجند منادی بر مضمون سازند **مهم** برای یا صورت دم الاغین پوست انار  
بریک استندایج کس کس موم سفید بر یک چار باشد روزی کل دوم  
**حال** **حوی** عصب سوخته کند سحوق سکار بر این روز و جوش یک  
سایده بر یک این بند در حال سرفه دم است **کس** سکنجبین  
ت و صلح از جایی خود بر آمدن و دنی ای که از جایی خود بود و پود  
نیاید بعضی حرکات از آن زایل گردد و دهن ای که کوفت **حوی** اعضا  
گردد **علاج** این نکایک را متعلق است و اگر در م بود قصد فرود است کسین  
عصود حسن و ادن لازم **علاج** نافع دنی سحات تخم خطمی معده هم جو زرد  
بپخته آینه نگرم ضامد نمایند **زنگنه** و **صل** اگر خار با سگان در عصبود  
بکلس سرو این آرنج عبده پر کنند نم در رنگ و کند و مرد و ما الحمام  
بپزد و اگر این به نبود مرم استخوان کند **سحیح** **جلد** اگر لب حیرت  
درت و کسین رسیان پوست فرسیده نو بار چه بکلا تر کرده  
بر این بالند و مرد در رنگ و کل از می بکلا و روزی کل طلا سازند  
و لغات بار و عن منفی طلا کردن نافع اند و اکثر احداث میوز

کس





دو اگر موی ریش دیر بر آید در برابر منو باد امر تلخ و گوهر سوخته باشد  
 دو که مود را از گردانند در ریش لیمو ساییده بر چو موها مالند و بعد دو چار  
 کبری ماب گرم شوند **دو** آنست که سحر مایه و علاج آن تنقیه است **بقت**  
 و گویند سر اول بحالات مثل نوسا و درو کماله و سر رطخ و راه امر تلخ است  
 گویند ماب دو بیه که نفس کند سام مل را کس و ما جو اسر در آن جو شده است **دو**  
 که موی سیاه کند مردار سنگ امل سرد و کل سر موی باب سیاه بند و موطلا سازند  
 و مالا ملس ای صرع بندند و بعد یکس ماب گرم گویند و عقب آن روغن  
 و بعضی کل سه حصه و در یک مردار سنگ بر یک یک جبهه سرند **در مملکت** باید  
 دانت کسی که سم خورده باشد اگر گرمی و نورش موط و سنگی و ملس باشد  
 علامت سیم خارش در بی صورت بشیر تازه و روغن زرد و باد  
 روغن کبک گرم مبر است می کنند و اگر جذر و عرق سرد و شیر گی رنگ  
 باشد علامت سیم بارد است پس مثل سیر و حلیت و جودار و  
 بار چیل در یابی و اذن ماست و یا که سم و نا شیر آن بدل می رسد  
 علاج بسیار پس در هیچ سم سرد بیه و ملس و مراعات دل لازم است



و گفته اند که زین مرغ و قتیله بوشانند کسی در آب حل کرده می مکند  
فی الحال اسم را دیر نماید و است که در بر و بحر جانوران بسیار اندازد که از  
گریزین آن اعراض بد ظاهر شود فاعده کلمه اینکه خدیب زین می مکند  
میکند از محرم و ضا و حاذیب زین اگر سر گین گنوت و بود نیم سر گین  
نبرد و غسل و تا وقت حلاهی اعراض و راحت مندل است از زین و تسکین  
بالا و غرض مفید است بسم ان سرایت بکند و مسکات و نصلحات  
زیر از غذا و شراب و دوا مرغی دارند و چون غشی لده شود و حله  
کرد و چشم کسح شود و نفس ساقط و زبان سپردن آید و چون  
سرد جاری شود امید حلاهی بداند **زبان انجیر** در مع زین است انجیر  
رشت پنجه دیده بر باد بابت مهاد انجیر موده بر یک سد آب سنگی درم  
**توم لبک** درم یک ده درم بدان لب رسد **زبان** عام النفع در مع  
سوم سرد و به و لکه دعه شونیر مرر غرض زیره سابه بر یک درم  
خطبانه درم زرافه کرد یک نیم درم فلفل فرنگی بر یک نیم درم کوفته  
بعل لب رسد شربت تقدیر با بقدر لب **زبان** در مع غور رسم سوم

جزئی که شست خود سرداب سردس جو ز کوه سینه با چرخ بر سندان  
بقدر جوته **تریاق** دیگر یک بگ سرداب از هر یک بچشمال وانه اخیر  
سرخ کبابی مغزوده شقال مغز گردگان ششی شقال همه را ساسیده در انجیر  
سرداب **تریاق** نافع سموم دوبار روز غوزان مرکی هر یک فرد هر قطره  
دو فرد با هم آمیزند سبب نیم شقال بطلای **ادویه** **داعج** **م** **ن** و کفایه  
منصوره نویسته که بجمع سرکه گفته داعج سم افیون است **دیگر** قوم بی سبب  
بگردگان دوائی است نافع برای دفع سم افیون **زبان** مخصوص بر  
افیون اسه و طفل و حلیت مسادی با چند با عمل هم کن **دیگر** **تریاق**  
باز افیون را **دیگر** حلیت آنها بقدر دو ماشه را در سه دفع کرده  
دادن نفع است **دیگر** روغن گا و شیر تازه از فصلیات فراضی است  
دو جب حرکت دادن دماغ بقطعات و بگردانند که جواب **رودن**  
**سم** **ب** **د** **ا** **ن** **ک** **ه** نام ناریسارت و مارسیاه از سبب دیگر فوی اسم است  
کیه حلیت نمید بلس جاییکه مار کرد اگر قابل برین باشد مثل انگشت نور از بند  
و اگر قابل برین باشد جلده از آنس بوزند و مار کندیه را خواهدن نهند



و صدای اسپاگوس مارگریده رسد و چنانکه گزیده باشد با لای آن  
مکمم بندند و جای کزیدن بچینه کند تا خود ستم در بدن نگیرد و خوردن  
و بصل و خردل مایع ستم باریت و نوشیدن روغن سرود مانع ستم  
افعی بدن است و در کتابی نوشته دیده شد که مارگریده اگر چه سهولت  
مردت است از اراتقی بابت هموسائید در حلق او ریزند و قدری  
بر بدن و گردن مانند بوش می آید و از دو شاخ گوزن و ستم بر و عطر  
قرحاری کزند و خردل مارا مکتد اگر از اهل کرده بانوسا در خانه  
نه انداخته ماری کزند **دوینام خوب** نوسا در سکار آت آب بیده  
سازی در کف دست مانند بومید **دیگر** برگ پودینه طلا سازند تا ستم  
کردم است **دیگر** خوردن حقیقت قوم بعضی نیز نمید **دیگر** اشخان و ماخواه  
بر موضع عقرب نخل سازند **دیگر** ترب مانند خوردن مفید است اگر  
آب ترب بر مردم بندند **دیگر** دو نوع قوم است ستمی را در اهل  
موضع عقرب نمیش زد و استعمال کرد و نخل رطب جن در صفت  
یافت فی الحال **باید** اگر مردم را بسوزند **دیگر** کرمان از ارجا بگریز

**ادویه نافع** است که کثیر خوردند و **طبع** لبر که طلا سازند و **دیگر** علاج  
 خصلی و خجاری طلا سازند و **دیگر** ننگها بر آن مالند و آب خیار و خار  
 مالند و **دیگر** مسنون در سر که لعاب بر آورده سوسا تند **دیگر** عمل بخورد و **دیگر** مالند  
**دیگر** آب برگ خرفه مالند و **دیگر** روغن بزدرالت و یکبار **دیگر** مالند و **دیگر**  
 و صورت را با آب گرم بگردانند و **دیگر** آب ستر ستر که طلا سازند و **دیگر** کافور  
 لبر که طلا سازند و **دیگر** نافع نفس و اوج گوگرد سائیده بر موضع نیش مالند  
**دیگر** سرگین کا و تازنه طلا نمایند و **دیگر** سرگین خار بر آن مالند و **دیگر** سرگین  
 طلا نمایند با آب برگ عنب الشنبلی که طلا سازند و **دیگر** سرگین بگردانند  
 از بوی گوگرد و بوی **دیگر** سرگین که روغن و کاستر مالند و آب گرم که  
 در آن سوسن جوشانیده باشد طول سازند و **دیگر** علاج کردن آن  
 در آن طلا نمایند و در سرخ و دقیق کمرسته و اگر نیش در جای گوگرد  
 فساد محو میکند و علاج کردن بوزنه صماد نمایند تا کستر و سرگین با بوی  
 سائیده با عمل و تکسین بکنند و در دم آنرا در سنگ سحوقی **دیگر**  
 کردن گربه صماد نمایند و گوگرد و بصل و بودنه خوردن و صماد **دیگر**

فایده  
 زیند و دیگر زیند و گوگرد  
 و بوی سوسن



و گزین رگسورافع میکند خوردن لصل و نوم و ضاد آن **صلح** **رگسورافع**  
بر کرا سگ دیوانه کرد عارض مسعود او را بعد چندی حالتی شبیه باله نوبیاد  
و هرگاه این حالت زیادتی نماید امید زندگی نذر در پس **فغان** نکند و در علاج آن  
و جراح مندر شدن ندهند تا چهل روز و نیم بکند و عوالمی رخم شرط نهند  
و نیز و سرکه ضاد نمایند و اگر از نمایند از سردی هوا و وقتیکه  
از آب سبز زندگی نیست **ضاد** نافع گزینگی رگ دیوانه لصل کوفته  
ضاد نمایند تا رخم آن درمان نماید **دو** نافع گزینگی رگ دیوانه  
شش ماه مک بماند هر روز خورد **مطبوخ** دافع زهر شک دیوانه  
نایب درم کوفته در قهح آب بپوشانند چون بقدر و درم نمایند  
صاف نموده بپوشند **دیگر** موی رگسورافع خسته خاکستر آن بجای  
سک نهند **دیگر** جو رس سوزن خوردن نافع است **دیگر** رگسورافع نموده  
بر زخم نهند **نیز** نافع گزینگی رگ دیوانه بعد یکیدن لصل و خون در کمرش  
خود کوفته ضاد سازند **طلد** برای پیش لکه بپخته گردد و هم شش ماه سینه  
نمایند **نایب** نافع کما گفته بر سازند **دیگر** برای زخمی که عقب صابون لا سوری

در آن وقت

در زردی کی عقب پر کند و صبح لبویند **و اینها** تا مغز شقاق است و با کوه  
سنگ پست استادی روغن کچنجد خوب است تا مگر انور روغن صفا کنند  
در سینه بگیدارند و بر شقاق بالیده **سند زردی** نافع حکمی بدن روغن پسته  
بازده در دم موم سفید چغندر مایه گداخته در کلاب جرب نمایند و  
تا سفید گردد و بعد قدری عطر خوب داخل سازند **زردی** زردی قبل در ابله  
نمودن عرق تربوت سرد کرده بپزند و هر ساعت تازه کنند و گل  
بر که ضاها نمایند و بعد از ظهور آید فصد نمایند بر طیکه بدن محتلی باشد و الا  
هرم انقیاج طلا کند و روغن کچنجد سفیدی مضمی با هم لسته کرده طلا  
کردن نافع است و در باد ما بیدن مفید و خلطیت با آب حل کرده طلا  
نمودن فایده میدهد و این که باشد از آب **ساز** گرم طلا نماید و تبدیل در طلا  
و کافور و تر و در آنرا ساعت و حون که برار روغن گرم مایه  
در انقیاج بسته با هم مخلوط کرده عالیند یا عدس و کلر خ کجوشانند تا مگر  
بارد و جو سفیده مضمی و روغن گل آمنجه ضاها نمایند و اگر از آن یک زمان  
سوخته شود بلجاب سفول مضمی کند و روغن زرد در آن عالیند **۱۷**  
سبزه سررا گویند سبب آن بخارات بنم مالج است بخا طلا با او امره بود



**علاج دندان سست** و آرد نخود در هر که سافتی تر داشته نر که را گرفته باشند  
انجینه در سر آنرا زرد **دیگر** آب لیمو و سکه که گما کرده بر سر آنند و بعد یکسال  
بجویند **دیگر** استن بر لبها بون قاقق محل وضع سبوسه است **دیگر**  
دقیق که سینه بلعاب استغول طلا کردن بعد از **دیگر** لطول <sup>طبخ</sup> صغیر  
در هیچ آن با قدری نمک چته دفع و آرد زعفران عمل مفیدست اگر زمین  
بود و بزود اسهال بدم فرودست جدا شود **دیگر** است که مورخه  
شوند بلکه از بر آمدن موقوف گردند و ادای حقیقه ای که مورخه زد  
پوست نیز جدا شود سبب این صودنی رات رویت که مفید است  
است و عدالت هر غلط از رنگ موضع که احمر بود یا اصفرا یا سفید یا کدر  
تغییر نماید و حسابیدن زرد در بیمار منفعیست زین موش که طلا  
فایده دارد **دیگر** استن در آب جوشانده که آغشته شود ساییده  
در **دیگر** استن در آب پربا و شان تازه برداشته استن مفید است  
**دیگر** لطوخ روغن بجز کشته نافع است **دیگر** قسط لبر که غسل سرد استن  
**دیگر** عفت در روغن کجد بسوزانند و حل کرده طلا سازند **دیگر** زردی حقیقه  
لبر که طلا نافع است و ضاد از رنگ سلق مفید است هم بزود حقیقه لبر که مخرج  
کردار تغیر نمایند





چون کسیر مانند بار بار چو بخته در یک آثار روغن کبچد بخوشا نند که روغن مانند  
روغن سیل رای در زنی موجود است در نیمه اندک یک نخ درم پر در او  
آب بخوشا نند تا مهر السود پس نصف وزن او روغن شیرین ایند اخته باز  
بخوشا نند روغن باید بر مو مالیده **سند روغن** حافظ سوار است  
یک هفته چهار لوله در آب عینا نند یک سانه روز بعد بخوشا نند و بر باد آمار  
آب که نصف لوز و صاف نموده بروغن کبچد خالص نیم باو انداخته  
باز بخوشا نند که روغن نماید و آب لوز در پنج مو مالند اعدال اول  
و باید که بنام باد چسپا نند و از او اطوار لوز بر نهند و بعضی غلظت  
و از نردوان سیاه و سبز و زرد و بزرگ است و اگر بعد عین خون جگر  
مانند خاکستر نار یک بخته بر آن نهند **علما** علیه اخلاط علامت عن  
و این است در سخی رنگ و در زبان و چشم و بول و نفس بدن در ظهور  
شور و در بدن و سیلان خون اکثر از سبب و بی علامت صفرا در  
روی و چشم و در زبان و بول و تلخی و مان و خونت زبان و خشی آن و  
زیادتی تشنگی و سوزش و علامات غلبه بلغم سفیدی رنگ و در زبان  
و بول و سخی و سردی و کثرت رطوبته در آن و پی و کمی تشنگی و دل  
گشت

و کثرت خراب و بجزگی دندان و علامت غلبه سودا سیاهی زردی رود  
بول و زیادت و سمو اسن لاغری بین و کمی آن در سرسی دندان و بر اندک علامت  
غلبه مواد در بدن لعل اعضا و کس و ضعف استها و غلیظی بول است  
و دیگر آنکه فزونی بین زردی و سفید و بی مزاج بلغمی و زردی زردی بالاعراض  
و بی مزاج صفراوی و سرخی زردی و بی مزاج دموی و مواد زردی بالاعراض  
و بی مزاج بودادی و لاعری بدن بی مزاج است و فزونی لعل طبع  
و محموده و کثرت سودا سیاهی آن در سینه و رزق و ملغمه بین گرم شدن  
دلیل گرمی و بی مزاج سردی بر روده و در عت الفعالت از هر کیفیت که باشد  
و لعل غلبه آن کیفیت و حده دهن و عت ملغمه و لعل رزق و رزق و بلا  
و فوط حیا و قار و بی مزاج بر روده و شدت بوزردی در رزق و سفید  
و لعل رزق و حذر اسن و بی مزاج بر روده و کثرت و فضل و لعل طبع و کثرت  
آن دلیل است **قواعد علاج** باید دانست که علاج بر سه قسم است  
بدیه و تغذیه دوم بادیه سوم اعمال بند و بدیه تغذیه در  
سه فوریه که غذا را بجمله پس گاهی منع کند خواجه چو



بجوان و گاهی امر کند به تعظیم و قیام که با عرض حفظ قوت حفظ  
قوة ملاک امرت و تعظیم با از جهت کمیت یا از جهت غذاست و  
قد الکسبت و قیامت که با سبطع در مضم غامر و اختیاط فی  
الوقتیت که با ابتدا استها زایده و بسند در عرف و اجلا و تعظیم غذا  
و منع آن در امراض حالت در امراض مزمنه پس تعظیم غذا فقط  
و غذا اگر چه دوت قوت بیکدیگر عددیم است صدق است  
اندر قوت پس استعمال کنند از آن در مرض القدر که چار بار آن  
ساعت و معالجه بد او را است فاعده است کمی اجبار و زن دویم  
درجه کیفیت پس بدانکه دوار از چهار درجه شش درجه است  
انکه زن بعل متنازل در بدن کیفیت خود غیر محسوس و حس که  
تکرار یا کمتر درجه دویم انکه با سبطع در محسوس بکین حرر و سبطع  
مکرر در یا کمتر درجه سوم انکه با سبطع بالذات مفرغین با سبطع  
و درجه رابعه انکه با سبطع و آن دوا سی است موقت  
که در کدام وقت پس بدانکه مرض چهار از منته است کمی

در روز چهارم

از در در آن عرض و دیگر در در آن زیادتی دوم در وقت شکر  
میسود در آن استند او سوم وقت وقف نزدیک است یعنی وقت  
ترند چهارم وقت احتیاط که پیدا میسود در آن احتیاط و علاج مثل  
لبن غصونک و مارگردانیدن و صومخ و لوط و قطع در او در وقت  
و دیگر که هر گاه جمع شوند و در مرض ابتدا کنند بعد از آنکه از شدت بیماری  
دیگری باشد و لازم است که از آن وقت قبل از علاج قوی سر در آید و آنکه  
کار معده از دوی سر آید و کار نما میزد و آنکه از دوی سر در آید و در  
دو عمل بسیار نزدیک در دو کانی باشد و در آنجا میزند و عملی است  
بدعا آنکه ابتدا کنند سپس در نیز آید است که حفظ صحت میسر شود پس  
از باز آوردن سر آید است حفظ صحت را لازم است که از آنجا  
که مضر باشد از آن مقرر شد و نفس و صحت است و در این مورد  
ضابطه نفس بود که در اجاب الیک را بعضی کار نموده غیر نماید فاصله  
در مرض و حالت تقویت و در عرضی استعمال یک در آن از  
خود را چیزی عادی کند که عادت پانی میگرد **شماره دوم** امر خاص









